

دانلود کتاب



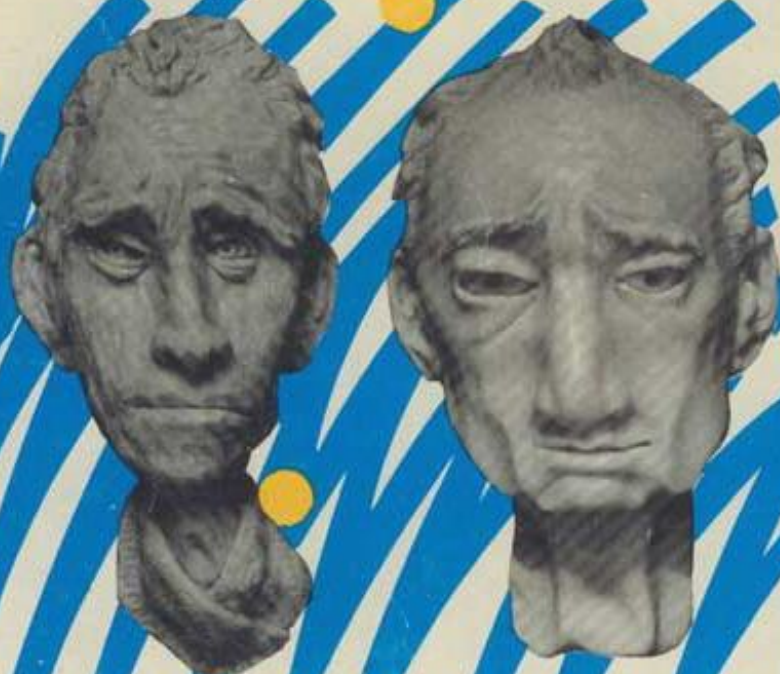
چهره شناسی و ویژگیهای فردی

نویسنده : فرانسیس بو

• فرانسیس بو

چهره شناسی و ویژگیهای فردی

• دکتر غلامرضا افشار نادری



چهره شناسی

و

ویژگیهای فردی

فرانسیس بو

دکتر غلامرضا افشار نادری

۱۳۷۰

چهره شناسی و ویژگیهای فردی	* نام کتاب
فرانسیس بو	* نام نویسنده
دکتر غلامرضا افشار نادری	* مترجم
اول، زمستان ۱۳۷۰	* نوبت چاپ

انگیزه ترجمه کتاب

هنگامی که برای ادامه تحصیل در رشته تخصصی خود ساکن پاریس بودم، برحسب اتفاق با یکی از همکاران آشنا شدم که چهره او را آبله دگرگون کرده بود؛ دهانی گشاد و کج و دندانهای بلند و نامرتب داشت، بینی کج و موهای مژه و ابروان او نیز مورد تظاول آبله قرار گرفته بودند؛ قدی بلند داشت، سر او به جلو خم شده و ستون مهره‌ی‌اش قوس بزرگی در پشت وی ایجاد کرده بود. [شاید این نشانه‌ها گوزپشت نتردام را در ذهن خواننده مجسم کند]. اما در پشت این چهره ناخوشایند، روحی والا و انسانی با قلبی رئوف و مهربان پنهان بود که هر انسانی را شیفته خلق و خوی و یکرنگی و صمیمیت خود می‌کرد. او انسانی با شرف و واقعی بود که قلم قادر به ترسیم همه ویژگیهای نیک وی نیست.

اینک خواننده پژوهنده می‌تواند قضاوت کند با تجاربی از این دست تا چه اندازه جنبه علمی و عملی این اثر به واقعیت نزدیک بوده که توانسته است کنجکاو مرا برای ترجمه آن به فارسی برانگیزد.

با تشکر از استاد نصرت‌ا... کریمی برای در اختیار گذاشتن چند تصویر از تندیسهای شگفت‌انگیزی که اثر هنر ایشان و زینت بخش پشت جلد است.

فهرست مطالب

فصل اول ۵ دیباچه

فصل دوم ۵ مبانی شکل

فصل سوم ۹ عناصر شخصیت

فصل چهارم ۷۳ تفسیر ریخت روان شناختی

فصل پنجم ۱۰۶ فرآوردن ریخت روان شناختی

فصل ششم ۱۳۱ کاربردهای ریخت روان

فصل اول

دیباچه

هر کس به روش خویش مبادرت به ریخت روان شناسی Morphopsycologie می کند. هنگامی که گفته می شود: «قیافه فلان کس اطمینان بخش نیست» به طور ضمنی بین چهره و ویژگی فردی او [صفت ممیزه] دخشکومندیک [Daxšakomandik] صفت [په] یک همبستگی برقرار کرده ایم. این همبستگی از روی قیاس و شباهت انجام می گیرد: خاطره اتفاقیهای ناگوار، توأم با مشاهده یک چنین چهره هایی در ایجاد این رابطه و برانگیختن عدم اعتماد شرکت دارند. ابهام و نامشهود بودن چنین داوری که تنها برپایه پیوستگی خاطر و یا نفرت، استوار باشد، (هوشمندی ملتها) را برانگیخت تا (داوری از روی قیافه اشخاص) را طرد نمایند

با اینهمه افکار کنجکاو، از گذشته های بسیار دور علاقمند به یافتن رابطه منظمی بین شباهت جسم و خلق و خوی انسانها بوده اند. این گونه مشاهدات تا زمان لاواتر [Lavater] (۱۸۰۱ - ۱۷۴۱) افزایش یافتند، وی آنها را گردآوری کرد و مشاهدات خویش را هم که بعضی از آنها به سبب مکاشفه ای بودن، قابل ملاحظه اند به آنها افزود. دانش شناخت مردم از روی قیافه، پا به عرصه وجود گذاشته بود. پژوهشهای بعدی شارل بل [Charles Blell] دوشن دوبولونی [Duchesne de Boulogne] گراسیوله

[Gratiolet] در فرانسه داروین [Darwin] در انگلستان، پیدریت [Pidérit] در آلمان مانته گاتسا [Mantegazza] در ایتالیا توانستند از این انبوه مشاهدات روش نسبتاً ارزشمند و کم و بیش دقیقی به دست دهند که توسط لاوتر گردآوری گردید.

نزدیکتر به ما پژوهندگان دیگری کوشش کرده‌اند تا روشهای علمی را به روشهای تجربی «غیر علمی» به جای مانده از بازماندگان لاوتر بیفزایند. در ایتالیا د-جیووانی [De Giovanni]، ویولا [Viola] و پانده [Pandel] رابطه بین شکل بدن و بعضی سازه‌های سرشت شناختی را بررسی کرده‌اند.

کرشمر [Kretschmer] روان‌شناس آلمانی مردم را به دو گروه اسکروتیم [Schizohymel] و سیکلوتیم [Cyclothymel] تقسیم کرده است. افراد سیکلوتیم که ظاهری ضخیم و تنومند و دست و پای کوتاه دارند، و عضلات و استخوانهای آنان را قشری از چربی پوشانده؛ نمای^(۱) چهره‌شان گرد و بدون گوشه و برجستگی است؛ فربه‌نامیده است. این گروه از نظر روان‌شناختی بیشتر همانند گروه آنابولیک [Anabolique] پانده هستند.

اسکروتیم‌ها سه گروه‌اند:

الف) ضعیف‌البنیه؛ (آستنیک [Asthénique] یا لپتوزوم) [Leptosomel] افراد این گروه دراز و باریک اندام با قفسه سینه کشیده

۱- [مدله] [Modelé] به برجستگی اشکال در حجاری و گچ‌بری گفته می‌شود و چون این اشکال بیشتر در نماها ایجاد می‌شوند و منظور نویسنده از بکار بردن این واژه مجموعه برجستگی و فرورفتگیهایی است که در نمای صورت وجود دارند، واژه (نما) مناسب شناخته شد.

و بنیه یی ضعیف هستند .

ب) قوی بنیه : با استخوان بندی درشت و عضلانی و ساختمانی محکم

پ) بدقواره با کاستیهای بنیادین از نظر شکل و عملکرد اعضای بدن وجه مشترک این افراد ، در خود فرو رفتن و خود گرایی (در خود ماندگی) است . برخی از آنان : برای نمونه ، ظریف کالبدان نزدیک به گروه آنابولیک پانده هستند .

توری [Thooris] و شایو [Chaillou] و مک ثولیف [Mac-Auliffe] و کلدسیگو [Claud- Sigaud] در فرانسه تیپ شناسی به ما عرضه کرده اند که بر پایه برتری چهار دستگاه مهم قرار دارد .

الف) دستگاه تنفسی با قفسه سینه رشد یافته .

ب) دستگاه عضلانی : با اندامهای بلند .

پ) دستگاه مغز و پی : با کالبدی ظریف و سر که در برابر چهره بزرگ می نماید .

ت) دستگاه گوارشی : در این گروه نقش برتر با شکم است .

توری و مک ثولیف اصطلاح پخت و گرد را برای تعریف نمای چهره به کار برده اند .

هرچند به کاربرد نامگذاری بقراط و مزاجهای خونی ، لئنی ، صفراوی و عصبی ، همانند استفاده از نامگذاری سیگو است . گرچه به ظاهر شباهتی به آن ندارد . لیکن دکتر پل - کارتون [Paul- Carton] آن را به کار می برد .

بالاخره دستگاههای دکتر آلدی [Allendy] را نیز نام می بریم :

وی زیر نامهای تونی - پلاستیک [Toni - Plastique]، تونی - آپلاستیک [Toni - Aplastique]، آتونی پلاستیک [Atoni - Plastique] و آتونی آپلاستیک^(۱) از تیپهایی نام می‌برد که همانند ریخت شناختیهای فرانسوی که پیش از این از آنها یاد شد، بر پایه کارکرد سرشت شناختی و برتری بعضی از دستگاههای بدن قرار دارند. از دید این پژوهشگران ویژگی فردی نتیجه برهم کنشهای ساختار سرشت شناختی و محیط و اجتماعی است. بر این پایه و با به کار بردن اصطلاحهای گوناگون، می‌توان دستگاههای بسیاری بر پا کرد؛ نویسندگانی هم که با نوآوریها سرو کار دارند، از تجسم و نامگذاری شکل‌های کم و بیش پیچیده کوتاهی نکرده‌اند. لیکن عیب بزرگ تمام این تیپ شناسیها در آن است که خواسته‌اند گوناگونی بی‌پایان شکل انسانها را در چند شکل (تیپ) نمونه خلاصه کنند و همه افراد را با این شکل‌های نمونه مقایسه نمایند. همچنین دو پهلوی بودن بعضی اصطلاحها را خاطر نشان می‌کنیم. زیرا چنانچه از مطلب آگاه نباشیم به آسانی می‌توان شکل مغزی را با هوششند یا عقلانی و عضلانی را با پهلوان؛ صفراوی را با مضطرب اشتباه کرد. بالاخره به یاد داشته باشیم که: تیپ خالص وجود ندارد و پیکر آدمی همیشه مخلوطی از چند تیپ است. به سبب واضح نبودن و عدم اطمینان و دشواری در مقایسه عناصر ویژگیهای فردی با تیپ‌های نمونه، هرگونه کوشش تیپ شناسی نسبت به میزان ساختگی بودن

1- این اصطلاحها از ترکیب plastikos مربوط به شکل دادن و tonos به معنای استوار، و پیشاوند A علامت نفی ساخته شده‌اند.

تیپ‌های توصیف شده نادرست است، نشان دادن یک شخصیت محتمل اما آرمانی که هیچ فرد دیگری نمی‌تواند همانند او باشد، از این گونه است.

با اینهمه، تیپ‌شناسی یکی از مراحل ضروری جهت بررسی شکل انسان و ویژگیهای فردی بوده است. ریخت - روان‌شناسی [Morphopsychologie] راه عادی تکامل را طی کرده است؛ از جزء به کل و از خصوصیات به کلیات؛ در آغاز بررسی «نشانه» - بعضی از فیزیوگنومونیستهای^۱ دنبال مانده هنوز در این مرحله اند - و پس از آن بررسی تیپ‌های: اسطوره‌یی، جسمی، تیپ‌های مربوط به عملکرد دستگاههای بدن و کار غدد درون‌تراو و... تا بالاخره برسند به بررسی عناصر ساختاری این تیپ‌ها؛ عناصری که درهم آمیختن پرشمار آنها سبب پیدایش تنوع بی‌پایان ریخت‌شناسی آدمی است؛ عناصری که تجزیه شکل را بر حسب قوانین کلی امکانپذیر می‌کنند.

با بررسی آماری بعضی اندازه‌گیریها در آمریکا شیلدن [Sheldon] کوشیده است، عناصر ساختار جسم را جدا کند. وی با عکس برداری از افراد برهنه، توانست یک جمعیت چهارهزار نفری را از نظر ویژگیهای فردی به سه گروه عمده تقسیم کند:

الف) گروه گرد و سست، با ماهیچه‌های بدون برجستگی و برتری تنه نسبت به اندامها (که منظره‌یی همانند ژامبون ایجاد می‌کند) و برتری شکم نسبت به قفسه سینه.

۱- physiognomoniste متخصص در دانشی که مدعی شناخت انسانها از

ب) گروه ماهیچه برجستگان، درشت و ناهموار عضلانی و استخوانی، با اندامهای نسبتاً بلند و عضلانی در همه جای بدن، بدون برتری تنه بر اندامها لیکن با برتری حجم قفسه سینه بر شکم.

پ) گروه ظریف؛ با استخوانهای کوچک و باریک و ماهیچه‌های سبک و نازک و رشته‌یی شکل، با اینکه اندامها در این گروه از نظر ماهیچه غنی نیستند برتر از تنه به نظر می‌رسند.

دسته اول و آخر این سه گروه کاملاً با تیپ هضمی و مغزی کلد-سیگو برابرند و گروه دوم ویژگیهای فردی و عضلانی و تنفسی را در یک دسته گردآورده است.

شیلدن با ایجاد همبستگی بین اندامهایی که در هریک از سه گروه بالا رشد بیشتری داشته‌اند، و خاستگاه رویان شناختی (جنین شناختی) آنان؛ اصطلاحهای آندومورفسم، مزومورفسم و اکتومورفسم را به ترتیب برای نشان دادن شرایط رشد این سه گروه که آنها را آندومورف (گرفته شده از endoderme) [Endomorphel] و مزومورف (گرفته شده از mésoderme) [Mésomorphel] و اکتومورف (گرفته شده از ectoderme) (پوسته بیرونی رویان و morphe ریخت شکل ۲۰-م) [Ectomorphel] نامیده به کار برده است؛ بنابراین وی کوشیده تا دستاوردهای انسان سنجی در خور توصیف هریک از این گرایشها را که در ترکیب ساختار جسم انسان مؤثر ارزیابی شده‌اند جست و جو کند.

بدین ترتیب او موفق به تدوین هفده گونه اندازه ابعاد بدن گردید که از رابطه آنها با قامت می‌توان ترکیبها یا ترکیب برتر در ساختار

فرد را مشخص کرد. نسبت کم و بیش بالای هریک از این معیارها نشان دهنده «گروه جسمی» [Somatotype] فرد است. شیلدن توانست هفتاد و شش گروه جسمی گرد آورد که هر کدام با یک شماره سه رقمی مشخص می شدند؛ و هریک به ترتیب نمایانگر برتری یکی از معیارها بود.

سپس شیلدن توانست دریابد که رابطه تنگاتنگی بین ساختار جسمی که بدین گونه مشخص کرده بود و بعضی مشخصات روان شناختی وجود دارد. درستی روشهای آماری که شیلدن به کار برده است، پایه علمی روابط ریخت روان شناختی که پیش از آن توسط کرشمر شایو مک تئولیف سیگو و... گردآوری شده بود گردید؛ هرچند گروههای جسمی شیلدن تا هفتاد و شش گونه گسترش یافته است؛ با اینهمه به کاربردن این روش به سبب ضروری بودن عکس برداری از فرد برهنه به سادگی امکانپذیر نیست.

شیلدن خود نیز آگاه بود که برای فرد آموزش دیده، ارزیابی انسان نگری [Anthroposcopie] از یک از سنخ جسمی [Somatotype] با مشخصات انسان سنجی [Anthropometrie] او رابطه شامخی دارد. ما برای دوری جستن از دشواریها و به سبب دقیق بودن تفاوتهای ناچیز، آزمایش انسان نگری را ترجیح می دهیم.

در این آزمایش از اجزاء ریخت شناسی مانند آنچه دکتر لویی کورمان [Louis Corman] در کارها و ترکیبهایش به کار برده، استفاده می شود.

دکتر کورمان بر پایه دستاوردهای پیشینیان، بویژه سیگو به این

نتیجه دست یافت که دو گونه گرایش اصلی بر ساختار شکل انسان فرمانروایی می‌کنند :

الف) گرایش به اشغال حجم بیشتر، و خود را « گشاده کردن »؛
 ب) گرایش به کاهش گنج اشغال شد و خود را « درهم فشردن »؛
 دکتر کورمان نخست یک همبستگی بین گرایشهای افزایش گنج و درهم فشردگی یا کاهش گنج بدن، یا همسانسازی [Anabolisme] و تبدیل مواد همسان شده به نیرو [Catabolisme] که در تیپ شناسی ایتالیا به کار می‌رفت، ایجاد کرد؛ و سپس در پی توجیه آن توسط تحریک پذیری و آستانه‌های متفاوت تحریک پذیری که ممکن است بر حسب شرایط محیط و شدت و بسامد تحریک‌هایی که اعضای موجود زنده از پیرامون دریافت می‌کنند، تغییر کنند، برآمد. کاهش تحریک پذیری موجب همسانسازی؛ و افزایش تحریک پذیری سبب تبدیل مواد همسان شده به نیرو است.

دکتر کورمان قواعد بنیادین روش خویش را با تکیه بر پندار همبستگی بین جنبه سرشت شناختی و جنبه روان شناختی عملکرد یک فرد، که توسط مودزلی [Maudsley] به شدت حمایت می‌شد؛ و از سوی دیگر با اصل مسلم و بنیادین عقیده سیگو (باید دانست که شکل، عملکرد را مشهود می‌سازد و از چگونگی داد و ستدهای فرد و پیرامونی که وی در آن قرار گرفته است، ما را آگاه می‌کند)، به وجود آورد: همیشه پندار وحدت موجود زنده در اندیشه‌ها وجود داشته است، و در این موجود بخشهای سرشت شناختی، روان شناختی و ریخت شناختی، سه جنبه از یک رشته کنشها هستند. از

سوی دیگر هیچ گاه نباید موجود زنده را جدا از محیط زیستش دانست. روان شناختی، در کشمکش با محیط زیستش زیر نفوذ مفهومیهای شخصیت و سازش پذیری قرار گرفته است. شخصیت، مغایر با سازش پذیری است. بتدریج که فرد با محیط زیستش سازش می پذیرد، ویژگی و نژاده بودن وی کاهش پیدا می کند، تا با محیط زیستش هماهنگ شود، و توسط آن شکل گیرد. سازش پذیری همیشه با برکناری نژاده بودن همراه است. می توان دریافت که هرچه شخصیت نیرومندتر باشد این برکناری کمتر می شود که نتیجه آن مبارزه و رو در رویی فرد با محیط و مشکل بودن سازش پذیری است.

پژوهشهای دکتر کورمان و سایر نویسندگان پیش از او که وی نیز از آنها سود جسته است، بیشترین بخش از روش ریخت روان شناختی که ما شرح خواهیم داد فراهم کرده اند^(۱). ما به خود اجازه داده ایم که فقط بعضی از اصطلاحها را تغییر داده و چند شناخت را که از دید ما به روشنتر کردن روش کمک می کنند اضافه کنیم.

۱- با سپاس از دکتر کورمان که به ما اجازه داد برای تهیه این اثر از بعضی "گروه های او" استفاده کنیم. (protopazzi)

مبانی شکل

ریخت روان شناسی، زاده یک روش تجربی است: با بیان دیگر ریخت روان شناسی بر پایه مشاهده کردارها در جریان تجربه‌ای که چندین نسل پیگیری شده است قرار دارد. همان گونه که توبیاس دانتسیگ [Tobias Dantziq] نگاشته است، انگار بر این است: «قضیه‌ای که چندین بار تکرار شود نمی‌توان گفت اتّفاقی است؛ تکرار این قضیه از یک آیین جهانی پیروی می‌کند، بنابراین یک حقیقت است: و این حقیقت را با دقت بسیار می‌شود از راه تجربه ثابت کرد، محدودیتهای طبیعی و سرشت شناختی مانعی بر مشاهده این پدیده در دفعات بسیار نیستند».

از تقارن بعضی ساختارهای ریخت شناختی چهره، با بعضی طرز رفتارها که چندین بار پایداری آن آشکار شده است؛ چنین نتیجه گرفته می‌شود که پیوندی بین آن دو وجود دارد و از این ساختار ریخت شناختی به گونه‌ای مستدل می‌توان نتیجه‌گیری کرد که چنین روشی در رفتار وجود دارد. انبوهی و تنوع مشاهدات سبب گردیده‌اند که دانش شناسایی انسانها از نمای چهره آنان به وجود آید.

ریخت روان شناسی آرزومند است که با تلاش در همراه کردن مشاهدات تجربی دانش شناسایی انسانها از نمای چهره، با یک نظریه‌ریسا که درک پیوستگیهای شکل و ویژگی فردی را به وسيله

تفسیر اعمال امکانپذیر کند، دانشی از شاخه‌های زیست‌شناسی گردد که سرشت‌شناسی و روان‌شناسی تنها فصلی از آن باشند. در این بررسی کوتاه ما به نشان دادن پیوندهایی که بین انواع رفتار و آمیزه‌های گوناگون ریخت‌شناختی چهره دیده شده‌اند بسنده می‌کنیم. گرچه شکل بدن نیز سودمند است، لیکن به سبب پوشیده بودن بررسی آن مشکل است. به این دلیل ما تنها به بررسی چهره می‌پردازیم که مشاهده آن حتی بدون آگاهی فرد نیز امکانپذیر است^۱.



هنگامی که بر پایایی روشی برای ترجمه و تعبیر روان‌شناختی شکل انسان در نظر باشد، توصیف تعدادی شکل‌های نمونه، برای ریخت‌شناسی و ویژگی فردی کاملاً مشخص، و سپس تفسیر شکل‌های ریخت‌شناختی مشاهده شده، با مقایسه با این شکل‌های نمونه، بسیار گمراه‌کننده خواهد بود.

بجز مشکلات تیپ‌شناسی که پیش از این گفته شد، امکان توصیف تیپها، با شاخص قرار دادن تکامل شکل انسان و قرار دادن آن با یک جابجایی ساده در بین آنها و سپس رده‌بندی یک فرد حقیقی مشهود، تصویری باطل و اسبابه‌است. تکامل ریخت‌شناختی از شکلی به شکل دیگر، به طور دایم و بنابر یک روند کاملاً مشخص انجام نمی‌گیرد.

۱- نظریه‌هایی که ضمن این بررسی می‌توانیم تدوین و در اختیار زیست‌شناسان و روان‌شناسان قرار دهیم، قیاس‌هایی هستند که از پژوهش‌های مانع‌گیری شده‌اند.

سازه‌هایی که در تعیین شکل شرکت دارند، بیشتر به گونه‌ای مستقل از یکدیگر عمل می‌کنند، آمیزش آنها نیز متفاوت و تصادفی پیش‌بینی نشده است؛ شکل‌های ریخت شناختی هم که دست‌آورد این سیزش هستند، سی‌توانند در جای مشخصی از یک تکامل آرمانی جایگزین گردند.

برای بررسی چهره، ما به تفسیر یک نشانه تنها: شکل بینی؛ شکل دهان و یا چانه نمی‌پردازیم؛ بلکه کوشش ما در پیوستن هر شکل به یک ترکیب ریخت شناختی ورده بدی ترکیبها بر حسب درجه برتری آنهاست؛ سپس آنها را نسبت به میزان برتری شان و بخشی از چهره که در آن قرار دارند تفسیر می‌کنیم؛ هر نشانه جداگانه‌ای که به یکی از ترکیب‌هایی که ما بررسی خواهیم کرد بستگی ندارد باید کنار گذاشت. همچنین در این بررسی نشانه‌هایی که خاستگاه تصادفی (ضربه و یا بیماری) دارند و در نتیجه نمی‌توان آنها را با شکل‌هایی که نتیجه تکامل طبیعی یک موجود مشخص‌اند مقایسه کرد، دخالت داده نمی‌شوند.



برای این که ریخت روان‌شناسی به صورت یک دریافت تفننی در نیاید و دآوری ما مورد تمسخر قرار نگیرد؛ قضاوتها باید بر پایه مشاهده جدی و یک توصیف مشهود از شکل انسان استوار باشد. ریخت روان‌شناسی روشی است که باید سعی شود هم از راه‌های علمی و هم هنری انجام گیرد؛ روش، در تجربه و در توصیف شکل و ایجاد رابطه میان عناصر شکل با سازه‌های سرشت شناختی و روان

شناختی، هنر ترکیب یک ویژگی فردی و یک شخصیت، از این سازه‌ها. یک روش بی نقص می‌تواند بخشی از یک هنر نارسا را جبران کند؛ بنابراین فرا گرفتن چنین روشی ضروری است. این روش باید به اندازه کافی دقیق باشد تا توصیف یک چهره، شناسایی آن را میان انبوه چهره‌های دیگر امکانپذیر کند و بینندگان بسیار، چنین چهره‌ای را یکسان توصیف کنند. تنها با چنین ارزشی است که می‌توان صحبت از ریخت روان‌شناسی علمی به میان آورد؛ علمی، در حدود واقعیت‌هایی که همانند سازه‌های روان‌شناختی هنوز قابل اندازه‌گیری نیستند.

باید از شناخت شکل چهره آغاز کرد و این آن چیزی است که

باید آموخت:

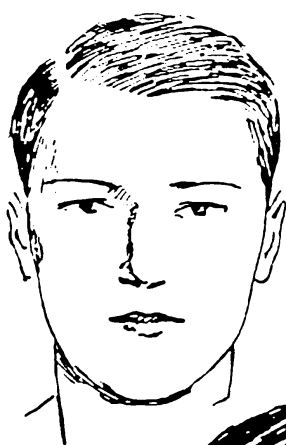


Fig. 1

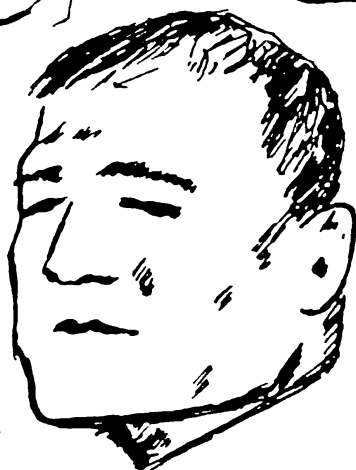
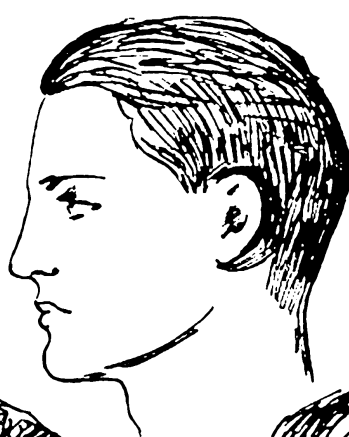


Fig. 2

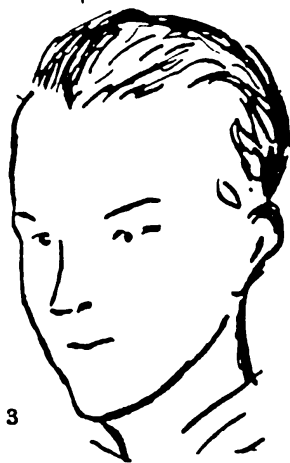


Fig. 3

چند چهره در تصویرهای ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ نشان داده شده اند. از نخستین نگاه تفاوت گنج و توده این تصویرها شگفت آفرین است. برای تشخیص این تفاوتها نیازی به اندازه گیری نیست. چنانچه ما چهره تصویر (۱) را شاخص قرار دهیم و چهره های دیگر را با آن مقایسه کنیم، چهره های (۲) و (۶) را به سادگی میان چهره های گنجا و چهره های (۴) و (۵) و (۷) را در بین چهره های میانه رده بندی خواهیم کرد و در ظرافت چهره شماره (۳) شکی به خود راه نمی دهیم.

هر چند که ما چهره های شماره (۲) و (۶) را در دسته چهره های گنجا جای داده ایم، با اینهمه توجه کرده اید که آنچه در ساختمان گنج چهره شماره (۲) و (۶) به کار رفته اند، همانند نیستند. چهره شماره (۲) استخوانی و عضلانی است؛ اما گنج چهره شماره (۶) نتیجه افزایش پوشش چربی زیر پوستی است. از چهره شماره (۲) این احساس به وجود می آید که در لمس بافت های آن سفت و محکم اند. در حالی که چهره شماره (۶) افراد چاق، با بافت های شل را به خاطر می آورد.

در اصطلاح ریخت روان شناختی می گوئیم که چهره های شماره (۲) و (۶) گشاده یا متسع و چهره شماره (۳) ظریف است. گشادگی در افزایش گنج چهره در سه جهت: بلندا، پهنا و ژرفا است. چگونه می شود دانست که چهره شماره (۲) از ماهیچه و استخوان ساخته شده و شماره (۶) پوشیده از بافت چربی است؟ توجه کرده اید که خطوط پیرامون صورت که ما آن را کادر - یا چهار

چوب - چهره می‌نامیم. در اولی از خطوط مستقیم و در دیگری از خطوط منحنی تشکیل شده‌اند. در اولی خطوط پیرامون چهره ادامه خطوط و حدود استخوانها و ماهیچه‌های چهره‌اند، نسای چهره مسطح است؛ در حالی که نسای چهره دومی از خطوط منحنی درست شده و یک نمای گرد را تشکیل می‌دهند. با مقایسه نیرومندی پوشش زیر پوستی این دو چهره گشاده که نسای یکی پخت ب ماهیچه‌های سفت و نسای دیگری گرد با بافتنهای شل است؛ خواهیم گفت که چهره نخست دارای یک گشاده و یک نسای مسطح نیرومند؛ و چهره دیگر دارای یک کادر گشاده همراه با نسای گرد و شل است.

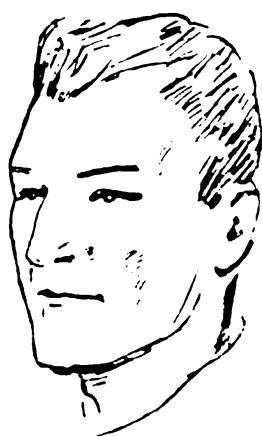


Fig. 4



Fig. 5



Fig. 6



Fig. 7

گنچ به چهار شماره (۱ تا ۴) نگاه می داشتند و به گنچ این چهره در تعادل نه زیاد و نه کم است (گنچ متوسط). و کادر را نیز نه ساده است و نه باریک و ظریف. گرده این چهره را دنبال کنید: در این گرده نه خطوط پخت وجود دارند و نه انحنای کامل، بلکه خطوط گرده چهره موج دار هستند. گرده چهره از پستی و بلندی هایی تشکیل شده که نتیجه فرو رفتگی هایی است که در بعضی بخش های استخوانی و پوشش زیر پوستی وجود دارند، گویی که یک «فشردگی» در ماده زنده این بخش وجود داشته است؛ بدین سبب آن را نمای پست و بلند یا ناهموار می نامیم.

گنچ، نما و استواری بافت های زیر پوستی سه عنصر مهم شکل هستند، لیکن برای شناخت ورده بندی و توصیف همه شکلهای چهره



Fig. 8



Fig. 9

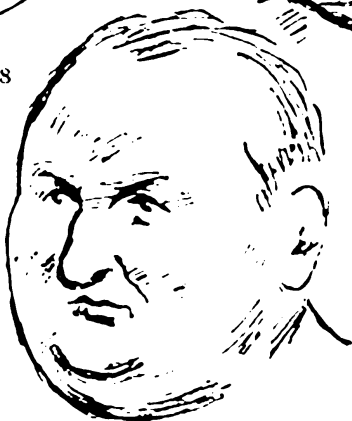


Fig. 10

که ممکن است دیده شوند کفایت نمی‌کنند.

به سه چهره (تصویرهای ۸ و ۹ و ۱۰) توجه کنید، گنج آنها کم و بیش یکسان و نمای آنها گرد است؛ با اینهمه این چهره‌ها کاملاً با یکدیگر تفاوت دارند. هریک از این چهره‌ها را می‌توانیم به دو بخش هم‌مرکز (Concentrique) قسمت کنیم: بخش بیرونی همان است که پیش از این به آن نام کادر یا چهارچوب داده بودیم و اکنون آن را چهارچوب کلی یا کادر کلی می‌نامیم؛ و یک بخش درونی که در برگیرنده چشمها، بینی و دهان است؛ با بیان دیگر (درهای) ورودی پیامهای حواس، یا دالانه (دهلیز) حواس، که آن را بخش دالانه‌ها یا دهلیزی نام داده‌ایم. این بخش نیز تقسیم می‌شود به:

الف) یک چهارچوب دالانه‌یی شامل کمان ابروها و استخوانها و غضروفهای بینی و قوسهای دندانهای بالایی و پایینی.

ب) دالانه واقعی حواس دربرگیرنده چشمها، سوراخهای بینی و دهان.

تصویرهای (۸) و (۱۰) نیز از لحاظ گنج و نما شبیه یکدیگرند، با اینهمه از دیدگاه چهارچوب دهلیزی و دهلیزها با هم تفاوت دارند. چشمهای تصویر (۸) گرد و زیباترین عضو صورت‌اند، یک بینی ستبر و گرد، با لبهایی گوشتالو؛ اما همه اینها چندان معنی‌دار یا بیانگر چیزی نیستند، نمای چهره نیز شل و ناتوان است. چشمهای تصویر (۱۰) کوچک و فرو رفته؛ بینی موج‌دار با حفره‌هایی که در زیر نوک آن پنهان گشته‌اند؛ و یک دهان کوچک با لبهای نازک. تصویر (۹) نیز با دو تصویر پیشین متفاوت است:

چشمها درشت و نسبتاً برجسته، یک بینی ستبر و گرد، لیکن سوراخهای بینی کاملاً باز است؛ لبها ضخیم اما با شکلی استوار؛ چشمها و بینی و دهان در این تصویر بسیار گویاتر از تصویر (۸) هستند.

چنانچه ما نمای چهارچوب کلی این سه چهره را با هم مقایسه کنیم، مشاهده می کنیم چهارچوب چهره تصویر (۹) از یک منحنی کامل درست شده و دارای سبک گونه و برجستگیهای عضلانی است که می توان حدس زد پوشش زیر جلدی استوارتری دارد.

خط مورب چشمها و ابروها، وضع قرار گرفتن بینی و دهان، بیانگر گرایش به یک چهارچوب دهلیزی متمایل به جلو می باشند. گونه در زیر سبک خطی رسم می کند، گویی که توسط برجستگی بخش دالانه‌یی به طرف جلو کشیده شده باشد. گرایش چهارچوب دهلیزی در تصویر (۱۰)، برعکس به طرف عقب است. چهارچوب دهلیزی تصویر (۸) در جای طبیعی خود قرار دارد.

از نظر شکلک [Mimique] حرکات چهره تصویر (۸) بیانگر آسودگی و شکیبایی غیرفعال است؛ شکلک تصویر (۹) کششی به سوی کار و کوشش دارد، و شکلک تصویر (۱۰) یک عقب نشینی تدافعی و حالت آماده باش علیه پیشامدها را نشان می دهد. اینها سه شکل نمونه از چهارچوب دهلیزی در رابطه با چهارچوب کلی بودند.

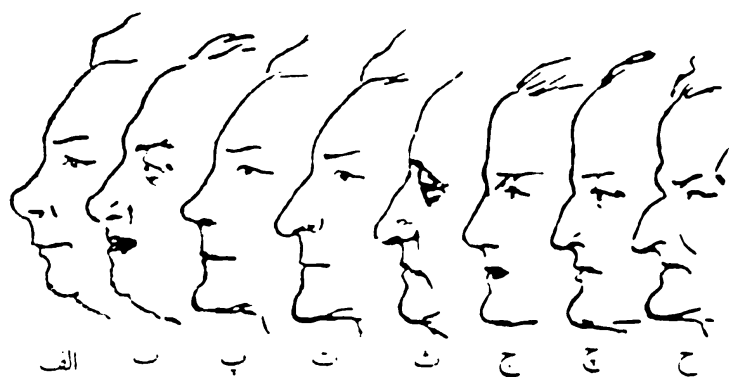


Fig. 11

اکنون به بررسی سلسله‌ای از هشت تصویر نیمرخ الف/۱۱ تا ح/۱۱ می‌پردازیم. در این تصویرها پدیده برجستگی به طرف جلو و پس رفتگی به سوی عقب چهار چوب دهلیزی به درجات متفاوت دیده می‌شوند. در تصویر «الف» و «ب» چهار چوب دهلیزی برجسته است و در نیمرخ، یک زاویه باز تشکیل می‌دهد که چانه‌ان بیهی است؛ مشاهده می‌کنیم که این برجستگی، شیب آشکاری در پیشانی ایجاد کرده، که بخش پایینی آن به طرف جلوی کادر دهلیزی کشیده شده است. هنگامی که برجستگی دهلیزی خفیف باشد و به مانند چهره‌هایی که بررسی خواهیم کرد، سایر گرایشهای ریخت شناختی آن را مخفی کرده باشند، نمایان ساختن آن را غالباً شیب پیشانی امکانپذیر می‌کند.

در تصویر پ/۱۱ برجستگی به طور نامساوی در بخشهای مختلف نیمرخ تجلی کرده است: شیب پیشانی نمایانگر برجستگی در منطقه چشمهاست، چنانچه به ترتیب کادر دهلیزی و چانه این نیمرخ را با طرز قرار گرفتن آنها در نیمرخهای الف/۱۱ و ب/۱۱ مقایسه کنیم، دیده می‌شود که چانه کاملاً به پیش رانده شده و کادر

دهلیزی نسبت به آن عقب نشینی کرده است. در تصویرهای بعدی این عقب نشینی نه تنها نسبت به نوک چانه، بلکه نسبت به پیشانی نیز احساس می شود. به نظر می رسد کادر کلی چهره پایدار به جای مانده است و برای حرکات برجستگی و عقب نشینی کادر دهلیزی، نقش لولا دارد، که در این مورد، سبب عقب نشینی پیشانی شده است؛ و به همین علت دکتر کورمان به این حرکت نام پس رفتگی پیشانی داده است. دیده می شود که این عقب نشینی از تصویر الف/۱۱ شروع شده است: دهانی با لبهای نازک و بهم فشرده، چشمان کوچک که در زیر کمان ابروان فرو رفته اند. در این تصویر پس رفتن لبها و کادر است که از تمام سیستم پ

از پس رفتن لبها و کادر است که از تمام سیستم پ
حرکت خورد دهلیزها تفاوت داشته باشد، و نتیجه خواهیم گرفت که باز شناختن گرایشهای ریخت شناختی کادر، از دهلیزها یک امر ضروری است. تصویر ح ۱۱ نشان دهنده یک نمونه از بیشترین پس رفتگی دهلیزها است. بخش دهلیزی خیلی عقب نشینی کرده است، دهلیزها بسیار پنهان شده اند. گرده بین نیمرخ موج دار است و آنچه را ما پیش از این نمای ناهموار (پست و بلند) نامیده ایم به وجود آورده است. بنظر می رسد این خط را درگیری دو گرایش ریخت شناختی متضاد آشفته کرده باشند: در پی پس رفتن بخش دهلیزی، پیشانی افراشته شده، لیکن کمان ابروها، همچنین بینی در ریشه اش گرایش به برجستگی به جلو دارند. سپس خط بینی پس از رسم یک برآمدگی، به عقب میل می کند؛ با اینهمه بینی نسبتاً پیش آمده

می ماند و چانه بسیار برجسته است، در حالی که دهان بین آن دو فرو می رود. دستاورد تضاد بین آنچه می شود برجستگی صورت و پس رفتن پیشانی نامید، نمایی است که از برجستگیها و فرورفتگیها تشکیل شده است.

در این جا نیز باید دریابیم که گرایشهای ریخت شناختی یکنواخت نیستند و هریک کم و بیش خود را در بخشی از چهره آشکار می کنند، در نتیجه یک شرح تفصیلی برای تعیین مکان هرگرایش ریخت شناختی ضروری است. پیش از این ما چهره را از روبرو به دو بخش متحدالمرکز کادر کلی و بخش دهلیزی، و سپس بخش دهلیزی را از نیمرخ به کادر دهلیزی و خود دهلیزها تقسیم کرده ایم؛ اکنون با یک خط فرضی که ریشه بینی را به سوراخ گوش خارجی وصل کند، نیمرخ چهره را به دو بخش جداگانه تقسیم می کنیم (تصویر ۱۲).

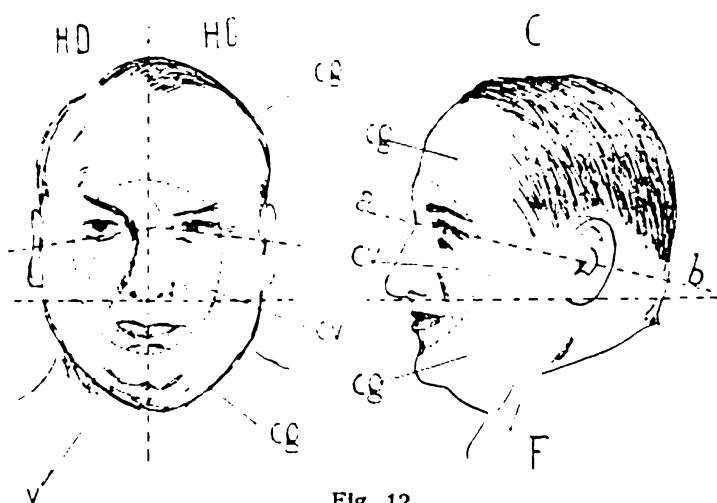


Fig. 12

شرح: HD نیمه راست صورت؛ HG نیمه چپ صورت، C- مجسمه، F صورت؛ ab خط فاصل مجسمه و صورت؛ CG کادر کلی؛ CV کادر دهلیزی؛ V دهلیزها.

در بالای این خط، سر یا جمجمه قرار دارد؛ و در پایین آن بخشی است که ما آن را صورت ارزیابی می کنیم. ما نسبت گنج این دو بخش را به یکدیگر بررسی خواهیم کرد: در تصویر (۲) برتری با صورت است و در تصویر (۳) جمجمه برتری دارد.

با تقسیم صورت به دو بخش، توسط یک خط افقی که از محل اتصال بینی به لبهای بالایی می گذرد، ما چهره را به سه اشکوب، که هر یک بالای دیگری جای دارد قسمت کرده ایم:

۱- اشکوب زیرین که از کادر کلی قسمت پایینی گونه ها و آرواره زیرین و چانه؛ و از کادر دهلیزی کمان دندانی و از دهلیزها، دهان را در بردارد؛

۲- اشکوب میانی که سبکهای گونه را از کادر کلی و استخوان بندی و غضروفهای بینی را از کادر دهلیزی، و ورودیهای حفره های بینی را از دهلیزها در بر می گیرد.

۳- اشکوب بالایی، پیشانی و گیجگاه ها را از کادر کلی؛ کمان ابروها و کاسه چشم را از کادر دهلیزی؛ و دیدگان را از دهلیزها فرا می گیرد.

در هریک از این اشکوبها، ما به ارزیابی مطالب زیر خواهیم پرداخت:

۱- گنج، میزان گشادگی (اتساع) و یا باریکی (ظرافت) را با مقایسه پهنای کادر کلی (از روبرو)، با بلندای صورت ارزیابی خواهیم کرد؛ این روش به ما اجازه می دهد تا کادرهای پهن را از کادرهای تنگ جدا کنیم.

۱- بررسی عصبانی صورت: با پس رفتگی پیشانی از کادر کتی و با دهلیزی (از پسین) و مورد تصویربرداری حساسی با رفته‌های باز، پس رفتگی با دهلیزهای بسته و یا پناهیده.

۳- طبیعت لبها: گرد و صاف یا پست و بلند.

۴- تراستندی بینی صورت: سفت و استوار، یا شل.

۵- کادر و چند چهره را برای نشان دادن روش به کار بردن تجزیه منظم شکل، مورد بررسی قرار می‌دهیم.

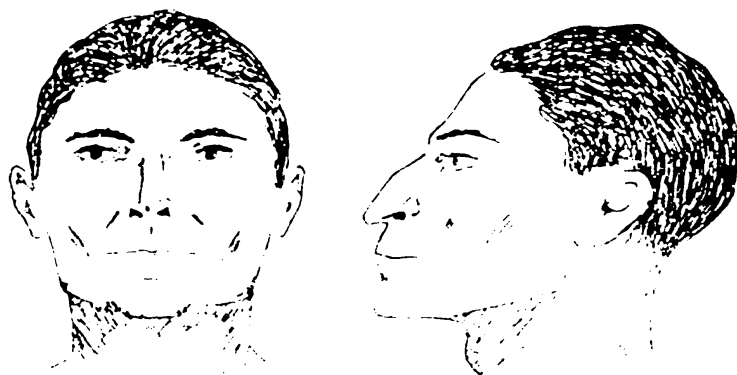


Fig. 13

بررسی چهره تصویر (۱۳) از روبرو: از نظر پهنا، مشاهده می‌شود که چهره در ناحیه سبیکهای گونه پهن است، بنابراین چهره در اشکوب میانی پهنای بیشتری دارد. آیا با یک کادر پهن روبرو هستیم؟ برای اخذ تصمیم درباره این مطلب، پهنای چهره را در یکایک اشکوبها با بلندی کلی اشکوبهای پایینی و میانی (با بیان

دیگر: با بلندی صورت) مقایسه می کنیم: فاصله انتهای چانه تا ریش بینی. چون بلندی اشکوب بالایی بر حسب میزان ریزش موهای سر که باعث جابجایی رستگاه موها می شود، تغییر می کند، ما از بلندی کامل چهره به عنوان شاخص برای مقایسه، استفاده نمی کنیم. پهنای کادر در اشکوب پایینی از یک زاویه فکری-بینایی دیگر (Diamètre Bigoniaciel)، و در اشکوب میانی از یک سیدک دیگر (Diamètre Binocular)، در اشکوب بالایی، در پهن ترین بخش بالای چشمها، اندازه گیری می شود؛ در این پهنای آن بیشتر از بلندی صورت باشد. ما آن را پهنای پیشانی می نامیم. این تصویر دیده می شود که پهنای هر یک از اشکوب چشمها بیشتر از بلندی صورت است؛ پس این چهره دارای یک در پهن و در محصور گشاده است. اشکوب میانی در این جا از بخشهای دیگر پهن تر است و از نظر گشادگی بر بخشهای دیگر برتری دارد. شیب پیشانی در این تصویر بسیار زیاد و موجب آشکار شدن برجستگی صورت، بویژه در اشکوب پایینی است، که بیشتر از همه برجسته است.

یک فرورفتگی در بخش میانی خط نیمرخ پیشانی دیده می شود؛ یک برجستگی نیز روی بینی وجود دارد که نتیجه تغییر خمیدگی ستیغ بینی است؛ بخش پایینی پیشانی و ریشه و قاعده بینی پس رفتگی دارند (پس رفتگی پیشانی) و یک شیار واضح روی بینی ایجاد کرده اند، عقب نشینی قاعده بینی سبب پایین رفتن نوک، و رانده شدن سوراخهای آن به عقب (پناهِدگی) و لب بالایی به جلو شده است. جلو رانده شدن و در نتیجه دراز شدن لب بالا به

برجستگی دهان اهمیت بیشتری داده است. ما ریب سناسی این چهره را این گونه تعریف می‌کنیم: برجستگی شدید چهره به طور کلی؛ همراه با پس رفتگی نسبتاً واضح پیشانی از کادر دهلیزی چشمها و بینی: چشمها کاملاً باز و کمی پناهیده، سوراخهای بینی باز لیکن پناهیده، دهان کاملاً بسته (لبها تقریباً وجود ندارند) و برجسته: برجستگی کادر پس رفتگی دهلیز.

از روبرو؛ خط‌های گرده صورت کم و بیش مستقیم هستند (نمای هموار یا پخت). از نیمرخ، به سبب تضاد برجستگی صورت و پس رفتگی پیشانی، در ناحیه چشمها و بینی آشفتگی بیشتری مشاهده می‌شود: نمای پست و بلند در اشکوب میانی.

پوشش چربی زیر جلدی کم و شکلک نمایانگر انقباض تمام ماهیچه‌های صورت است که به بافتهای چهره صلابت و سفتی می‌بخشد، بنابراین نمای چهره نیرومند است.

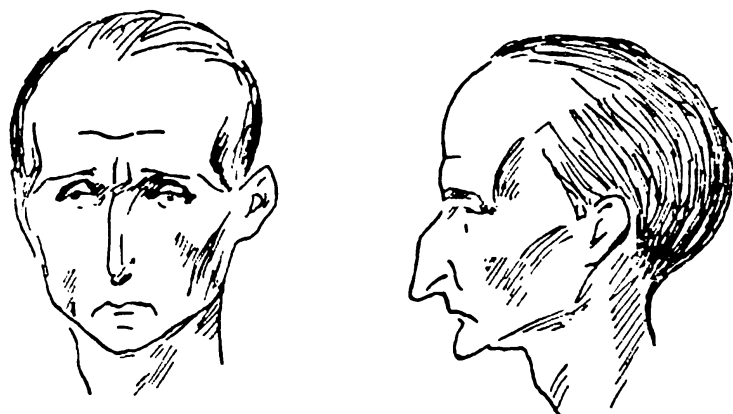


Fig. 14

نگاهی به تصویر شماره ۱۴ داشته باشیم. در این تصویر تنها بخش فوقانی اشکوب بالایی است که پهنای کاملاً آشکاری نسبت به بلندی صورت دارد، و گنج آن بیشتر است، در حالی که گنج اشکوب پایینی بسیار کاهش یافته؛ بنابراین کادر در اشکوب بالایی گشاده و در اشکوب پایین باریک و در اشکوب میانی متوسط است.

خطوط نیمرخ این تصویر را برجستگیها و فرو رفتگیها تشکیل داده‌اند: در صورت کمی برجستگی وجود دارد؛ از آن میان کمان ابرو و ریشه بینی آثار آن را حفظ کرده‌اند، لیکن در تمام بخش دهلیزی پس رفتگی شدیدی دیده می‌شود و از آمیزش این برجستگی - پس رفتگی، نیمرخ موج دار پدید آمده است. می‌گوییم: پس رفتگی پیشانی از مجموع بخش دهلیزی، و شروع برجستگی صورت در کادر دهلیزی بینی و چشمها وجود دارد.

اکنون ورودی دهلیزها را بررسی می‌کنیم: چشمها به عمق کاسه چشم رانده شده‌اند و از باز شدن آنها کاسته شده؛ سوراخهای بینی تنگ و به عقب کشیده شده‌اند؛ دهان در حال عقب نشینی است، لبها نازک و بسته‌اند.

گفته می‌شود: دهلیزها بسیار پناهیده و بسته هستند.

گرده این تصویر از روبرو و نیمرخ همه از پستی و بلندی تشکیل شده، بنابراین: نمای چهره پست و بلند یا ناهموار است.

دیده می‌شود که چین خوردگیهایی در بافتهای نرم گونه، بویژه در نزدیکی بینی و دهان رسم شده‌اند (چین خوردگی بینی و لبها). گوشه‌های دهان، افتاده و صلابت جزئی بافت نرمی که روی گونه

بافتن موها به گونه‌ای که امت: نما بیشتر نابال و بی روح است.



Fig. 15

چهره یک زن را مورد بررسی قرار دهیم (تصویر ۱۵): با بررسی این تصویر همانند تصویرهای پیشین خواهیم گفت: کادر در مجموع گشاده و اشکوب میانی برتر است. پس رفتگی پیشانی از کادر دهلیزی خیلی کم است (خط بینی کسی موج دار، سوراخهای بینی نیمه پاهیده و چانه کسی برجسته)؛ دهلیزها باز، نما در مجموع خیلی گرد شده و کسی سنت است (گرایش به پیدایش غیب).

در تمام چهره‌های بررسی شده تا این جا می شد وضع چانه و شیب متوسط بخش بالایی پیشانی را که یک گرایش ریخت شناختی بنیادی است و بعد ها ره‌آوردی از پس رفتگی پیشانی روی آن پیوند می خورد؛ از روی خطوط نیمرخ صورت نمایان کرد به شرط آن که

اصل « پس نرفتن » کادر کلی چهره که مبنای برپایی این پندار است ارزشمند شناخته شود. چنانچه ما این پندار « پس نرفتن » را بپذیریم، می توانیم از مجموع مشاهداتی که بیان شد یک سلسله قانونهایی به دست آوریم که ساختار ریخت شناختی چهره را مشخص کنند. قانونهایی که پاسخگوی بسیاری از پرسشهایی هستند که بررسی شناخت انسانها از روی چهره مطرح می کند. این قانونها را می توان به ترتیب زیر بیان کرد:

۱- کادر استخوانی کلی چهره (کادر پیشانی بالایی، آهیانه یی، گیجگاهی، گونه یی، فک پایینی) واپسگرا نیستند و راستای سیر رشد آن بازگشت ناپذیر است: جز در چند مورد نادر بیماری شناختی گنج آن کم نخواهد شد.

۲- کادر استخوانی دهلیزی (کمان ابروها، کاسه چشم، استخوانهای بینی، قوس دندانها) همانند لولایی روی کادر کلی نصب می شود و ممکن است در یک زمان کم و بیش طولانی، سبب پس رفتگی پیشانی از موقعیت پیشین اش نسبت به سطح کلی چهره گردد.

۳- گنج و نمای بافتهای نرم (پوشش چربی، ماهیچه ها و غضروفها) همیشه ممکن است دچار دگرگونیهای سریع اما بازگشت پذیر گردند.

۴- سیر طبیعی از تولد تا مرگ به سوی « گشادگی - برجستگی - پس رفتگی » است. داوری بر روی ویژگی فردی و میزان این حرکت تنها از روی یک قاعده و « قانون » که پایه ای برای مقایسه شناخته شده

باشد، امکانپذیر خواهد بود؛

۵- پس رفتگی پیشانی ممکن است تمام بخش دهلیزی (کادر و دهلیزها) و یا تنها قسمتی از این بخش (کادر و یا دهلیز) را به همراه داشته باشد.

۶- پس رفتگی پیشانی سبب ناهمسطح شدن (تفاوت داشتن) نیمه بالایی خط نیمرخ پیشانی (کادر ثابت) و نیمه پایینی (کادر دهلیزی) آن می‌شود. در بعضی موارد این همسطح نبودن، بین انتهای چانه (کادر ثابت) و قوس دندانی (کادر دهلیزی) و یا بهتر بین چانه و قوس دندانهای پایینی، و کادر دهلیزی میانی (قوس دندانهای بالایی) نیز وجود دارد: چانه پیش آمده.

۷- دگرگونیهای کادر استخوانی تنها به سبب رویدادها و یا آشفتهگیهای بیماری شناختی ایجاد می‌شوند و هنگامی که یک بررسی ریخت شناختی انجام می‌گیرد، ضروریست که از وجود چنین آشفتهگیها و یا رویدادها، در زمان حال و یا گذشته آگاه باشیم، تکامل شکلی با چنین آشفتهگی در هنجارش را «گرچه هر چیزی به جای خود باشد» نمی‌توان همانند معیاری برای داوری به کاربرد، و دیگر مقایسه با شکل شاخص پذیرفته شده برای «مرجع» امکانپذیر نیست.

۸- نمای پست و بلند چهره، نتیجه آمیختن دو گرایش متضاد ریخت شناختی است: برجستگی صورت و پس رفتگی پیشانی. هرچه این تضاد بیشتر باشد نمای چهره آشفته‌تر خواهد بود. از مجموع این قوانین، ما چنین نتیجه می‌گیریم که در ریخت

روان شناسی واژه پس رفتگی را جز در مورد بخش دهلیزی پیشانی (پس رفتگی پیشانی)، و یا پس رفتگی بافت‌های نرم چهره: نمای ناهموار، نمای پست و بلند، نمی‌توان به کار برد.

اصطلاحاتی که ما در این مورد به کار می‌بریم با آنچه دکتر کورمان به کار برده است تفاوت دارد؛ دکتر کورمان در آثارش اصطلاحات به کار می‌برد: پس رفتگی جنبی؛ پس رفتگی قاعده، پس رفتگی بسیار^(۱)؛ برای نشان دادن کاهش پهنای کادر کلی (پس رفتگی جنبی) و برای کاهش گنج اشکوب پایینی (پس رفتگی قاعده) یا کاهش کلی گنج صورت (پس رفتگی بسیار). و ما از کلمات زیر (هرچند هنوز بخوبی جا نیفتاده‌اند) استفاده خواهیم کرد: ظرافت و نازکی، ظریف و باریک برای نشان دادن تنگی کادر، کاهش کلی گنج فک، گنج صورت یا جمجمه، زیرا برخلاف عقیده دکتر کورمان ما فکر می‌کنیم که تنها در موارد بیماری شناختی؛ یک نارسایی یا توقف رشد، یا یک صغر در کار است، نه یک پس رفتگی.



مورد دیگری که ما هنوز آن را بررسی نکرده‌ایم چهره غیر قرینه است. اگر به تصویرهای ۱۶ و ۱۷ بنگریم دیده می‌شود که در تصویر ۱۶ ابروی چپ، همسان ابروی راست نیست. کاسه چشم آزادتر و چشم چپ بازتر از طرف راست است. در طرف چپ پناهِیدگی دهلیز کمتر، و از طرف راست بازتر است. عدم تقارن خفیف، و

شامل بخش کوچکی از شکلک و تنها چشم می‌شود؛ نه همه شکل و ساختار خود چهره.

در تصویر ۱۷ سر و کار ما با یک تضاد کلی است. در این تصویر همه ساختار چهره غیر قرینه است: گرده کادر کلی در طرف راست و چپ با هم تفاوت دارند؛ کادر و ورودی دهلیزها نیز در طرف راست و چپ یکسان نیستند: نگاه در دو طرف موازی نیستند. چشم چپ پایینتر است، انحراف بینی و دهان لب پایین در طرف چپ کلفت تر است و... عدم تقارن تکان دهنده است و از دور فریاد می‌زند.

آگاهی از این عدم تقارن در بررسی ریخت روان شناختی به کار می‌آید و باید به آن توجه شود. به هنگام بررسی، ما دو نیم چهره راست و چپ را با یکدیگر مقایسه و موارد عدم تقارن شکلکها - عدم تقارن ساختار - و آنچه نتیجه حرکات عادی ماهیچه‌های چهره است - و یا نتیجه تفاوت ریخت شناسی کادر (کلی یا دهلیزی) در طرف راست و چپ است - یادداشت می‌کنیم.

به طور خلاصه، بررسی ریخت شناختی یک چهره، ابتدا با مشخص کردن کادر کلی و کادر دهلیزی و دهلیزها انجام می‌گیرد؛ سپس چهره را به دو بخش تقسیم می‌کنیم: صورت و جمجمه؛ و بعد صورت را به دو اشکوب پایینی و میانی؛ جمجمه هم که فقط از یک اشکوب تشکیل شده، اشکوب بالایی است؛

بعد با توجه به تفاوت‌هایی که ممکن است بین دو نیم چهره راست و چپ دیده شوند، به بررسی اشکوبها و گشادگی کادر کلی

می پردازیم و با مقایسه با بلندی صورت مشخص می کنیم که کادر (گشاده)، و یا تنگ (باریک و ظریف)؛ و نمای چهره گرد، هموار و یا پست و بلند (ناهموار)، سفت و یا شل است:

پس از آن بخش دهلیزی و رابطه اش را با کادر کلی از نظر برجستگی صورت و پس رفتگی (درهم فشردگی) پیشانی مورد ارزیابی قرار می دهیم؛

بالاخره نما و دهلیزها مشخص می شوند - گرد، هموار یا پست و بلند - گنجایش - گشاده یا ظریف و باریک - باز بودن، یا بسته بودن و یا پناهیده بودن ورودی خود دهلیز.

کوشش می شود که از این مجموعه، گرایش ریخت شناختی بنیادی فرد برای سامان دادن به جهت تکامل ریخت شناختی وی استنباط گردد؛ تفسیر شکل تنها هنگامی که این گونه تجزیه و مشخص شده باشد امکانپذیر خواهد بود.

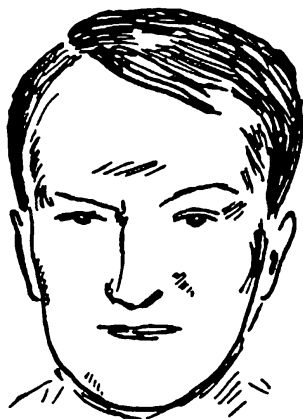


Fig. 16



Fig. 17



عناصر شخصیت

برای به دست آوردن روابطی که ممکن است بین سرشت شناسی و روان شناسی از یک طرف و سرشت شناسی و ریخت شناسی از طرف دیگر وجود داشته باشند و درک شخصیتی که با حفظ حدّا کثر اصلتش برای سازش یافتن با محیط طبیعی و اجتماعی اش مبارزه خواهد کرد (سازش ناپذیری کامل، مرگ و نابودی را به دنبال دارد)، باید به خاستگاه این ویژگی فردی رجوع کرد و دید به کدام سلسله کنشها بستگی دارد، و چگونه تشکیل شده است. چنانچه موفق شویم تا روشنتر به پیچیدگیهای سترگ کنشهای زیست شناختی بنگریم، خواهیم توانست جوهر روابط بین تظاهرات گوناگون پدیده‌ای که «زندگی» نام نهاده‌ایم درک کنیم.

محیطی که انسان در آن زندگی می کند بر وجود او «فشارها» و انگیزشهایی تحمیل می کند و پاسخهایی که به این عوامل داده می شود رفتار وی را شکل می دهد. کنشهای زنده همگی به سه ویژگی بنیادی ماده زنده بستگی دارند که حتی در موجودات خیلی ابتدایی نیز خود را نمایان می کنند. به نظر می رسد خاستگاه این ویژگیها، خود زندگی باشد و به فرایند دیرینی بستگی دارد که با پدیده فتوسنتز از پوشش ژلاتینی که سطح اقیانوسهای گرم دورانهای نخستین زمین شناسی را پوشانده بود، باعث پیدایش پروتوبلازما شد [F. Baud].

۱- مادهٔ زنده در یک حالت متاستابل^(۱) (دستگاه در حال تعادل با پیرامون) قرار دارد؛ و می‌تواند تحت تأثیر کنشهای دگرگون‌کنندهٔ پیرامون تحوّل در تعادلش پدید آورد. به این کیفیت انعطاف‌پذیری گفته می‌شود.

۲- موجود زنده در هر وضعی هویت خویش را حفظ می‌کند (هومئوستازی^(۲)) و هر بار که تعادلش مختل شود - به شرطی که این اختلال از یک حدّی تجاوز نکند - با دگرگونیهای مناسب دیگر، تعادل نوینی ایجاد می‌کند، معمولاً به این کیفیت تحریک‌پذیری گفته می‌شود.

۳- موجود زنده تمام انرژی مورد نیازش را از واکنشهای شیمیایی مواد آلی، با آزاد کردن انرژی موجود در مولکولها و ذرات بسیار کوچکی که آن را تشکیل می‌دهند به دست می‌آورد؛ اکسیژن در این فرایند نقش بسیار مهمی دارد. ما این کیفیت را نیروزایی الکتریکی و مکانیکی فرایندهای شیمیایی، یا به طور خلاصه «توان نیروزایی^(۳)» می‌نامیم. ارزش این کیفیت در یک فرد به «بازدهی» فرایندهای تبدیل بستگی دارد. این بازدهی به علل شیمیایی پیچیده‌ای که مجال بحث آن در این جا نیست، از فردی به فرد دیگر تفاوت دارد. تفاوت‌های ارزش توان نیروزایی با تفاوت مقدار انرژی آماده در واحد زمان مشخص می‌شوند.

۱- پابرجای همراه با دگرگونی خفیف Métastable

۲- تعادل حیاتی Homéostasie

۳- [Ergapolysie] از Ergon کار و انرژی مکانیک و Aploysis آزاد کردن = توان

انعطاف پذیری، تحریک پذیری و توان نیروزایی ویژگیهای بنیادی یاخته زنده هستند. این ویژگیها بالطبع ویژگی چهارمی در پی دارند: تحرّک: زیرا دگرگونیهای تعادل و واکنشهای جبران کننده متضاد حرکت اند. با افزودن ویژگی رشد کردن، در نتیجه همسانسازی مواد آلی که از محیط زیست گرفته شده اند (تغذیه) و بعد، پس از مقداری رشد؛ تقسیم شدن برای تولید یاخته های دیگری با همان ویژگی تباری (تولید مثل): ویژگی که بی آن زندگی چیزی جز یک پدیده تنها و گذرانی بود، ما شش ویژگی: انعطاف پذیری، تحریک پذیری، توان نیروزایی، تحرّک، تغذیه و تولید مثل را که برای تعریف زندگی ضروری و کافی هستند بر شمرده ایم.

در بررسی موجودات چند یاخته یی نمی توان انعطاف پذیری را از تحریک پذیری جدا کرد؛ زیرا شناخت یک کنش که باعث دگرگونی بازگشت پذیر تعادل گردد، تنها با واکنش و یا یک سلسله واکنشهایی که به برقراری تعادل گرایش دارند امکانپذیر است و هنگامی که از پذیرا بودن تحریک پذیری و یا واکنش داشتن صحبت می شود، مفهوم همان زوج انعطاف پذیری - تحریک پذیری است.

بررسی تروپسم^(۱) (گرایش) به ما نشان می دهد که پاسخ یک موجود زنده در برابر همه کنشها یکسان نیست؛ و شدت واکنشهایش نسبت به نوع محرّک و شدت تحریک، متفاوت و کم و بیش تغییر می کنند. انعطاف پذیری همه پیکره ها در برابر همه تأثیرات محیط یکسان نیست و برای هر کدام شماری از انگیزشها

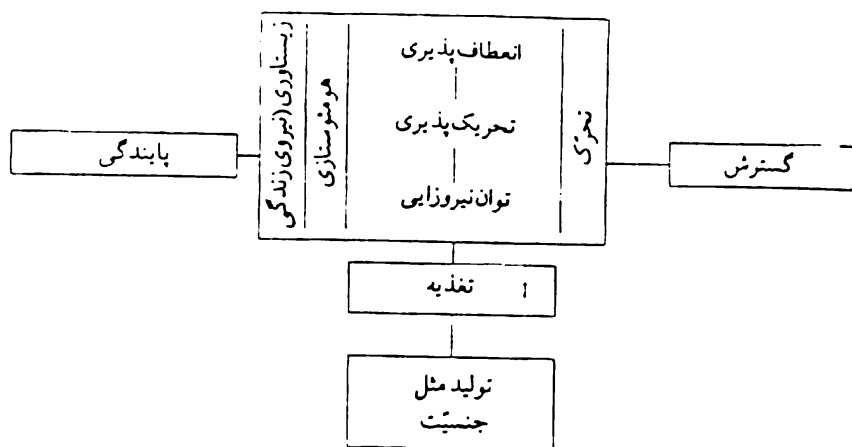
مؤثرترند .

هرچه واکنش موجود زنده در برابر کنشهای اختلال برانگیز محیط، مؤثرتر باشد (هومئوستازی)، می‌توان گفت از نیروی حیاتی برتری برخوردار است.

به سادگی می‌توان دریافت که: هرچه پیکره پیچیده‌تر و تخصص یافته‌تر باشد این ویژگیهای بنیادی نیز پیچیده‌تر خواهند شد، لیکن از همان ابتدای نمایش نهاد یک موجود زنده، می‌توان آنچه تنها برای پایداری فرد به کار می‌آید (هومئوستازی)، و آنچه گسترش او را تأمین می‌کند: رشد و تولید مثل؛ متمایز کرد، مشاهده می‌کنیم که تغذیه گاهی در خدمت کنشهای پایداری (جایگزین کردن ملکولهای آلی تباه شده)، و گاهی در خدمت کنشهای گسترش (همسانسازی مواد آلی، بیشتر برای فراهم کردن رشد) است.

اگر از نظر گونه، تولید مثل، یک فرایند پایداری ارزیابی شود، لیکن از لحاظ فردی یک فرایند گسترش است. هنگامی که تولید مثل تنها با هنباز شدن دو فرد از یک گونه امکانپذیر باشد - برای نمونه، در جانوران پیشرفته، بویژه انسان - مسایل جنسی نیز به آن افزوده می‌شوند.

اکنون ما به آن جا رسیده‌ایم که می‌توان ساده‌نما [Schéma]ی از فعالیتهای زیست‌شناختی رسم کرده که برای بسیاری از موجودات زنده ارزشمند باشد و در آن تمام پدیده‌های زیستی، نتیجه ویژگیهای: انعطاف پذیری، تحریک پذیری و توان نیروزایی باشند.



تفاوت یاخته یا پیکره‌تک یاخته‌یی و پیکره‌های چند یاخته‌یی تخصص یافته برتر مانند انسان در پیچیدگی آنهاست نه در سرشت آنان.

از دید ما نمایش فعالیت هر یاخته که چیزی جز نتیجه مجموعه‌ای از شرایط فیزیکی و شیمیایی نیست، هوشمندانه است، زیرا با کارایی بسیار با آنچه ما با گرایش به تجسم الوهیت یک هدف ارزیابی می‌کنیم، سازگار است.

اگر ما این «هوشمندی» هر یاخته یک پیکره؛ هوشمندی که با ویژگی یافتن گروه‌هایی از یاخته‌های پیکره‌ها بیشتر مشهود می‌شود، مورد توجه قرار دهیم، و چنانچه با فروتنی هوشمندی

خویش را تنها همیاری همهٔ یاخته‌های خود بدانیم در این صورت شاید کردارهای زیست‌شناختی به نظر ما کمی کمتر اسرارآمیز باشند.

در می‌یابیم که بین اعضای یک جامعهٔ یاخته‌یی که موجودی را تشکیل می‌دهند، جامعه‌یی که در آن، کار تقسیم و توزیع شده است، نیز ممکن است پیوستگیها و ارتباطها و برهم‌کنشهایی، همانند اعضای یک جامعهٔ انسانی وجود داشته باشند. وجود روابط دوسویه بین بعضی اشکال یاخته‌های خارجی و حال عمومی پرکند یاخته‌یی و یا حالت خاص بعضی «بخشهای» این گروه، شکل اسرارآمیز خود را از دست خواهند داد. «نشانه‌ها»ی ریخت‌شناختی و سایر نشانه‌ها نیز ویژگی پنهان خویش را از کف می‌دهند.



طبیعهٔ شکل نتیجهٔ برهم‌کنش ویژگیهای بنیادی است. هنگامی که دربارهٔ شکل سخن می‌گوییم، آنچه مربوط به خلقت است مورد نظر ما نیست. ما در این جا به شرایطی که سبب انتقال ارثی شکل‌های کلی یک گونه از یاخته‌ها و یا گروه‌های یاخته‌یی می‌شوند نخواهیم پرداخت. آنچه مورد توجه ماست، دگرگونیهای کوچک هر عضو در میان گونهٔ اوست و هرگاه که به شکل اشاره‌ای می‌کنیم، منظورمان این ویژگیهای ریخت‌شناختی ثانوی خاص است.

چنانچه یاخته‌ای را با دقت بررسی کنیم می‌توانیم کیفیتهای زیر را در آن مشاهده کنیم:

(الف) آستانهٔ انعطاف‌پذیری، که با کمترین نیرویی که توان

ایجاد تغییراتی در تعادل محیط خود دارد مشخص می شود. بر حسب مقدار این «کمترین نیرو» هنگامی نیرو ناچیز باشد، می گوئیم که آستانه پایین است و اگر نیرو زیاد باشد آستانه بالا است. ب) آستانه تحریک پذیری، بستگی به کمترین دگرگونیهای ابتدایی (دگرگونیهای محرک) تعادل دارد که باعث تغییرات ثانوی می شود. بالا بودن آستانه بر حسب مقدار «دگرگونی محرک» مشخص می شود.

پ) درجه توان نیروزایی بستگی به بازدهی نیرویی فرایندهای دگرگون شدن نیروی شیمیایی به نیروی الکتریک و مکانیک دارد؛ تفاوت میزان توان نیروزایی یک پیکره با پیکره دیگر، از اختلاف مقدار نیروی آماده در واحد زمان معین مشخص می شود. برای این که به سبب نقصان دگرگونیهای ثانوی جبران کننده، دگرگونیهای ابتدایی تعادل به پایه یی نرسند که تعادل ویران و پیکره نابود شود؛ دوام پیکره نیاز به هماهنگی دو آستانه انعطاف پذیری و تحریک پذیری دارد.

با توجه به این که هر دگرگونی ثانوی رویارویی با هزینه کردن نیرو همراه است، می توان برای یک یاخته مشخص معادله ای ترتیب داد که بیانگر رابطه بین نیروی مصرف شده و نیروی بالقوه آماده باشد.

چنانچه مقدار نیروی مصرف شده در واحد زمان را با حرف E و مدت مصرف نیرو را با حرف t نمایش دهیم. «et» مقدار کل نیروی مصرف شده خواهد بود. بر حسب این که ارزش توان نیروزایی، بالا و یا پایین باشد، ممکن است مقدار E مصرف شده در واحد زمان

زیادتر و یا کمتر از مقدار نیروی آماده (e) در همان زمان باشد. زمانهای مصرف نیرو (t) نیز بر حسب آستانه‌های انعطاف پذیری و تحریک پذیری می‌توانند کوتاه یا بلند، پر شمار یا کمیاب باشند. با توجه به این که نیروی بالقوه گردآمده در پیکره (e) بر تمامی مدت T گسترده است؛ در حالیکه مصرفها در زمانهای جزئی انجام می‌گیرند؛ مقدار نیروی مصرف شده ما et خواهد بود که ممکن است مساوی، کوچکتر و یا بزرگتر از مقدار نیروی آماده et باشد. چنانچه Et بزرگتر از eT باشد بایستی نیروی لازم برای جبران این تفاوت، از انهدام فزاینده مواد پیکره به دست آید. پیکره با مصرف مواد خویش، خود را در معرض نابودی قرار می‌دهد. لیکن یاخته با کاهش گنج خویش (پس رفتگی یا درهم فشردگی) بر سرعت دگرگونیهای ثانویه‌اش می‌افزاید (تحریک پذیری) و با کم کردن مصرف انرژی، در برابر کنشهای دگرگون کننده محیط بهتر از خود محافظت می‌کند؛ از سوی دیگر، هنگامی که مصرف نیرو به مرز خطرناکی برای پیکره برسد، نظامهای سرشت شناختی به او استراحت می‌دهند (خستگی و خواب) و بدین ترتیب او را از آثار تحریکات خارجی رهایی می‌بخشند. پس رفتگی بدون آنکه «تعمد» و یا تظاهر به (غایت گرایی) [finalisme] در کار باشد با حمایت در برابر کنشهای پیرامون همراه است. در مواردی که Et کوچکتر از et باشد، موادی که به نیرو تغییر شکل نیافته‌اند، انباشته می‌شوند و ذخیره‌ای تشکیل می‌دهند که سبب افزایش گنج می‌گردد؛ گشادگی پیکره؛ از آن به بعد، فعالیت نیاز به مصرف نیروی بیشتری دارد و مانع انباشته

شدن ذخایر می شود. بدین ترتیب بدون دخالت اصول غایت گرایان و یا ماوراء الطبیعه، فرایندهای اکسیدو-ردو (Oxydo-Réduction) «هماهنگ» می شوند.

در پیکره های چند یا ختیه یی یا ختیه ها به شکل اندامهایی درآمده اند که هر یک برای کاری تخصص یافته اند و پیچیدگی نیز از درهم بودن این فعالیتها پدید می آید و هرچه تخصص بیشتر شود، پیچیدگی نیز افزایش می یابد. رابطه نیروی آماده (et) و نیرو مصرف شده (Et) نمایانگر سوخت و ساز یک فرد، یا به بیان دیگر چگونگی تبادلات او با محیط است.



چهار گروه از دستگاههای پیکر انسان بیش از سایر اندامها برای انجام بعضی فعالیتهای زیست شناختی هماهنگی یافته اند. این چهار گروه عبارتند از: دستگاه عصبی و ماهیچه ها برای حرکت؛ دستگاه شکمی برای تغذیه؛ دستگاههای قفسه سینه برای توان نیروزایی و زیستآوری [Vitalité] (اکسیدو-ردو کسیون)؛ و دستگاه مغز و نخاع برای تحریک پذیری. دستگاههای درون قفسه سینه با تنظیم جریان خون که حاوی مصالح ساختمانی برای یاخته های پیکره است، در تغذیه هم شرکت می کنند.

عملکرد صحیح و یا ناصحیح این دستگاهها برای تعیین تغییرات ثانوی ریخت شناسی که بازگو کننده اهمیت نسبی هریک از ویژگیهای زیست شناختی و مناسب یا نامناسب بودن این دستگاهها برای عملکردشان است، با ویژگیهای زیست شناختی

جفت و جور می‌شود. مشاهده می‌کنیم که شایسته است دگرگونیهای بهنجار شکل، در نتیجه برتری ساده یک ویژگی و عملکردی که بیشتر با آن آشکار می‌شود؛ از دگرگونیهای بیماری شناختی که نتیجه یک اختلال عملی است و مانع تجلی صفت اختصاصی می‌شوند باز شناخته شوند.

یکی دیگر از عناصری که می‌تواند در ساختمان شکل دخالت کند و از طریق دگرگونی ارتباط بین بافتهای پیکره‌یی بر آن اثر بگذارد، طبیعت موادی است که برای ساخت و نگاهداری پیکره در اختیار آن قرار می‌گیرد که خود نشانگر نقش مهم بهداشت تغذیه است.

به نظر می‌رسد که همسانسازی و جذب بعضی مواد شیمیائی نسبت به مواد دیگر، رابطه‌ای با آستانه تحریک پذیری و توان نیرو زایی داشته باشند، اما نمی‌توان گفت کدام یک از این دو مشخص کننده دیگری است.

یک کادر استخوانی سبب نشان دهنده یک زیستآوری خوب است، و از طرف دیگر گنج و سبب برای آن نشانه آن است که پیکره دارای توانایی ساختن ذخایر بسیار است و در نتیجه: ارزش توان نیروزایی بیشتر از آستانه تحریک پذیری است (e بزرگتر از E). در این رهگذر تفاوت بین «گنج» و «سبب» را توضیح می‌دهیم: با گنج مساوی، پیکره‌ای که بیشترین توده را دارد «سبب‌تر است» و ذخایر نیروی بیشتری در اختیار خواهد داشت.

از میان دستگاههای پیکره‌یی بررسی شده، سه تای آنها دارای

دهلیزهایی «دالانه» در چهره هستند که توسط آنها با محیط پیرامون ارتباط برقرار می کنند: دهان برای دستگاه شکمی، بینی برای دستگاه قفسه سینه و چشم ها برای دستگاه مغزی (گوشها را به سبب آن که در شکلک بیان احساس چهره انسان شرکت ندارند به عمد کنار گذاشته ایم). دهلیز دستگاه عصبی - ماهیچه‌یی دستها هستند که خود جستاری جداگانه است: کف شناسی. تظاهرات دستگاه عصبی - ماهیچه‌یی در چهره، با حرکت ماهیچه‌های پوستی و شکلکهای بیان احساس آشکار می شوند. از حرکت این ماهیچه‌ها اثری در چهره برجای می ماند که شکل صورت را در راستای شکلکهای عادی چهره تغییر می دهد. بخشی از تفاوت‌های شکل چهره را می توان «شکلک پایدار شده» ارزیابی کرد.

به طور خلاصه، سازه‌های مشخص کننده شکل عبارتند از:

(الف) برهم کنش انعطاف پذیری و تحریک پذیری و توان نیروزایی، و ارتباط نسبی آستانه‌ها و ارزشهای آنان. دگرگونیهای ریخت شناختی یا ختیی که فرایند آن را در برگهای پیش بررسی کردیم، روی شکل پیکره و یا اندامی که از آن یاخته‌ها تشکیل شده است. اثر می گذارند؛

(ب) عملکرد شکلک: در این جا باید شکلک بیان احساس را از شکلک درک و احساس تمیز داد. شکلک نخستین خودبخودی است و تظاهرات پیدای واکنشهای یک اندام، در برابر کنشهای محیط در سطح این اندام است. چنانچه اندام به علت خوی گرفتن (آمایش [Conditionnement]) و یا به طور سرشتی در برابر

کنش‌هایی آمادگی داشته باشد، واکنش آن در سطح دهلیز، با هنگامی که کنش پیرامون اختلال برانگیز و بیگانه است، تفاوت دارد. از این کنش‌های نیکوکار، یا خرابکار و واکنش‌های پیکره که همراه با آنها هستند، آگاهی به خوشی و درد زاده می‌شود: ما نیز به شناخت خوشی و درد از بیان احساس با حرکات ماهیچه‌های صورت عادت کرده‌ایم. با آشنایی به شکل‌کهای بیان احساس و همراه کردن آنها با موقعیت‌های مناسب، انسان آزادانه آنها را برای شدت بخشیدن به احساس خوشی و یا درد تقلید می‌کند: ما اینها را شکلک احساس می‌نامیم. مشاهده می‌شود که در این شکلکها ممکن است، تصنع و ظاهر سازی بسیار که با احساس‌های راستین ارتباطی ندارند وجود داشته باشند.

پ) دگرگونی‌های عملکرد اندامها که کار بهنجار ویژگی‌های زیست شناختی را مختل می‌کنند از دو گروه سازه تشکیل شده‌اند:

۱- سازهای بهنجار

الف) نیازهای شایسته فرد، متناسب با تمامی شخصیت او و میزان ارضای این نیازها در محیط طبیعی و اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند.

ب) راه و رسم تبادل فرد با محیط (سوخت و ساز).

آشفته‌گی‌های عملی ممکن است در پاره‌ای سطوح دگرگونی‌هایی در سبک تبادل فرد با محیط ایجاد کنند. چنانچه این آشفته‌گی‌ها در

ابتدای زندگی و هنگامی که شخصیت در حال شکل گرفتن است (وراثت یا ضربه‌های سال اول زندگی) پیدا شوند، روی تشکّل شخصیت و ریخت شناسی فرد اثر می‌گذارند. این آشفتگیها گرچه بیماری شناختی اند با اینهمه آشکار کننده هستند.

بالاخره آشفتگیهای عملی وجود دارند که می‌توانند سبب برهم زدن نظم شخصیت شوند. برای نمونه بعضی ضایعات مغزی که بازتاب ریخت شناختی آنها آنقدر خفیف است که امکان دارد از دید چشمهای ناآگاه مخفی بمانند.

چگونه می‌توان از این ریخت شناسی که تا به حال همبستگی آن را با سرشت شناسی مشاهده کرده‌ایم. به دریافتن روان شناسی انسان گذر کرد؟. این همان چیزی است که بیان آن با نشان دادن همبستگیهای سرشت شناختی و روان شناختی در تدارک روان شناسی دودمانی^(۱) استعدادها و قابلیت‌های روانی از ویژگیهای زیست شناختی برای ما باقی مانده است.

آنچه را می‌شود رفتار زیست شناختی نام نهاد، از عمل ویژگیهای گوناگون انعطاف پذیری، تحریک پذیری، توان نیرو و زایی، تحرّک، تغذیه و تولیدمثل، تشکیل شده است. این رفتار را در انسان می‌شود به دو شکل ارزیابی کرد:

۱) می‌توان عملکرد اندامهای مختلف که تدارک آنها به کندی انجام گرفته و تفاوت آنها آشکار گردیده است و در یکی از این ویژگیها تخصّص یافته‌اند، مورد مطالعه قرار داد: این روش موضوع

دانش سرشت‌شناسی است.

۲) همچنین می‌شود شکل خارجی رفتار و بازتابهای آن روی محیط و برعکس را مورد ارزیابی قرار داد؛ این مطلب موضوع روان‌شناسی است.

رفتار سرشت‌شناختی از نخستین لحظه زندگی رویانی (جنینی) آغاز می‌شود. لیکن نخستین گام رفتار روان‌شناختی تنها از هنگام تولد برداشته می‌شود. روان‌شناسی تنها در ارتباط با مجموعه‌ای از موجودات زنده دیگر تحقق می‌یابد. یعنی در ارتباط با یک محیط اجتماعی. شخصیت نوزاد از گونه شخصیت مادرزایی، بویژه از رده سرشتی (فطری) است. این شخصیت در حال نیرومندی دارای برخی از شکل‌های نمایش نهاد است که در جریان تماسها و تبادلات با محیط طبیعی و اجتماعی، مشخص و پیچیده می‌شوند.



پیچیده‌تر شدن رو به افزایش موجودات زنده، با تغییر و تبدیل ویژگی‌های ابتدایی تحقق پیدا کرده است. کمال تدریجی ریخت‌شناختی و زیست‌شناختی، توده ژلاتینی پروتوپلاسم را از یک سو به تشکیل یاخته و موجودات چند یاخته‌ای و بالاخره حیوان و انسان هدایت کرده؛ و از طرف دیگر در مرحله‌ای از این تکامل، کمال تدریجی روانی به موازات آن انجام گرفته است.

می توان پنداشت که بخش زیادی از سرگردانی روان شناسی به سبب آن است که آنچه طفل در دو سال اوّل زندگی خود، یعنی پیش از آن که هوشمندانه بتواند احساس خود را بیان کند فرا گرفته، به اندازه کافی مورد توجه قرار نمی گیرد.

این دستاوردها در هنگام اکتساب نادیده می گذرند، زیرا به نظر می رسد یک ناهمزمانی بین آنچه می توان ثبت یک رفتار و تولید دوباره آن نامید وجود دارد. لزوم پختگی و کمال عصبی برای ثبت، کمتر از پختگی برای تولید دوباره یا تقلید است. اهمیت دستاوردهای سالهای نخست زندگی را روانکاوی احساس کرده است، لیکن افسانه های پیشینیان، با انباشتن پندارهای خود، آن را به خطا کشانده اند و به آن اجازه نداده اند تا درک خود از حقیقت را به طور کامل مورد بهره برداری قرار دهد.

بازتاب شناسان و رفتار شناسان این مسأله را از طرف نیک اش مورد بررسی قرار داده اند. زیرا تنها با بررسی آزمایشها (ایجاد بازتابهای شرطی م.) است که روان شناسی علمی به وجود می آید؛ اما نباید پنهان کرد که یک چنین روشی به مشکلات جدی برخورد می کند: آزمایش روی انسان با حیوان تفاوت دارد و هنگامی که بخواهیم نتیجه آزمایشهای انجام گرفته روی حیوانات را در انسان تجربه کنیم، نباید فراموش کرد که حیوان خیلی سریعتر از انسان استقلال خویش را به دست می آورد و تعلیم آنها نزد والدینشان خیلی کم اهمیت تر بوده است. انسان در تمام دوره وابستگی اش (دوره طفولیت م.) می تواند از تجارب افراد بالغ که طی نسلها غنی

شده‌اند، استفاده کند. در حالیکه حیوان همیشه از یک نقطه شروع می‌کند^(۱).

تأثیر محیط پیرامون بسیار زیاد است و می‌توان شخصیت فرد را نتیجه چهار سازه زیر دانست:

(۱) ساختار و نهاد فرد؛

(۲) محیط طبیعی: آب و هوا، غذا و...

(۳) محیط اجتماعی: کشور، خانواده، آموزش و پرورش، سازمان اقتصادی و سیاسی و...

(۴) بازتاب عاداتی که تحت تأثیر عوامل قبلی ایجاد شده‌اند: روش زندگی، بهداشت غذایی و...

اگر نهاد فرد بالغ، جهت یافته است، یعنی اگر به دست یافتن هدفی، گرایش دارد، این هدفها مادرزایی نیستند: هدفها در جریان تجارب زندگی طفل شکل گرفته و آمایش پیدا کرده‌اند. زندگی کودک شیرخوار در آغاز تنها زندگی نباتی است و مکانی برای کنشهای فیزیکی و شیمیایی می‌باشد که پاسخهایی به شکل انقباض ماهیچه‌یی ایجاد می‌کنند که عملکرد خود بخودی بعضی اندامها را تأمین می‌کند. این تنظیم عصبی زندگی نباتی برای تضمین ارضای بعضی نیازها کافی است؛ برای نمونه نیاز به هوا. لیکن نیازهای

۱- با استناد به تکامل تدریجی موجودات، نمی‌توان پذیرفت که اسبها و سگهای کنونی همان رفتار نیاکان باستانی خود را تکرار می‌کنند و روش شکار یا لانه‌سازی و... حیوانها همان روش نخستین سالهای پیدایش آنها بر روی زمین است. اما باید پذیرفت که به سبب ساختار ریخت‌شناختی حیوانها، کسب و انتقال تجارب در آنها محدودتر از انسان است.

دیگری هم هستند که به خودی خود تأمین نمی شوند و نارضایی خویش را با انقباضهای ماهیچه‌یی که خود سودی ندارند آشکار می کنند: فریاد و دست و پا زدن. این تظاهرات و ویژگی ندارند: طفل از گرسنگی، از سرما، از گرما و یا درد، فریاد می زند، خاستگاه این درد ممکن است درونی و احشایی باشد (قولنج)، یا علت خارجی داشته باشد (نیش سوزن، کیف آبگرم سوزان و ...).

در این جا نخستین شکل‌های روان شناختی فعالیت زیست شناختی شناخته می شوند:

دو پدیده انعطاف پذیری و تحریک پذیری، توسط دستگاه عصبی احساسها و اندامهای حواس آشکار می شوند. آگاه شدن موجود زنده از طبیعت کنشهای پیرامون و مساعد یا نامساعد بودن آنها، توسط حسّ تحقق می یابد. حسّ، خاستگاه واکنشهای حفاظتی (هومئوستازی و زیستآوری) است، که از نظر روان شناختی، در برابر برآورده شدن، یا ناکامی و خطر ناکامی یا مانع برآورده شدن یک نیاز؛ به شکل استعداد واکنش نشان دادن در می آید. این طرز واکنش نشان دادن چیزی است که بر حسب عادت، هیجانی بودن [Emotivité] نامیده می شود (عنصر E).

این واکنشها بسته به مقدار انرژی که در اختیار موجود است کم و بیش قوی و یا شدید هستند؛ نمایش نهاد یک فرد (جلوه گری)، بیانگر اهمیت انرژی بالقوه‌یی است که بر حسب مقدار توان نیروزایی اش در اختیار دارد. در این جا نیز به کاربرد اصطلاح استعداد فعالیت یا کارایی [Activite] متداول گشته است (عنصر A).

زوج هیجانی - کارایی از نظر روان‌شناسی بستگی به زوج «تحریک پذیری - توان نیروزایی» در زمینه زیست شناختی دارد .
این زوج نمایانگر نیرومندی جلوه‌گری است .

می‌توان پنداشت که زندگی روانی نوزاد از نخستین روزهای زندگی در احساس خوشایند و ناخوشایند خلاصه می‌شود . نوزاد از لحظه تولد در برابر ناخوشایند واکنش نشان می‌دهد ، لیکن تا مدتی این واکنش مبهم است و نوزاد قادر به باز شناختن خاستگاه ناخوشایند و یا درد نیست .

پیچیدگی حملات محیط پیرامون بر پیکر زنده به گونه‌یی است که به پیکره‌هایی که توان واکنش شایسته داشتن را ندارند اجازه پایندگی (بقاء) نمی‌دهد . این سازش پذیری بدین سبب امکان‌پذیر گشته است که حوادث گذشته ، راهبر فرا گرفتن پاسخ سازشی هستند و یا دست کم با (تجربه و خطا) چنین هدفی دارند . تکرار این پاسخها گونه‌ای از دگرگونیهای همیشگی پیکره را در پی دارد که راه را برای پاسخ همگون (نه پاسخهای گوناگون) باز می‌کند . استعداد دریافتن ، ثبت کردن و نگاهداشتن پاسخهای ویژه هریک از محرکها ، با آنچه معمولاً حافظه نامیده می‌شود ارتباط دارد (عنصر H) .

این تطابق بیشتر نمایانگر فزافکنش [Progection] طرح آمیزه‌هایی از یادبودهای گذشته بر آینده است . بیش بینی نتایج یک رفتار بر پایه تجارب انباشته شده در گذشته به شرطی با واقعیت همراه می‌شود که خاطره‌های گذشته با حقایق حال مقابله شده باشند ، و امکان تمایز خاطره‌های مناسب از نامناسب وجود داشته باشد . کیفیت ثبت

کردن و سازمان دادن خاطرات به شکل ابتدایی تقریباً در همه حیوانات وجود دارد. دخالت سازه‌های اجتماعی در تغییر و تبدیل تدریجی و پیچیده شدن این ویژگی‌ها ضرورت سازش یافتن را افزایش می‌دهند و انسان از حیوان متمایز می‌شود. مناسب بودن برای سازماندهی و جهت دادن و نظارت بر رفتار توسط آمیزهٔ مقابله و انتخاب از میان پاسخهای گوناگون به زوج تصوّر و داوری روان‌شناسی کلاسیک ارتباط دارد (عنصر G).

از دیدگاه روان‌شناختی به هم پیوستن رفتارهای حفظ کردن و توسعه - علی‌رغم کنشهای مخالف - برای پیروزی بر محیط پیرامون، به شکل حالتی از: طلب وام و افزایش سهم خویش از هر جهت و افزون طلبی برای خود و تا آن جا که امکان دارد، و از هر چیزی که باید به نظر مساعد و سودمند برای نشان دادن، و خود را تحمیل کردن و حفظ موقعیت خویش مناسب باشد، در می‌آید. به سبب توجه به ساده کردن و یکنواختی شناسایی ویژگی فرد، ما اصطلاح آزمندی^(۱) را برای نشان دادن مجموعه‌یی از رفتارها دربارهٔ نشان دادن خویش در تمام سطوح: مادی (آزمندی در خوراک و ثروت)، معنوی (کنجکاوی و طلب دانش)، اجتماعی (مورد احترام و توجه دیگران بودن) به کار خواهیم برد.

تمام جلوه‌گریهای فرد از سویی با توان جلوه‌گری و از سوی دیگر توسط ساختار پیکره و تعادل آن؛ همچنین توسط توانایی

1- [Avidité] پیش از این ما واژهٔ باربر منش خویش را به کار می‌بردیم
[Egosymphoric]

داربست استخوانی عضلانی و ارزش کار دستگاه احشایی و غده‌ها، بویژه غدد تناسلی اش مشخص می‌شوند. بی‌شک رفتارهای یک فرد مریض احوال، با رفتارهای یک فرد نیرومند و سرشار از سلامتی، تفاوت دارد؛ همچنین رفتارهای یک زن (برتری هورمونهای زنانه) با رفتار یک مرد (برتری هورمونهای مردانه) متفاوت است: ما به دریافتن دو شناخت می‌رسیم که یکی قطبی بودن- زن و یا مرد بودن- است که بعضی نویسندگان پیشین به کار می‌بردند [Louis Corman 1932 - Gastoberger 1950] و دیگری ساختار است که علاوه بر ظاهری توانمند، بر جلوه‌گری، ویژگیهای خاصی می‌بخشد که می‌شود از آنها به توان جلوه‌گری پی برد. اگر ساختار زیست‌شناختی یک فرد تعیین‌کننده بخشی از رفتار و آگاهی و شناخت اوست، مشخص‌کننده نیز هست. مجموعه تواناییهایی که مدیون ساختمان پیکره است، با بینش برتری جسم [Somatotonie] که توسط شیلدن آشکار گردیده ارتباط دارد (عنصر T).

انسان هنگام تولد، بدون یک نوع محیط طبیعی (زیست کره) [Biosphère] و اجتماعی (مادر و پدر و یا خویشاوندانی که خوراک او را تأمین کنند). توانایی پایداری و ادامه زندگی ندارد: انسان با این محیط یک ترکیب جدایی‌ناپذیر می‌سازد که نمی‌توان او را جدا و مستقل از آن مورد بررسی قرار داد. خوراکهای نخستین سالهای زندگی (برآنچه پیکره جذب کرده است: غذاها و انگیزشهای گوناگون)، سبب رشد اندامها در جهت خاص هریک از آنها می‌شوند و بدین گونه بر ساختار اثر می‌گذارند که آن نیز به نوبه

خود در رفتار مؤثر است. تأثیر بر رفتار، با کشش به سوی خوشایند، و راندن ناخوشایند، در اطفال خیلی سریع متمایز می‌شود. این کششها و راندنها نخست از برآورده شدن و یا برآورده نشدن نیازهای زیست شناختی به وجود می‌آیند، بر حسب اهمیت این نیازها توقع پیکره کم یا زیاد می‌شود و در پی برآورده شدن یک نیاز، احساس خوشایند کم و بیش شدید است. اینها به هوسرانیهایی که هنوز ابتدایی هستند مربوط می‌شوند و به اهمیت نیازها بستگی دارند. به نظر می‌رسد که فروید این احساسهای ابتدایی را به جای تمایلات جنسی گرفته و بخشی از این جستار را با تمامی آن اشتباه کرده است.

سایر درکهای حسی از آغاز بر روی این احساسها و درکهای خوشایند و ناخوشایند جایگزین می‌شوند. انگیزشهای حسهای متفاوت، تحریکهای بینایی و بویژه شنوایی در ابتدایی معنی هستند؛ لیکن با مشارکت در موقعیتهایی که همراه با یک احساس خوشایند و یا ناخوشایند است برای تشکیل یک مجموعه یا (همه)، درهم آمیخته و یکی می‌شوند. این مجموعه همان گونه که گشتالت تئوری^(۱) بیان می‌کند، تجزیه ناپذیر است و کافی است که بخشی از موقعیت به وجود آید تا تمام پاسخها و واکنشها و همه فرایندهای پیکره‌یی که با این (مجموعه) رابطه دارند نیز ایجاد شوند. آمیزش

۱- [Gestalttheorie] نظریه روان شناختی و فلسفی کهلر، ورتیمر و کופا،

است جدا کردن پدیده‌ها (برای توضیح دادن) از یکدیگر، در این نظریه رد شده است و

آنها را همانند مجموعه‌های جدایی ناپذیر هیولی (شکل) ارزیابی می‌کند.

یک درک حسی برونزا در مجموعه درکها یا احساسها توسط بازتاب شناس روسی، پاولف [Pavlove] و بچتریف [Bechterew] زیر عنوان بازتاب شرطی یا مشروط و یا بازتاب اکتسابی مورد بررسی قرار گرفته است. اصطلاح واکنش مشروط صحیح‌تر خواهد بود.

بنابراین شخصیت به کمک فرایندهای فزاینده آمایشهای بیش از پیش پیچیده، شکل می‌گیرد. این آمایشها گاهی شکل مثبت یا فعال و گاهی شکل منفی یا بی‌اثر، به خود می‌گیرند؛ گاه منظرى والا دارند، به بیان دیگر دارای شکلی تکامل یافته‌ترند که کمتر مادی و بیشتر معنوی است.

از این قرار آزمندی ممکن است به شکلهای: میل به فرمایندگی [Autoritarisme] و گرایش به قدرت (مثبت) و یا دفاع از خود (منفی) و یا غرور (والا شده) درآید. همچنین آزمندی ممکن است به شکل غصب اموال یا ثروت اندوزی (شکل مثبت) و یا به شکل خود دوستی (شکل منفی) ظاهر شود. تمام این شکلهای کم و بیش ممکن است با هم در یک فرد وجود داشته باشند. اینها چگونه ایجاد می‌شوند؟ شاید بتوان گفت که این یک مسأله تعادل نیروها بین فرد و محیط است. تعادلی که در آن زیستآوری فرد (زوج تحریک پذیری و توان نیروزایی)، نقش نخستین را دارد. فرد بسیار آزمند در محیطی که به سادگی تسلیم‌وی می‌شود فرماینده [Autoritaire] می‌گردد و در محیطی که مخالف اوست و او نمی‌تواند بر آن پیروز شود به داشتن یک وضع تدافعی عادت می‌کند؛ در محیطی که با خوشایند گویی او را تحسین می‌کنند؛ بر غرورش افزوده می‌شود؛ و

در محیطی که بر او نیشخند می زنند و او را تحقیر می کنند دچار حالتی می شود که روانکاوان آن را عقده حقارت یا خود که بینی می نامند؛ هر بار که طفل خواسته است خودی نشان دهد، از سوی اطرافیان با او بد رفتاری شده و یا مورد ریشخند قرار گرفته است؛ بنابراین هریک از تظاهرات آزمندی با موقعیت ناخوشایند ریشخند و بد رفتاری همراه گشته؛ در نتیجه فرد کوشش می کند تا از موقعیتهای ناخوشایندی که در پی اقدام او برای نشان دادن منش خویش به وجود می آیند دوری کند، و دیگر شهادت ابراز وجود ندارد و ناراحتی غیر قابل تحملی احساس می کند و برای چیره شدن بر این ناراحتی رفتارش را اغراقی می کند.

همچنین آزمندی را خواهیم شناخت که خاستگاه آن رفتارهای تجاوز کارانه مخالفت و مقاومت و خود دوستی و غصب اموال و افزون طلبی است. همه این انواع رفتار از برهم کنش عنصرهای بنیادی سازنده به وجود می آیند: آزمندی توقعات فرد را افزایش می دهند؛ هیجانی بودن هم سبب می شود که در مقابل برآورده نشدن این توقعات به سهولت واکنش نشان دهد؛ فعالیت و نیرومندی جسم به این واکنشها یک حالت کم و بیش قوی و شدید می بخشد؛ مقاومت کم و بیش زیاد محیط بیانگر حالت نسبتاً متجاوز یا مخالف و یا ربایندگی (کش رفتن) است. بدین ترتیب شکل خاص هریک از این عناصر تشکیل دهنده، نسبت به ارزش عناصر دیگر، دگرگونیهای پیدا می کنند.

اگر آزمندی و فعالیت و نیرومندی جسم زیاد باشند و اگر

مردانگی مشهود باشد جاذبه جنسی، با گرایش به دستیابی خشونت بار به هنباز جنسی جلوه گرمی شود. اگر نیرومندی پیکره زیاد نباشد و اگر کشش زنانه است، لیکن آزمندی و فعالیت زیاد است، دستیابی به شکل فعال فریبایی و لوندی در می آید. با اینهمه جستجوی هنباز جنسی فعال هم وجود دارد؛ لیکن اگر مقدار آزمندی و فعالیت کاهش پیدا کند، بیشتر انتظار وجود دارد و لوندی و فریبایی در جهت تحریک، کشش و جاذبه، اما به شکل غیر فعال عمل می کنند. لوندی یا فریبایی کوشش می کنند تا توجه دیگری را با هدف مادی جاذبه جنسی به سوی خود جلب کنند. لیکن این جستجو می تواند از هدف جنسی بی کم و کاست جدا شده و تنها برای دستیابی به خشنودی از خویشتن باشد: این فرایند والایش (کشیده شدن تمایلات جنسی به سوی هدف غیر جنسی) است و باعث پیدایش استعداد جلب توجه و علاقه و تمایل دیگران می شود و ما آن را اجتماعی بودن می نامیم (عنصر S). فردی که کاملاً واجد خصلت اجتماعی است خود را مورد تمایل و خوشایند اجتماعی می کند؛ و این سبب می شود که وی خواهان تحسین کارهایش از سوی اطرافیان باشد، این عزت نفس مخمّر پیدایش اخلاق است، لیکن علاقه به جلب توجه ممکن است به خودنمایی تغییر شکل پیدا کند.

هنگامی که اغراقی شدن استعدادی برای فرد و یا اطرافیاننش ایجاد زحمت کند می تواند یک حالت بیماری شناختی داشته باشد. بدین ترتیب اغراقی شدن خود دوستی جایش را به هذیانهای خود

بزرگ بینی می دهد، و اغراقی شدن مخالفت و مقاومت به شکل هذیانهای شکنجه و آزار در می آید؛ توأم شدن، اغراقی شدن، غصب اموال و تجاوز شکل هذیانهای مطالبه حقوق اجتماعی و سیاسی را به خود می گیرد. اغراقی شدن نیاز به جلب توجه جای خود را به داستانسرایی های معین و تحت قاعده می دهد: جنون دروغپردازی و افسانه گوئی.

اگر ما اکنون تکامل بطئی یک موجود انسانی را که سیر آن سالها طول می کشد تا به رفع نیازهایش موفق شود، مورد ارزیابی قرار دهیم، در می یابیم که این کندی رشد سبب ایجاد همبستگی بین طفل و بالغ می شود؛ حالتی که در آن می توان طرح شکل گرفتن همبستگی اجتماعی انسانها را از خلال خانواده و قبیله که خاستگاه جامعه هستند مشاهده کرد. طفل واسطه پیدایش همبستگی های خانوادگی می شود و گسترش این همبستگی ها، قبیله و طایفه و گروهی از خانواده هایی را که از یک نژادند به وجود می آورد. منش خانواده، منش قبیله می شود: انسان نخست با احساس اشتراک منافع و بعد بدون سودجویی در راستای والایش، به علاقمندی به هموعانش عادت می کند، و بدین ترتیب استعداد توجه به دیگران و ابراز تمایل و پیوستگی و احترام به حقوق و منافع آنها و در صورت نیاز گذشتن از منافع شخصی برای حفظ منافع دیگران به وجود می آید، این استعداد معمولاً نیکی یا انسانیت، نامیده می شود. شرایط محیط خانوادگی و اجتماعی سالهای نخست زندگی در آماده ساختن این استعداد که بر پایه روش اخلاقی استوار است، تأثیر

بسازی دارند. برای به وجود آوردن انواع رفتارهای قابل مشاهده در این زمینه؛ پندهایی که محیط فراهم می‌آورد و فشارهای تربیتی که از سوی اطرافیان وارد می‌شوند، با استعدادهای طبیعی می‌آمیزند: فردی بر حسب ارزش که کم و بیش آمادگی فدا کردن بخشی از منافع خود، برای دیگران دارد، کم و بیش بالای آزمندی و نسبت به میزان مردانگی و یا خانمی‌اش؛ آماده فدا کردن و از خود مایه گذاشتن است در یک سوی این حالت، فردی را می‌یابیم که منافع دیگران را برتر از منافع خویش می‌انگارد، همیشه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و همیشه فریب می‌خورد (فرد بی‌عرضه و پیزی)؛ و در سوی دیگر فردی را داریم که هیچ ملاحظه‌ای مانع جستجو و برآوردن آرزوهایش نمی‌شود؛ به این افراد فاسد گفته می‌شود؛ زیرا در راه رسیدن به هدفهای خود از تباه کردن دیگران هیچ پروا ندارند. با اینهمه هنگامی که زیان رساندن برای لذت بردن است دیگر نیکی مورد اختلاف نیست؛ در چنین شرایطی ناهنجاریهای هیجانی در کارند که از همراه شدن احساس عمل زیانبار برای دیگران، با حالت‌های خوشایند، فراهم شده‌اند. باید به اهمیت کمبود محبت و جدا ماندن عاطفی و اخلاقی یک طفل که به همان اندازه نمونه‌های وخیم می‌تواند رفتار اجتماعی آینده‌آور به شدت به خطر بیندازد توجه داشت.



در فردی که به اندازه کافی استعداد فعالیت داشته باشد، واکنشها به راحتی ایجاد می‌شوند و بدون تأخیر به شکل جنبش آشکار

می گردند. با این همه اگر آزمندی نیز ارزش بالایی داشته باشد، این فرد بزودی در می یابد که واکنشهای جنبشی اش غالباً برای وی زیان آورند و در خود، بازداریهایی آماده می کند: واکنش به تأخیر می افتد، از آن جلوگیری می شود و یا به حال تعلیق در می آید. این همان چیزی است که لوسن [Le Senne] آن را زیر عنوان (نخستینی - دومینی [Primarité- Secondarité]) توصیف کرده است. از دید ما، فردی در گروه نخستین است که آزمندیش برای جبران توان بسیار زیاد جلوه گری وی کافی نیست. و یا قوای روشن فکرانه اش به وی اجازه سازماندهی مناسب برای ایجاد واکنشها را نمی دهند. بنابراین دیده می شود که (نخستینی - دومینی) یک خصیصه اصلی نیست و شمار زیادی از عناصر تشکیل دهنده شخصیت را به کار می گیرد.

واکنش در افرادی که توانایی آنها نسبت به آستانه تحریک پذیری شان کمتر است (ارزش عنصر A کوچکتر از ارزش عنصر E) به آسانی ایجاد نمی شود و مانند آن است که واکنش می خواهد تعادلی که توسط محرک مغشوش شده است از نو برقرار کند. هنگامی که اغتشاش شدید باشد آشفته گی عملکرد اندامها را به همراه دارد و واکنش به جای آن که سطحی و به شکل تکانش [impulsion] باشد عمقی و به صورت هیجان در می آید، درباره طبیعت هیجان زیاد بحث شده است. آیا هیجان یک آشفته گی در تنوس است؟ و یا آگاهی یافتن از این آشفته گی است؟ از دید ما هر دو حالت در هیجان همزمان هستند، هیجان یک آشفته گی تنوس همراه با تظاهرات ذهنی حالتی است که بالذات و یا درد همراه است،

آشفته‌گی تنوس به تنهایی، درک مجموعه احساسهای درونی همانند: اضطراب و پریشانی یا تهییج است؛ نمایش ذهنی تنها، یک درک یا تجسم و یا یک ارزیابی است. بنابراین ما می‌توانیم هیجان را این گونه توصیف کنیم که: هیجان یک آشفته‌گی تعادل سرشت شناختی همراه با یک حالت عاطفی، در پی یک موقعیت خوشایند و یا ناخوشایند است.

این حالت‌های عاطفی معمولاً با شادی، ناراحتی، خشم و یا وحشت نشان داده می‌شوند و مستعد برای همراه شدن با یک حالت هیجانی توأم با باز داریها و تشنجه‌ها (سکته هیجانی) و یا افزایش تنوس (راپتوس^(۱)) هستند. و یا برحسب ارزش کارآوری و هیجان آوری با تظاهرات تکانشی همراه می‌شوند. در فردی که این ارزشها کم و یا به طور محسوس مساوی باشند، احساس اندوه یا شادی و ... بدون هیجان و یا رفتار تکانشی نیز می‌توانند وجود داشته باشند. با جود این در آنها که واکنشهای تکانشی شدید دارند (برتری کارآوری بر هیجان)؛ حوادث تنها به شکل حالت‌هایی از خوی شاد، اندوهگین، عصبانیت و پریشانی به وجود می‌آیند. بهتر بگوییم: این اشخاص هیچ گاه نه زیاد شادند و نه زیاد اندوهگین؛ نه خشم حقیقی دارند و نه به راستی وحشت زده می‌شوند؛ چنین اشخاصی در راستای احساس به مفهوم تداوم هیجان، احساساتی نیستند. می‌توانند بدون خوشنودی شاد باشند و بی‌آنکه دلسرد شده باشند

1- Raptus رفتار حمله‌یی و ناگهانی مقاومت ناپذیری که ممکن است

پیامدهای ناگواری برای خود (خودکشی) و یا دیگران داشته باشد م.

غمگین و بی جنب و جوش خشمگین اند و بدون بیم و هراس حقیقتی پریشان، واکنش به راحتی مناسب با موقعیت است و سازش پذیری را ساده می کند.

حساس بودن، هیجان را در فرد هیجانی طولانی می کند و تحت تأثیر محرک فرد را مدت مدیدی در حال و هوای حادثه گذشته نگاه می دارد. عظمت واکنش درونی مزاحم واکنش برونی می شود و حالت باز داری را به وجود می آورد (کاهش، یا از بین رفتن یک واکنش حرکتی). سازش یافتن برای شخص هیجانی باز داشته و بازمانده در حال نشخوار مسایل گذشته، دشوار است. این حالت هیجانی می تواند در افراد بسیار مضطرب و هیجانی به مرحله بیماری برسد.

به طور کلی مشارکت درکی، که دارای بار شدید عاطفی باشد با یک درک کم و بیش شگفت و غیرطبیعی، یا نداشتن استعداد سازش با قوانین اجتماعی در افراد بسیار مضطرب به شکل ناهنجاریهای هیجانی در می آید، و در پی آن فرد می تواند با نو کردن درک هنباز در صدد ایجاد هیجان برآید، و این بعضی ناهنجاریهای هیجانی را که برخی از آنها تبهکاریهای واقعی از نوع جنون دزدی [Kleptomanie]، جنون آتش زدن [Pyromanie] و سادیسم^(۱) و... هستند، وارد در رفتار فرد می کند.

1-[Sadisme] شهوترانی همراه با خشونت و بیرحمی؛ این اصطلاح از نام یک نفر نویسنده قرن ۱۸ به نام [Marquis de Sade] گرفته شده.م

اما درباره کارآوری: ما در می‌یابیم که بیشینه تظاهرات فعالیت بی تفاوت در اطفال وجود دارد که خیلی زود جای خود را به یک فعالیت هدف دار می‌دهد. در حالت‌های شیدایی خفیف و شیدایی، نیاز به فعالیت می‌تواند برای رسیدن به یک حالت هیجانی شدید، اغراقی شود؛ و برعکس در حالت‌های افسردگی و مالیخولیایی می‌تواند خود را به چیز اندکی کاهش دهد. به طور کلی هنگامی که اغراقی شدن بیماری شناختی در کار است؛ بین حالت افراطی و حالت عادی یا بین دو حالت افراطی، تناوب وجود دارد که به آن خلق و خوی دوره‌یی یا حالت روانی دوره‌یی [Cyclothymie] گفته می‌شود. بنظر می‌رسد این تناوب نتیجه تغییر غیرطبیعی توان نیروزایی و اغراقی شدن رویارویی دوره‌یی بهنجار بین استراحت و فعالیت با شب زنده داری باشد.

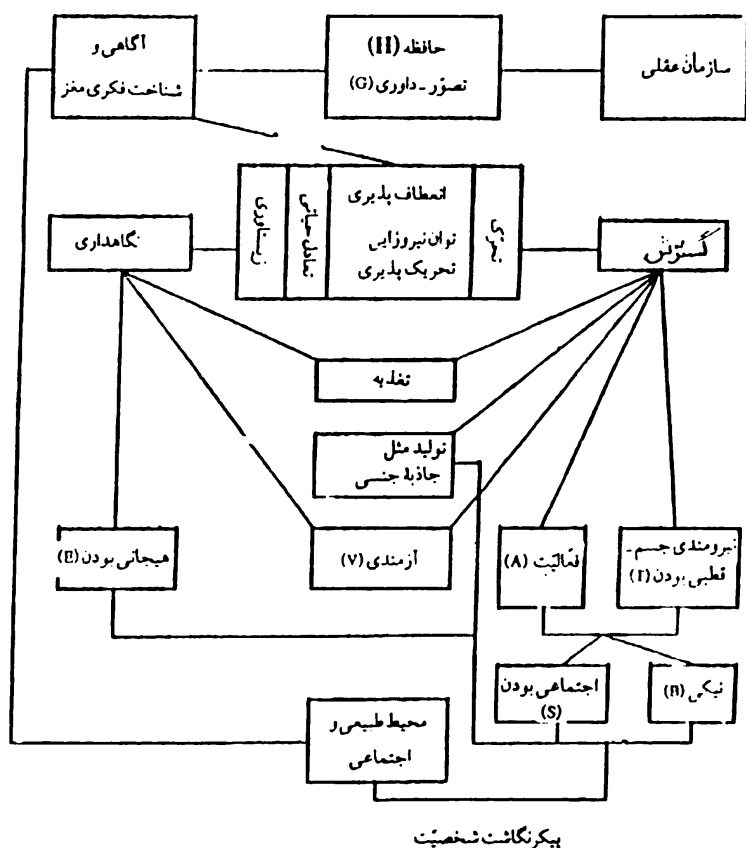
تمام جلوه گریهای حرکتی؛ واکنشهای (هیجانی)، و یا تظاهرات خود انگیزته نیاز به فعالیت هستند. مشارکت کارآوری و هیجانی بودن، براستی همیشه در جلوه گریها وجود دارد و تعیین سهم هر کدام در یک جلوه گری مشکل است. فعالیت و هیجانی بودن، زندگی فعال را می‌سازند و تنها چیزهایی هستند که برای یک فرد ناظر قابل درک می‌باشند. شدت و توانایی، سهولت و سرعت حرکت‌های گوناگون زندگی فعال، از فردی به فرد دیگر تفاوت دارند. همکاری فعالیت - هیجانی بودن تنها با کیفیتهایی که توان جلوه گری را می‌سازند و در نخستین برخورد می‌توان آنها را ارزیابی کرد خودنمایی می‌کند.

عناصر سازنده هوشمندی موقعیت را به تغییر و تبدیل تدریجی بسیار پیچیده عاطفی و جلوه گری واگذار نمی کنند. دریافتن و مشخص نمودن پاسخهای ویژه به محرکهای خاص جای خود را به شکل گرفتن عادت و خودکاری می دهند.

درهم آمیختن پاسخهای اکتسابی، نمایش پیش از موعد رفتار و در نتیجه پیش بینی آن را امکانپذیر می کند. هنگامی که این آمیزش خاطره ها خود را از حقیقت جدا می کند تا تنها با مشارکت تصاویر ذهنی لذت برد؛ به آن خیالپردازی [Rêverie] گفته می شود؛ تصاویر ذهنی حالتی که دارای بار عاطفی شدید و یا بار هیجانی شدید باشند، در بعضی افراد عاطفی و سریع التأثر می توانند خود را جابرا نه تحمیل کنند و دریافتهای حسی را به شدت تحت تأثیر قرار دهند؛ در چنین حالتی فرد درک تصویرهایی را نقل می کند که در حقیقت خود خالق آنهاست و تفاوت تصویرهایی که تخیل او ایجاد کرده را از واقعیت تشخیص نمی دهد. دانستن واقعیت بسیار مشکل و یا غیر ممکن گردیده، تغییر شکلی که چنین فرد به واقعیت می دهد او را مانند یک بیمار دروغ پردازی، و یک داستان سرای ناآگاه می نمایاند که فریب خود را خورده است.

عنصر G (تصوّر - داوری) با آمیزه های نوین پاسخهای اکتسابی به شکل خلاقیت های هنری، ادبی، تکنیکی و یا علمی خود را نمایان می کند. مطابقت خاطره با موقعیت های حاضر، تشخیص افراد فرزانه را از غیر فرزندگان امکانپذیر می کند. هنگامی که افتراق بین خاطره های مناسب یا نامناسب ایجاد رابطه، بین کردارها و یا

پندارها و یا بین تصوّرهای ذهنی کم و بیش معنوی را هدف قرار می‌دهد، استعداد داوری می‌شود؛ که از نظر هوشمندی و ارزش مهمترین استعدادهاست. فرزانگی و داوری، حسن اثر نظارت هوشمندانه رفتار را برای سازش پذیری بهتر، نسبت به اهداف دنبال شده امکانپذیر می‌کنند؛ و در نهایت این سازش پذیری است که هوشمندی را با معنایی که بیشتر به کار می‌رود تشکیل می‌دهد.



در این رهگذر جالب است به خاطر بسپاریم که آنچه به عنوان عنصر سازنده هوشمندی به دست می آید و همچنین رویارویی حقیقت با خاطره ها؛ از آگاهی و شناخت فکری مغز [Sensorialité]، یا به بیان دیگر از یک یا چند دستگاه مرکز حواس (مغز) می گذرد. یک نقص وخیم مجموعه این دستگاهها ممکن است باعث نقص عقلی شود (کم عقلی [Débilité Mentale]).



بدین ترتیب ما بررسیهای خود را از ویژگیهای بنیادی زیست شناختی آغاز کردیم و دیدیم چگونه می توان در یک فرد با آزمایش اندامها که نمایانگر این ویژگیها هستند، پنداشتی [idée پنداشت] از ارزش نسبی آنها به دست آورد. همچنین ما مکانی را که این ویژگیها در جریان تکامل گونه به تکامل تدریجی روان شناختی داده اند مشاهده کردیم. این بررسی طبیعتاً ما را به درک این که با تفسیر ویژگیهای زیست شناختی می توان از منظره ریخت شناختی به شکل روان شناختی دست یافت، هدایت می کنند.

تصور ذهنی مکاشفه، از مشاهده تجربی زاده شده است، لیکن ریخت روان شناسی امروزی به شکل روشی برپایه دانش است که با تأیید صحت خویش، توسط پیشرفتهای زیست شناسی، جای خود را باز می یابد.

فصل چهارم

تفسیر ریخت روان شناختی

بنابر فرضیه‌هایی که در فصل پیش تصریح شد، بخش بزرگی از دگرگونیهای ثانوی شکل که افراد را از یکدیگر متمایز می‌کند؛ به برهم کنش ویژگیهای توان نیروزایی و تحریک پذیری با محیط فراگیری که فرد در آن زندگی می‌کند، و با بیان دیگر، با آنچه از نظر اجتماعی و طبیعی شرایط پیرامون فرد را می‌سازند، بستگی دارد.

بررسیهایی که در دهه‌های اخیر روی دستگاه عصبی انجام گرفته‌اند عناصری را آشکار کرده‌اند که مؤید فرضیهٔ سیگو دربارهٔ مشهود شدن عمل توسط شکل بوده‌اند. دستگاههای عضوی به حکم طبیعت ماهیچه‌های صاف و یا مخطّطی که در ساختار آنها شرکت می‌کنند، مناسبترین انواع تحریک پذیری را عرضه می‌نمایند. ماهیچهٔ مخطّط خواهان یک تحریک کوتاه مدّت و شدید است؛ در حالیکه ماهیچهٔ صاف یک تحریک کُند و تدریجی را طلب می‌کند. هنگامی که آستانهٔ کلی تحریک بسیار بالا و یا بسیار پایین باشد، با افزایش شمار تحریکها و شدید بودنشان، برای ماهیچه‌های صاف، و یا نارسا بودن و خفیف بودنشان، برای ماهیچه‌های مخطّط؛ شرایط عملکرد یکی از این دو دستگاه ماهیچه‌یی دچار اشکال می‌شود.

آستانهٔ تحریک پذیری بهینه برای هر دستگاه عبارت است از: آستانهٔ بالا برای دستگاه هاضمه که در آن برتری با ماهیچه‌های صاف

است؛ آستانه نیمه بالا برای دستگاههای قلب و ششها که آمیزه‌یی از ماهیچه‌های صاف (مجاری خونی) و مخطّط (قلب) دارند؛ آستانه نیمه پایین برای دستگاه ماهیچه‌های ارتباطی؛ و یک آستانه پایین که مربوط به بیشترین فعالیت دستگاه مغزی است.

از آنچه در بالا گفته شد نتیجه می‌گیریم: آستانه تحریک پذیری بالا، برای تغذیه و همسانسازی موادی که در ساختمان و ترمیم پیکره به کار می‌روند مناسب است؛ لیکن موادی که دستگاه ماهیچه‌یی ارتباطی به شکل ماده‌آلی در خود ذخیره دارد و به هنگام به کار بردن نیرو مصرف می‌شود! جبران نمی‌کند، که نتیجه‌اش انباشته شدن ذخایر (بافت زنده که از دگرگونی مواد غذایی تولید شده‌اند [Anabolisme]) است. برعکس با آستانه تحریک بسیار پایین در واکنشها مصرف انرژی بسیار زیاد است، اعمال تغذیه در شرایط نامساعدی انجام می‌گیرند و پیکر نمی‌تواند ذخیره‌سازی کند: هر لحظه آنچه در اختیار است مصرف می‌کند (تبدیل مواد همسان شده به نیرو [Catabolisme]). بنابراین آستانه میانه کمال مطلوب است زیرا بین درآمدها و هزینه‌های پیکره‌یی تعادل برقرار می‌کند.

پژوهشهایی که بر روی دستگاه عصبی انجام گرفته‌اند نیز ارتباطهای بازتابی بین احشاء و بخش محیطی پیکره را تأیید کرده‌اند؛ حوادث زندگی عضوی می‌توانند با انقباض ماهیچه‌های محیطی مشهود گردند و به سبب تکرار کنشها، طرح شکل را رسم کنند. بنابراین وجود ارتباط بین ریخت‌شناسی و روان‌شناسی را در

ذهن داشتن یک بازیگوشی هوشمندانه نیست.

هر بخش چهره بر حسب این که با چه دستگاهی بیشتر ارتباط دارد، شکلی از رفتار زیست شناسی و یا عملکرد ویژه‌ای را مشهود می‌کند:

اشکوب پایینی = تغذیه، آزمندی

اشکوب میانی = واکنشهایی که با دریافت و یا از دست دادن اکسیژن بر حسب مورد تعادل متغیری ایجاد می‌کند؛ تحرک، توان نیروزایی

اشکوب بالایی = آگاهی و شناخت فکری مغز، انعطاف پذیری، تحریک پذیری.

این پرسش پیش می‌آید که از آغاز، نوعی آستانه تحریک پذیری برتر، عملکرد برخی از دستگاهها را قلم می‌زند، و یا برعکس این برتری دستگاه است که از بدو تولد آستانه تحریک پذیری عمومی را مشخص می‌کند. انسان برابر برنامه‌ای که از هنگام تولد کاملاً مشخص شده است ساخته می‌شود؟ نه؛ مسلماً در ساختار انسان بخش مادرزایی (که با آمیزش کروموزوم‌ها به هنگام تشکیل تخم مشخص گردیده) نیز وجود دارد که به آنها دگرگونی‌هایی که نتیجه شرایط زندگی جنینی است اضافه می‌شوند؛ تأثیر وضع سلامتی مادر به هنگام بارداری، فعالیت‌های بدنی و بهداشت غذایی و شوک‌های هیجانی و....

تأثیر محیط و شرایط زندگی، از هنگام تولد و بخصوص در سالهای نخست، در مشخص کردن خطوط اصلی که ریخت و

شخصیت بر پایه آنها بنا می‌شوند، بسیار اهمیت دارند، علاوه بر وراثت کروموزومی، آنچه سبب شباهت کودک به پدر و مادر می‌شود آن است که پدر و مادر شرایط و روش زندگی که به آن خوی گرفته‌اند به کودک خود تحمیل می‌کنند.

«خوردنیها» ی سالهای اول (از نظر هر آنچه پیکره جذب می‌کند مواد غذایی و انگیزشهای گوناگون و...) رشد پیکر را در جهت ویژه هریک از آنها آسان می‌کنند. در محیطی که انگیزشهای پرشماری تدارک می‌کند، دستگاه مغز و پی بیشتر رشد می‌کند؛ در حالی که گشادگی (رشد ستبری پیکره) به واسطه مصرف بیش از حد نیرو که مانع تشکیل ذخایر انرژی شده است در تنگنا می‌ماند؛ و برعکس اگر انگیزشها، پرشمار نباشند و خوراکی فراوان و مطابق میل باشد، ذخایر انباشته می‌شود و ستبری پیکره افزایش پیدا می‌کند؛ لیکن دستگاه مغز و پی کمتر رشد می‌کند و اهمیت آن در عملکرد کلی کاهش می‌یابد.

هماهنگی محیط اولیه و تعادل شرایط زندگی در سالهای نخست، مشخص کننده همه چیزند؛ هماهنگی و تعادل عملکردها و شکلها. ما محیطی را هماهنگ می‌گوییم که شرایط زندگی در آن متعادل باشند و توان نیروزایی و تحریک پذیری طفل را حفظ کند، یا به درجه بهینه زیست شناختی برساند: توان نیروزایی وافر، تحریک پذیری متوسط اما کافی.

شکل خارجی را می‌شود مرز بین فرد و محیطش ارزیابی کرد و چنین مرزی را همانند جبهه جنگ، تعادل نیروهای موجود و رفتار

فرد در برابر محیط تفسیر نمود؛ این رفتار به شخصیت فرد بستگی دارد، یعنی به درجه آزمندی که از خود نشان می دهد؛ آزمندی زیاد نشانه شخصیت قوی و نیروی شکوفایی و گفت و گویی است (می توان گفت نیروی منش) که متناسب با زیستآوری و سلامت کالبد شناختی و عملکرد پیکره می باشد.

رفتار فرد به ویژگیهای کم و بیش مساعد محیط نیز بستگی دارد. محیط وقتی مساعد است که نیازهای فرد به طور کلی (نیازهای جسمی و روحی) به سادگی برآورده شوند. اما یک شخصیت نیرومند که نیازهای بسیار و پر توقعی دارد (آزمندی سطح بالا)، جهت برآوردن نیازهای خود (توان جلوه گری) در یک محیط مشابه، باید بیش از شخصیتی که نیرومندی آن کمتر است، انرژی مصرف کند. ارزشهای نسبی آزمندی و نیروی جلوه گری سبب می شوند که محیطهای مساعد، برای هر فردی کم و بیش زیاد باشند، این تصوّر ذهنی از محیط مساعد با سازش پذیری در یک ردیف قرار دارد؛ هنگامی که گفته می شود فردی با محیط سازش پذیر است؛ یعنی در آن محیط می تواند نیازهای خود را برآورده کند. بنابراین هرچه شخصیت قوی تر باشد سازش پذیری مشکل تر می شود و توان نیروزایی بیشتری لازم دارد.

وجود انسان در یک محیط مساعد با افزایش آرامش، گسترش پیدا می کند و گشاده می شود؛ اما در محیطی که کمتر مساعد باشد می تواند سه رفتار متفاوت داشته باشد؛ برای دگرگون کردن شرایط محیط به سود خویش، مبارزه و آفند کند؛ یا این که رفتار پدافندی

داشته باشد و خویش را از آنچه در محیط زیان آور است محفوظ بدارد؛ یا با نادیده انگاشتن شخصیت خود با محیط سازش کند. این سه رفتار چنانکه خواهیم دید به ترتیب به شکل برجستگی صورت و پس رفتگی پیشانی و شلی، در ریخت شناسی فرد نمایان می‌شوند.

۱- تفسیرهای کلی

در آغاز، ویژگیهای هریک از گرایشهای ریخت شناختی را به سرعت مرور می‌کنیم:

گشادگی: سبب باز شدن، ضخیم شدن، سنگین شدن شکلها می‌شود و آنها را ستبر (مادی)، و دهلیزها را باز می‌کند؛

برجستگی صورت: چهره را به جلو برجسته می‌کند و باعث پیدایش سطوح جانبی می‌شود؛

پس رفتن پیشانی: شکلها را «برآمده» می‌کند خط نیمرخ را برافراشته و ورودیهای دهلیزها را می‌بندد و آنها را پناهیده می‌کند؛

ظرافت: گنج و جسم را کاهش می‌دهد و تنگ می‌کند، شکلها را سبک و لطیف می‌سازد (کاهش مادی)؛

نمای گرد کناره‌هایی منحنی دارد؛

در نمای پهن (مسطح) برتری با بخشهای پخت است؛

در حالی که نمای پست و بلند چهره را «حکاکی» می‌کند؛

نمای موج دار نمایی است بین نمای گرد و مسطح، و از خمیدگیها و سطوح کمی پخت به وجود می‌آید که با خطوط منحنی

به یکدیگر مربوط شده‌اند؛

نیرومندی ماهیچه‌های چهره، به قیافه شکلی متین و به بافت‌های زیر جلدی امکان‌نمایش افکار و جلوه‌گری می‌دهد.

شلی، به سستی ماهیچه‌ها و از بین رفتن جلوه‌گری ختم می‌شود، پوست و پوشش زیر پوستی را به قوهٔ ثقل واگذار می‌کند.

۱- گشادگی - اتساع فراگیر چهارچوب و دهلیزهای صورت (تصویر ۸) آزمندی متوسط و نیازهایی که به آسانی برآورده می‌شوند را به خاطر می‌آورد؛ شخصیتی که توقعات زیادی ندارد و در نتیجه همهٔ شرایط را پذیرا می‌شود و با آنها سازش می‌پذیرد: شادی، خوشبینی، حسن‌نیت. اگر نمای چهره نیرومند بماند (سفت و محکم): بسیار خودکار (فعالیّت خودبخود)، حرکات آسان و به خوبی تطابق یافته و نرم هستند، خودکاری خوب و روش پسندیده است، فردی که دارای چنین گشادگی فراگیر با نمایی استوار است که کاملاً هم‌گرد نیست، و چند موج خفیف در چهره دارد؛ نمای موج دار: (تصویر ۹)؛ شخصی است ساده‌دل، راز دل‌گو و سازگار با محیط. چنین فردی بیشتر مرد عمل است تا تفکر، طرز تفکر وی مادی و عملی است: با تصاویر ذهنی می‌اندیشد و باقیاس استدلال می‌کند و آستانهٔ تحریک‌پذیری در راستای فراهم کردن انگیزه برای کار زیاد - به اندازهٔ کافی پایین است (واکنش در برابر تحریک‌های گوناگون) و مصرف ذخایر انرژی را برای آسان کردن سازش فعال با محیط امکان‌پذیر می‌کند و با واکنش‌های هشدار دهنده علیه تمام آثار زیان‌بخش به پیکره هشدار می‌دهد. گشادگی نمای موج دار به

نسبت زیادی در خود انگیزختگی و واکنش کافی نشان دادن مؤثر است.

آستانه تحریک پذیری بسیار بالا به ندرت انگیزه‌هایی برای واکنش نشان دادن، در اختیار می‌گذارد، در نتیجه کارایی کلی کاهش پیدا می‌کند، زیرا بیشتر رفتارها، واکنشی هستند تا خود بخودی - انباشته شدن ذخایر انرژی (به شکل مواد آلی) که راهی برای مصرف شدن نمی‌یابند یک حالت چاقی (نمای بسیار گرد) به وجود می‌آورند؛ و به سبب نبودن واکنشهای هشدار دهنده جهت پیش بینی زیان بخش بودن بعضی خوراکیها که از محیط به دست می‌آیند، آشفته‌گیهای سرشت شناختی و خیمی امکانپذیر می‌شوند - نمای گرد یعنی همسانسازی اغراقی بدون مشارکت هیچ گونه فرو رفتگی در بالغ نشانه بدی است که کارایی را (به سبب عدم فعالیت) به خطر می‌اندازد، و پیش آگهی مدت زنده بودن را تیره می‌کند، در چنین افرادی که شناخت کمی از خویشان دارند و در ناآگاهی کامل از پیکر خود هستند، واکنشهای هشدار دهنده و تدافعی خیلی سریع انجام نمی‌گیرند و بیماری فقط در پایان کار احساس می‌شود؛ یعنی هنگامی که ضایعات و آشفته‌گیها تا آن جا پیش رفته‌اند که پیکره دیگر قادر نیست به گونه‌ی سودمند واکنش نشان دهد و بیماری غالباً کشنده است.

گشادگی فراگیر و کامل تمام بخشهای چهره در فرد بالغ نسبتاً نادر است؛ و همان گونه که در فصل دوم دیدیم گشادگی تنها بعضی از قسمت‌های چهره را در بر می‌گیرد: چهارچوب یا دهلیزها.

گشادگی چهارچوب (اتّساع فراگیر کادر) نشانه قدرت و تداوم قدرت و پایداری در کوشش است؛ غریزه‌ها نیرومندند، آزمندی رشد کرده و شخص هیچ گاه منافع و سودی را که ممکن است به دست آورد، ندیده نمی‌گیرد. عشق به لذات جسمانی قوی است.

گشادگی که بدون وابستگی به پهنای کادر، با گردی نما جلوه کند (فصل پنجم)؛ نشانه نرمش کَلّی است: نرمش در ویژگیهای فردی، در سیاست، فرصت طلبی، اجتماعی بودن و ملایمت.

بازبودن دالانه‌های حواس (فصل پنجم) شکل دیگری از گشادگی است که نشان دهنده نفوذ پذیری در محیط، گرایش برای تحمّل آثار پیرامون و تأثیرپذیری بسیار زیاد نسبت به تمام فشارهای محیط است، و به هنگام زیان دیدن آستانه تحریک؛ رهایی از انگیزشها و تأخیر در پاسخ غیر ممکن می‌شود، اما گشادگی که شکل را سنگین و ضخیم کند، موجب ستبر شدن، و بالا رفتن آستانه تحریک می‌شود؛ شمار واکنشها کاهش پیدا می‌کند، لیکن به سبب تخلیه ناگهانی مقدار زیادی، انرژی واکنش شدید است.

۲- برجستگی صورت- در برجستگی صورت همه چیز بدان ماند که: حضور مقدار زیادی انرژی آماده (ارزش بالای توان نیروزایی)، و در نتیجه فعالیت خود بخودی فراوان، به یک آستانه تحریک پذیری نسبتاً پایین بستگی پیدا می‌کند - آمیزه‌یی که سبب آشکار شدن غرایز بسیار مشکل پسند و نیازهای مقاومت ناپذیر می‌شود - و به نوعی کشش ماده به سوی برآوردن نیازهایش ختم می‌شود؛ کششی که با جهش شکلک به سوی محیط و برجستگی دهلیزهای

دستگاه‌های پیکره خودنمایی می‌کند. این شکلک با گذشت زمان طرح شکل را مشخص می‌کند. یکی از عناصر مهم تفاوت‌های ثانوی ریخت شناختی افراد، تغییر دایمی ویژگیها، توسط شکلک (شکلک پایدار شده) است که در تمام دوره رشد، توسط انعطاف پذیری بافت‌های کرجنی آسان شده است.

برجستگی صورت به طور کلی با نیرو بخشیدن به بیان احساسات فرد، در آن گرده یا اشکوبی که نمایانتر است رابطه دارد؛ فرد خود را متمایل به کار و آینده می‌یابد: ذوق ماجراجویی، خطر کردن و نوآوری.

برجستگی چهارچوب (تصویرهای ۱۳، ۱۱/ث، ۱۱/ت): نیرو بخشیدن به غریزه‌ها، و برجستگی دالانه‌ها (تصویر ۹): نیرو دادن به تبدلات با محیط است.

برجستگی صورت، همراه با نمایی است که سطوح آن به اندازه کافی زیادند (نمای صاف) (تصویر ۱۳) و نشانه‌ای از پایین بودن آستانه تحریک پذیری است. واکنش فرد در برابر تمام فشارهایی که بخشی را که این نما در آن آشکارتر است، تحت تأثیر قرار می‌دهد، آسانتر و شدیدتر است (مبارزه جویی): افزایش پدیده‌های دوره‌یی و تحرک بسیار زیاد.

۳- پس رفتگی پیشانی - پس رفتن و درهم فشردگی پیشانی، رد پای برخورد‌های فرد با محیط و دشواریهایی است که برای سازش یافتن با آنها، روبرو شده، ناکامیهای این مبارزه و گرفتن موضع دفاعی در برابر شرایط نامساعد.

شرایط نامساعد ممکن است زیست شناختی، طبیعی، سرشت شناختی و یا اجتماعی باشند.

الف) شرایط نامساعد زیست شناختی: ساختار پیکره، یا عملکردهای سرشت شناختی که مانع سازش یافتن می شوند و اجازه نمی دهند که شرایط محیط خوب تحمل شوند؛

ب) شرایط نامساعد طبیعی: شرایط سخت زندگی به سبب آب و هوا، بی حاصلی زمین، فقر منابع و سختی شغل یا شرایط اقتصادی؛

پ) شرایط نامساعد سرشت شناختی: بدی بهداشت عمومی یا تغذیه بی؛

ت) شرایط نامساعد اجتماعی: عدم تفاهم در خانواده، خیلی جدی بودن، خیلی سختگیر بودن، تشکیلات جابرانه اجتماعی که فرد را آزار می دهند، محیط خانوادگی یا اجتماعی نامتعادل.

شرایط زندگی ممکن است به طور مطلق نامساعد باشند، به عبارت دیگر برای اکثر افراد نامساعد باشد: شرایط اقتصادی، آب و هوا، مشاغل پر زحمت، محیط خانوادگی نامتعادل؛ یا اینکه شرایط به طور نسبی و در رابطه با یک فرد مشخص نامساعد باشند: خصوصیات روان شناختی یا زیست شناختی که مانع سازش یافتن فرد با محیط می شوند.

در آن گرده ای که پس رفتگی پیشانی آشکارتر است، در خود فرو رفتن و پناه دادن، کاهش نمایش نهاد (درهم فشردگی کادر) و تبدلات با محیط، و انتخابی از احساسهای دریافت شده را نمایان

می‌کند (پس رفتگی دهلیزها): فرد در برابر شرایط نامساعد مقاومت می‌کند و خود را از دسترس احساسهای زیان‌بخش دور نگاه می‌دارد.

اگر برجستگی صورت و پس رفتگی پیشانی به هم درآمیزند، مقاومت فعال است و علاوه بر حمایت، مساعی خود را متوجه دیگر گونی شرایط نامساعد نیز می‌کند. یک چنین آمیزه‌یی سبب پیدایش یک نمای پست و بلند (ناهموار) می‌گردد که خبر از خشونت و شقاوت، خلق و خوی آشتی‌ناپذیر و غیراجتماعی بودن می‌دهد؛ سخت‌گیری ممکن است تا خشونت ادامه پیدا کند.

در برابر عوامل نابودی، بدون توشه‌ای از برجستگی صورت تنها یک مقاومت منفی وجود دارد: حفظ و نگاهداری حیات با چشم پوشی نسبی از چشمداشتها و شخصیت. این چشم‌پوشی از حقوق، خود را با شلی نمای صورت نشان می‌دهد که نوعی فرو ریختن شکلهاست که به نظر می‌آید تسلیم نیروی گرانش شده باشند.

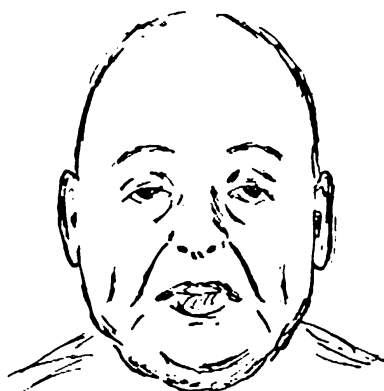


Fig. 18



Fig. 19

۴- ظرافت - باریکی: ظرافت یا باریکی، گشاده نبودن: به معنای آن است که در پی شرایط زیست‌شناختی و طبیعی و... رشد بخشی

از پیکره به طور کامل انجام نگرفته است. این کمی رشد را می توان به فعالیت کمتر و یا یک فعالیت ناراحت عملکردها که کاهش نیازهای مربوطه را به همراه دارد نسبت داد. «گردونه زندگی کوچک شده»، کاهش نیازها، بده بستانها و جلوه گریها، و چشمداشتها با پس و پیش شدن، بیشتر به شکل کیفی نمایان می شوند، تا به شکل کمی؛ وابستگی از ماده وجود دارد: چیزی که در عمل «انجام پذیر» نیست، با نشانه ها و یا توسط نمادها انجام می گیرد: والایش.

باریک شدن چهارچوب صورت ترجمان کاهش قدرت و ذخایر نیرو، ناپایداری در کارهای بدنی و دشواری ارضای غرایز از نظر مادی است، باریک شدن چهارچوب باعث لطافت شکل می شود (تصویر ۳) و با پایین آمدن آستانه تحریک همراه است. ظرافت دهلیزها با کاهش تبادلات و جلوه گری ارتباط دارد. به طور کلی نیرومندی با شکلهای سبتر (تصویر ۲)، و حساسیت با شکلهای لطیف، بستگی دارند.

بر حسب اینکه در بخشی از چهره چه گرایش ریخت شناختی تجلّی کند، به این مفاهیم بسیار کلی خصوصیات و دقایق و تفاوت های ناچیز دیگری هم اضافه می شوند.

در تقسیم صورت به سه بخش در سه طبقه، قسمت های پایینی و میانی نمایانگر چگونگی برقرار کردن ارتباط مادی یا عاطفی با محیط طبیعی - زندگی حیوانی و زندگی ارتباطی با اشیاء و افراد - هستند. بخش پایینی بیشتر به فعالیت اختصاص دارد که از غرایز فرمان می برد (آزمندی، کشش جنسی): بخش خود انگیختگی.

بخش میانی بیشتر حسّاس است تا فعّال، و فعّالیتهای آن از احساسهایی که از محیط رسیده‌اند فرمان می‌برند: بخش واکنشی. بخش پایینی بخش تبادلات مادی با محیط؛ و بخش میانی بخش تبادلات ذهنی و بخش «زندگی دل» و عاطفه است.

در مقایسه سرشت - روان شناختی؛ می‌توان گشادگی چهارچوب اشکوب پایینی صورت را همانند نمایشی از قدرت اعمال زندگی نباتی؛ و گشادگی اشکوب میانی را در ارتباط با برتری روابط روان شناختی این اعمال (آزمندی و...) ارزیابی کرد.

هنگامی که در بخش میانی چهره از عواطف «زندگی عاطفی» صحبت می‌کنیم، بایستی پیش از آن مفهوم این واژه و چگونگی حالات آن را کاملاً مشخص کرده باشیم، عواطف مجموعه علائق و دلبستگیهای ما است: علائق خود محوری و دیگر محوری، تصمیم گرفتن از روی عواطف، تصمیم گیری با: خودخواهی یا دگر دوستی (نوع دوستی)، با تعلق خاطر یا نفرت؛ عشق یا بیزاری، با ذوق، یا بدون هیچ انگیزه منطقی است.

اشکوب بالایی، مغز را در بر دارد؛ مرکزی که تجربیکها را به کار - ارادی یا بازتابی - سازش پذیری و پشتیبانی تبدیل می‌کند: سازش یافتن با شرایط گوناگون زندگی طبیعی، یا اجتماعی؛ پشتیبانی در برابر تمام عوامل ویرانگر انسانی یا طبیعی؛ مرکز فرمان زندگی ارتباطی که در آن واکنشها در راستایی که به نظر می‌رسد مجموعه نیازها و منافع را بهتر برآورده می‌کند، (دگرگون) می‌شوند. اشکوب بالایی در جریان زندگی اجتماعی که حلّ مسایل بسیاری را

مطرح می کند ، و انگیزشهای فراوانی فراهم می سازد ، رشد می کند . این جا بخش هوشمندی است ، که از تبادل ادراک بین انسانها و عقلانی شدنی که این بده بستانها آماده می کنند ، به وجود آمده است ؛ بخشی که هدف فعالیتش سودجویی و برآورده شدن فوری یک نیاز نیست و چیزی جز جست و جوی ساده ادراکها (به طور کلی) نمی باشد ؛ ادراکهایی که ما توسط آنها از محیط خود آگاه می شویم و آن را می شناسیم .

گشاده بودن یک اشکوب به طور کلی نشانه آن است که در گرده مربوط به این اشکوب زیستآوری فرد - غریزه ها حالت عاطفی ، دریافتن (شعور) - خود را متمرکز ، جلوه گر و بیشتر نمایان می سازد .

برجستگی صورت توان جلوه گری را افزایش می دهد و نمایانگر حدت آشکار جلوه نیازها در این بخش است ؛ در حالی که پس رفتگی پیشانی نمایانگر آن است که این نیازها به آسانی برآورده نشده اند ، و در این باره برخوردها و رویاروییهای بین محیط و فرد وجود داشته است .

باریکی برخلاف گشادگی است : در گرده مربوط به اشکوب باریک فعالیت کم است ، فرد در این اشکوب کمتر خود را نمایان می سازد و یا جلوه گری کمتری دارد .

می توان قانون برهم کنش شرایط زیست شناختی ، طبیعی و اجتماعی را روی ریخت شناسی بدین گونه گردآوری کرد :

« هنگامی که شرایط زیست شناختی طبیعی و اجتماعی خوب

باشند، شکلها گشاده می‌شوند؛ اگر شرایط طبیعی یا اجتماعی کمی مشکلتر شوند و شرایط زیست‌شناختی خوب بمانند، برجستگی صورت ظاهر می‌شود. در حضور شرایط طبیعی و اجتماعی خیلی سخت - نسبت به نیازهای فرد - اگر شرایط زیست‌شناختی خوب بمانند، پس رفتگی پیشانی پیدا می‌شود و کتش طبیعی نمای چهره پایدار می‌ماند و اگر شرایط زیست‌شناختی نیز بد شوند، شلی و باریکی نما هویدا می‌شود. هنگامی که تنها شرایط زیست‌شناختی بد باشند و شرایط طبیعی و اجتماعی خوب بمانند، باریکی نما با شلی همراه نیست».

اکنون معانی خاصی را که گرایشهای ریخت‌شناسی ممکن است - در اشکوبی که آشکارا در آن خودنمایی می‌کنند - داشته باشند مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۲- اشکوب پایینی

پهن بودن چهارچوب در اشکوب پایینی چهره (گشادگی) از فعالیت خودبخود فرد، برجستگی صورت از نیرو بخشیدن به این فعالیت و پس رفتگی پیشانی از میزان توانایی آن خبر می‌دهند؛ بنابر قاعده کلی، اشکوب پایینی برای چیزها و آنچه سود مادی دارد، هوس ایجاد می‌کند.

دهانی که نسبت به فک گشاد باشد (تصویر ۲۰) گواه برگسترده‌گی غریزه‌های برانگیزنده مصرف زیاد نیروهاست. غریزه هنگامی که برانگیخته شود - بی آنکه فرد بتواند مانع آن گردد - خود را نمایان می‌سازد: شهوت پرستی گسترده. اگر اضافه بر آن لبها زیاد

به هم فشرده نباشند، با وجود کاهش نیروی شخصی و امکانات رویارویی با اطرافیان و تا اندازه‌ی پذیری بودن؛ ظرفیت سازش پذیری با حقایق زمان بسیار خوب است.

بخش پایینی پهن (تصویر ۲) نشان دهنده سلامتی خوب، مقاومت در برابر خستگی، آزمندی و کشش جنسی نیرومند است. با نمای گرد شده چهره: بدون خشونت؛ فرد آیین و رسوم محیط را می‌پذیرد. هنگامی که بخش پایینی در چهره بسیار حجیم ستبر (خیلی عریض و مرتفع) و برتر است: می‌توان نتیجه گرفت که فرد خوش اشتها و در کارهای بدنی بسیار نیرومند است. مشارکت کمی برجستگی صورت (برجستگی دهان و چانه) به کارهای عادی پاره‌ی ابتکار می‌بخشد: ابتکارهای کوچک. برجستگی آشکارتر بخش پایینی (تصویر ۱۳)؛ مردی فاتح ثروت و نعمت است و کار را برای به دست آوردن سهام می‌خواهد، بنابراین می‌تواند نسبت به نوع کار بی تفاوت باشد.

دهان پناهیده و بسته (تصویر ح/۱۱) نمایانگر واکنش دفاعی دستگاه هاضمه، در راستای به استراحت گذاشتن و کنترل غریزه در این زمینه است، کم خوردن. این کنترل غریزه در گرده‌روانی، خویشتن داری نامیده می‌شود: از فعالیت جلوگیری شده است؛ در حرکتها (ژستها) و گفتارها صرفه‌جویی وجود دارد، کنترل رفتار از نظر سود شخصی انجام می‌گیرد.

بسته بودن دهان (لبهای نازک و به هم فشرده) به طور منفرد، ممکن است نتیجه ثابت شدن شکلک تلاش برای خویشتن داری و

مبارزه در برابر گسترش غریزه‌ها و تمایل به خود برتری و جلوگیری کردن از غریزه‌ها برای دست یافتن به اهداف مادی - تحت تأثیر آزمندی - و اهداف غیرمادی اگر نیکی و اخلاق در آن دخالت کنند، باشد.

پایین آمدن گذرای گوشه‌های دهان نمایانگر اندوه‌گین بودن است. اگر این پایین بودن همیشگی باشد (شکلک ثابت مانده)، نشانه شلی است: غریزه‌ها ناتوان و با اینهمه برآورده شده‌اند، ناشادی (۱۸ و ۱۹).

درباره نازکی و ظرافت باید: ظرافت ساده (کم شدن حجم): ظرافت با نمایی که کشش طبیعی خود را حفظ کرده با کمی برجستگی صورت یا پس رفتگی پیشانی؛ و ظرافت با شل بودن نما؛ و ظرافت با نمایی نیمه گرد که پاره‌یی از هماهنگیهای شکل را محفوظ داشته است و همانند چهره‌ای تلطیف شده به نظر می‌رسد مشخص گردند.

ظرافت فک و دهان نمایانگر آزمندی کم و غریزه‌هایی است که زیاد مادی یا شهوانی نیستند؛ آزمندی بیشتر در موضوعات اجتماعی خودنمایی می‌کند. این چیزی است که «معنوی کردن» و یا «والایش» غریزه‌ها نامیده می‌شود: غرور بیش از مال پرستی و لذت بیش از شهوت پرستی و لاس زدن بیش از شهوترانی. کاهش نیروی غریزه سبب بی خبری فرد از عشق می‌شود و به هنگام ازدواج در جست و جوی یک پشتیبان است؛ نگران آینده است و از نداشتن ضروریات زندگی واهمه دارد، نیرو و توان دست به گریبان شدن با

حقایق را ندارد؛ و به علت در خود فرو رفتن و ناتوانی، درونگر است. فردی مردّد، بی تصمیم و یک دو دل حیران؛ شخص بی اراده، هوسران و ناپایدار که درک می کند اما نمی تواند اجرا کند. برای تعیین ارزش ذخایر انرژی باید فاصله بین دو زاویه فکّها را مورد ارزیابی قرار داد. اگر ساختار فکّ خوب (زاویه فکّ نزدیک به نود درجه. با کمی گشادگی در فاصله بین زاویه های فکّ و نما استوار) اما کم حجم باشد؛ فعالیت بدنی خوب می ماند، لیکن نخواهد توانست زور ورزی کند: فعالیت روانی و کار دستی از نوع سریع و سبک است، سرعت بیشتر از قدرت. فکّ و دهان تلطیف شده، با خضوط ظریف و ساختار نیک (تصویر ۳۱)، نمایانگر غریزه هایی، با توقّعات پیچیده یا ظریف و ذوق حيله گری و گول زدن هستند. کارایی در نظام کارهای غیر یدی خالص خوب است: کارهایی که نیاز به زور ندارند، مبارزه جویی، از به کار بردن وسایل قهري بيزار است. اشتها هوسران است؛ بیشتر خوش خور است تا پر خور، شهوت پرستی از نیازهای زننده دور شده است. روحانی شدن غریزه به خیالبافی کشیده شده و پاداش طبیعی غریزه باید توسط تخیل داده شود.

اگر باریک بودن صورت با شلی همراه باشد (تصویر ۱۰) نمایانگر فعال نبودن فرد و کاستی نیروی بدنی و عدم تمایل به کار است. فرد فاقد شخصیت است. غریزه ها ناچیزند و رفتار او تقریباً فقط بر حسب مقتضیات مشخص می گردد. به علاوه اگر چنین فردی هیچ گونه برجستگی صورت، یا پس رفتگی پیشانی نشان ندهد؛

می‌توان گفت که وی برای مبارزه ساخته نشده است، و راه حلهای ساده را که اخلاق از آن رنج می‌برد، انتخاب می‌کند. غریزه محافظت فردی بر نیروی سازش پذیری سبقت می‌گیرد؛ در صحنه زندگی به جای آکتور بودن به تماشاچی بودن راضی است؛ تماسش با حقایق و ضروریات زندگی قطع می‌شود. دوران کودکی این افراد، به طور کلی با رشد مشکل و سلامتی مختل، کار بدنی کم و بلوغ سخت، مشخص می‌گردد.

برای او یک سلامتی آسیب پذیر و بسیار شکننده به جای مانده است، اما اختلالها بیشتر دردناک هستند تا وخیم.

۳- اشکوب میانی

اشکوب میانی حجیم (پهن و بلند) معمولاً با یک دستگاه قلبی تنفسی مهم و مبادله وافر اکسیژن (اکسیدورد و کسیون) در یک ردیف قرار دارد، گرمی، در تمام تظاهرات زندگی؛ مردم چنین فردی را «پر دل و جرأت» می‌شناسند. دلانها و چهارچوب وسیع، در نمایی گرد (تصویر ۹) مربوط به یک زندگی عاطفی شدید و شهوانی است: جلوه گریهای بسیار در زمینه روابط انسانی، میل به زنده بودن و نیاز به ظاهری انسانی داشتن، زندگی پراحساس که بستگی تنگاتنگ با زندگی غریزی دارد، کشش جنسی با فراوانی زیستآوری عملکرد اعضاء رابطه دارد؛ همبستگی خانوادگی، عشق به فرزندان و گرایش به سنن، از ویژگیهای چنین فردی است. دهلیزهای گوشت آلود و حجیم این نشانه‌ها را تقویت می‌کنند.

دلانهاى باز و نمای هموار (حفره‌های بینی صاف و کاملاً باز)

(تصویر ۲۲) نمایانگر؛ استعداد واکنش نشان دادن، حسّاسیت و طبیعتی تند و برآشفته‌اند.

برجستگی صورت در اشکوب میانی افشاکننده یک فرد عاطفی است که بی تأمل و از روی احساساتش داوری می‌کند، فردی است: هیجانی و پیکارجو که برای ضرر رساندن، دیگران را تحریک می‌کند. برجستگی بینی (تصویر ۲۳) بیشتر نشان دهنده تحرّک در رفتار است: جنب و جوش حساب نشده، تکانشگری؛ برجسته بودن سبک گونه‌ها: فریبایی، اگر نگاه درخشنده باشد ملهم از فریبایی عشق (عشق سوزان) است. اضافه شدن کمی پس‌رفتگی پیشانی، پایداری در عشق، آمیختن گونه‌های برجسته و بینی برجسته و باز، نمایانگر: شدت بی‌قرار در احساسات، نیاز عاطفی عمیق، قلبی گشوده، و اجتماعی بودن و علاقمندی به هر چه زنده است، می‌باشد. نسای مسطح همراه با حسّاسیت شدید است که باعث گریزاز تماسهای مبتدلی که امکان جریحه دار کردن احساسات دارند می‌شود.



Fig. 20



Fig. 21

اگر فرد با پناهیده بودن دهلیزها که به او اجازه زندگی در هر محیطی را بدهند، طبیعتاً حمایت شده نیست در حالی که از احساسهایی که مناسب او نیستند منع شده (امکان در خود فرو

رفتن)، لازم است محیطی را که به مذاقش خوشایند باشد ایجاد یا انتخاب کند.



Fig. 22

Fig. 23

Fig. 24

Fig. 25

Fig. 26

پس رفتگی از جلو به عقب (جبینی) بینی ممکن است دو مفهوم متفاوت داشته باشد :

۱- پس رفتگی که حفره‌های بینی را پناهیده کند (بینی عقابی تصویرهای ۲۴ و ۲۵) (گوژ بینی.م): تسلط بر عاطفه‌یی که کنترل شده است؛

۲- پس رفتن بخشی از بینی و در پی آن گشادگی یا برجستگی بخش دیگر که سبب پیدایش یک برجستگی بین دو فرو رفتگی می‌گردد (تصویر ۲۶): مبارزه بین کنترل و گسترش عاطفه، عاطفی و نگران بودن، شکنجه درونی که نتیجه آن نشخوار مرارته‌ها و غمها و بی‌حرمتی‌هاست؛ فرد هیچ چیز را فراموش نمی‌کند و هرگز نمی‌بخشد.

در مورد نخست همه چیز مانند آن است که پس رفتگی اثری از به استراحت گذاشتن دستگاه قلب و ریه است (نمای صورت به راستی پناهیده)؛ و نتیجه آن کاهش انرژی آماده و جلوه‌گریهای عاطفی است؛ و در مورد دوم (نمای پیچ و تابدار)، تظاهر عملکرد بد است که نتیجه آن اندوه عاطفی می‌باشد.

پناهیده بودن بینی همراه حجیم بودن اشکوب و چهار چوب گشاده و بلند؛ زیر پوشش خونسردی، نمایانگر درونگرایی است. پس رفتگی قابل ملاحظهٔ جبینی گونه‌ها، سیبکهای گونه کوب خورده و پس رفته (پس رفتگی در دو طرف بینی) با حساسیت شدید تماسهای انسانی همراه است که می‌تواند سبب از بین رفتن تعادل گردد. در این جا ظرافت چهارچوب صورت و دهلیزها نشانهٔ سردی تظاهرات زندگی «سختدلی» (نیکی چیزی بجز گسترش عاطفه بی نیست)، کاهش شدت جلوه‌گری و جهش به سوی دیگری است. نمای مسطح صورت خشونت را نیز به سختدلی اضافه می‌کند. بینی باریک و نیمه باز (سوراخهای بینی فشرده) مربوط به کمبود جلوه‌گری استعدادهاست که در رفتار کمتر ظاهر می‌شوند، و احساس بی تفاوتی نسبت اوضاع و احوال ایجاد می‌کند. با شل بودن این اشکوب ما گسترش عاطفی کمتری خواهیم داشت. اگر اشکوب گشاده باشد، فرد می‌تواند به عاطفه نیازمند باشد؛ با گرمی دیگران زندگی می‌کند، لیکن چیزی در برابر آن نمی‌دهد؛ خودخواهی، حسادت، آزمندی، منفی بودن؛ و در مقابل زودرنجی و آسان به هیجان آمدن.

۴- اشکوب بالایی

گشادگی در اشکوب بالایی نمایانگر: ظرفیت بسیار در به یاد سپردن و درک کردن است. پیشانی با نمای گرد؛ مثبت دانستن بیدرنگ دستاوردهای تجربه، و آنچه دیده و شنیده و لمس می‌شود

خواهد بود. هیچ چیز مجازی وجود ندارد. هوشمندی بیشتر پذیراست تا خرده گیر؛ حافظه گسترده و آسان، لیکن یادماندی از واقعه‌ها و اشیاء و کلمات است: داوری منحصرأبر پایه شواهد ملموس انجام می‌گیرد: واقع بین و مرد عمل؛ تصوّر موقعیتهای پیشین را بازسازی می‌کند؛ تخیل به یادآورنده است نه جفت و جور کننده (خالق). در مجموع دانستنی بسیار و بسیار دانا در علوم، اما فاقد شخصیت روشنفکرانه است. اینها امکانات یک فرد با پیشانی بزرگ و خیلی گرد، بودند. یک چنین پیشانی به کودکان تعلق دارد که مانند آنها سهولت دریافت حقیقی بدون تلاش و خرده گیری را ملاحظه می‌کنیم، نه تلاش برای دقت و توجه مداوم. این ویژگی غیرفعال توجه، بدون داشتن ظرفیت تمرکز قوی در یک نقطه، به سوی هرآنچه در پیرامونش است سیر می‌کند و خود را در صفای فضای بین دو ابرو که جایگاه هیچ پس رفتگی (بدون گودی قابل ملاحظه) و شکلکی نیست، نشان می‌دهد. درک در شخص بالغ مکاشفیه‌ی خواهد بود و یا اینکه درک نخواهد بود.

پیشانی را می‌شود به سه بخش روی یکدیگر تقسیم کرد: بخش پایینی متصل به چشمهاست (ناحیه ابروها)؛ بخش بالایی کاملاً در بالای ناحیه گیجگاهی است؛ و بخش میانی، بین این دو بخش جای دارد.

به نظر می‌رسد که بخش پایینی با کیفیت مشاهده و درک، و بخش بالایی با تخیل در ارتباط باشند. قرار داشتن طویلترین ابعاد پیشانی در سطح چشمها ممکن است نشانه کنجکاوی بسیار زیاد

روشنفکرانه باشد. نمای صاف و پس رفته، یا موج دار و افراشته پیشانی از میزان تعمق کنشهایی که این کنجکاوی مجذوب آنهاست آگاهی می دهد.

هرچه طویلترین ابعاد پیشانی بالاتر باشد، به همان نسبت خصلت بی غرضی گمانه زنیها افزایش پیدا می کند، تخیل زیادتر و مسلط تر می شود و ارتباط با زندگی عملی را قطع می کند. بعد بیشینه، در بخش میانی پیشانی و بالای منطقه ابروها، نزد مردان عمل (وکلا و پیشکاران) دیده می شود، که تخیل خویش را در خدمت حرفه خود می گذارند و بر روی دستاروهای حقیقی و عملی حساب می کنند.

یک پیشانی بسیار بزرگ، پهن و بلند، بدون فرو رفتگی و برآمدگی، معمولاً نشانه پراکندگی ذهن و در نتیجه نقصان تعمق است؛ ذهن برای لذت، کار می کند. بزرگی بیش از حد ممکن است علت بیماری شناختی داشته باشد.

فقدان تمایز (پیشانی صاف) نشان می دهد که تلاش برای ژرف اندیشی، هیچ گاه به وجود نیامده و هرگز بین دریافت و تخیل حایل نشده است: فقدان خرده گیری، عدم آگاهی صریح از حقیقت و در نتیجه اشکال در سنجش دور بودن رؤیا از حقیقت.

چشمان درشت و تا اندازه یی دور از یکدیگر که تقریباً هم سطح چهارچوب صورت باشند، غالباً با درک وسیعی همراه اند، که طبیعتاً شامل شمار بسیاری از اشیاء می شود، اما از تعمق زیاد برخوردار نیست. اگر فاصله چشمها افزایش پیدا کند ممکن است با

پیشانی فعالیت عقلی، دشواری تمرکز روی یک شیء و تحرک بسیار ذهنی همراه باشد که مزاحم به وجود آوردن یک اثر پایدار می‌گردد.

چشم کروی دریافت کننده است: چشم محیط را «تحمل» و آن را به طور غیرفعال احساس می‌کند.

در حضور برجستگی قسمت پایین پیشانی (برجسته بودن برآمدگیهای بالای کاسه چشمها) (تصویر ۲۷) می‌توان هوشمندی که بر پایه دستاوردهای حواس و در خدمت کار قرار دارد تشخیص داد: شَم، مکاشفه و کمی ذوق برای تأمل، هر مساله‌ای باید بتواند بی‌درنگ با کاری حل شود، یا اینکه رها گردد. فرد «آب در هاون کوبیدن» و «وقت تلف کردن» در بحثها و گفتگوها را دوست ندارد: اقدام کردن را بر دلیل آوردن ترجیح می‌دهد. تخیل باسرکشی از راه بدر شده، واقعیتها را دگرگون می‌کند. چنین افرادی با آداب و رسوم اکثریت سازش نمی‌پذیرند: اینها برای پندارهای خویش نیاز به حرکت دارند.

اگر این برجستگی بخش پایینی همراه با باریکی باقیمانده پیشانی باشد نقش هوشمندی به وسیله‌ای در خدمت غرایز و تأثرات، و بنابراین به کنش محدود می‌شود.

پیشانی متمایل به عقب (پس رفته) که در بالای برآمدگیهای کاسه چشمی صاف باشد؛ انگارش یک هوشمندی فعال و خرده گیر را که زیاد در اندیشه گمانه زدن نیست و به سوی زندگی عملی رهبری گردیده است امکانپذیر می‌کند. نمایی که در بخشهای جانبی هم

سطح چشمها و گیجگاهها پست و بلند یا مسطح باشد - گیجگاه فرو رفته - مفهوم فعالیت عقلی در قملرو محسوس نزدیک به اشیاء و حقایق، و در زمینه دریافتهای بینایی و شنوایی تقویت می کند: مشاهده و دقت.

درجه پس رفتگی یا گشادگی چشم (چشم کوچک و فرو رفته، یا کروری و لطیفترین عضو در سر)، خصلت فعالیت (تند و خرده گیر)، یا غیر فعال (تنها، انباشتن تصاویر ذهنی) را به این کیفیت مطالعه و دقت می دهند. در هر حال جلوه گری اندیشه ها و رویاها و از نظر فکری، برتری زندگی اجتماعی وجود خواهند داشت. پس رفتگی پیشانی و نمای پست و بلند: یک عنصر کیفی برای آگاهیهایی که از شکل پیشانی می توان به دست آورد، به همراه دارد؛ با کمی موج در یک پیشانی گشاده (نمای تابدار)، می شود ظرافت بیشتری برای هوشمندی در نظر گرفت: دقت بیشتر در حافظه، بی قیدی بیشتر در فرزاندگی، افکار بسیار منظم، تفکر و دقت استوار و در پی آن داوری با کیفیت بهتر، در مشاهده فرد بیشتر به شکل و حالت و برجستگیها و تناسبها توجه دارد تا به رنگ و غنای روشنائی و ماده، با نمای پس رفته یا موج دار؛ گرایش به تجرید و جست و جوی علتها و مفاهیم و گوهره دستگاه و ذوق به پندارهای فراگیر برای تفسیر کردارها پدیدار می شود: تعمق و عقب نشینی و فوج وقایع، اتکای به خویشتن را امکانپذیر می کنند. فرد توان تألیف و پیش بینی دارد.

وارسی چشم آن گونه که در بالا بیان کردیم، خبر از چگونگی

تحلیل محیط می‌دهد؛ در صورتی که آزمایش پیشانی بیانگر امکانات همسانسازی از نظر کمی است: آنچه انباشته شده است. پس رفتگی زیاد چشمها (خیلی فرو رفته) هم سنگ حساسیت شدید دفاعی است: همه چیز دقیقاً از نظر شخصی، یعنی با پیروی از مجموع شخصیت فرد مشاهده و بررسی می‌شوند. فرد بیدرنگ به احساسهای دریافت شده پاسخ می‌دهد، و از خود دفاع می‌کند. در دوره آشفتگیهای تغذیه‌ی بافتها - بیماریهای حاد یا مزمن تغذیه‌ی - و در مرحله دفاع بدن در برابر عوامل بیماری‌زا (تب)؛ مشاهده خواهیم کرد که چشم گود رفته است (چشم فرو می‌رود). فرو رفتن چشم در سرشت شناختی نمایانگر واکنش دفاعی و نیاز به پشتیبانی در برابر کنشهای زیان بخش محیط است و افزایش «توجه به خویشتن» را که ما، در پدیده‌های روان شناختی باز می‌یابیم به همراه دارد، هرچه مقاومت در برابر خواسته‌های محیط بهتر باشد، به همان نسبت خویشتن‌داری بیشتر است و فرد بهتر می‌تواند فکر کند و تصمیمهای خویش را بسنجد.

پس رفتگی چشم با ابروان نزدیک به چشمها نشانه دقت خود انگیزته نیک است. چینه‌های عمودی بین چشمها در شکلک تلاش برای دقت ایجاد می‌شود و بنابراین نمایانگر امکان دقت ارادی و تمرکز می‌باشند.

برجسته بودن بالای کاسه چشم به تنهایی را (که از آن در بخش برجستگی صورت در اشکوب بالایی «تصویر ۲۷» یاد کردیم) نشانه نمای پست و بلند و یا پس رفتگی پیشانی تصور کرد. در این جافقط

برجستگی صورت بدون پس رفتگی در کار است که تفسیر آن را در صفحات قبل ذکر کرده ایم. هنگامی پس رفتگی پیشانی وجود دارد که منطقه دهلیزی که برجستگیهای بالای کاسه چشمی به آن تعلق دارند در چهره فرو رفته باشد: در چنین حالتی پیشانی موج دار است، یک فرو رفتگی در بالای برجستگیهای بالای کاسه چشمی خطی کاملاً موج دار به وجود می آورد که از دو سطح شیب دار (بالایی و پایینی) که توسط یک سطح افراشته (میانی) به هم پیوسته اند: و یا از دو بخش (بالایی و پایینی) که با یک فرو رفتگی از یکدیگر جدا گردیده اند، درست شده است (تصویر ۲۸). این پس رفتگی نشانه ای است از: برخورد های دردناک جریان زندگی اجتماعی، و سختی هایی که فرد نتوانسته است با آنها سازش پیدا کند؛ دو دلی، تردید، تناوب فعالیت و نشخوار فکری و افکار پوچ و... تا هنگامی که اشکال نوینی پیش نیاید. فعالیت عقلی در زمینه کارهای عادی به آسانی جریان می یابد؛ یک مسأله معمولی به سرعت حل می شود. خاطره ناکامیهای گذشته در برابر یک مشکل تازه باعث دو دلی و تردید می گردد (بازتاب شرطی باز دارنده). در یک محیط «خصوصیت آمیز» (آنچه بیگانه باشد برای وی «خصوصیت آمیز» است)، فرد به تفکر و خیالپردازی پناه می برد.

فرو رفتگی یا شیار میانی پیشانی [Barre D'arret] مربوط به اشکال در امروزی کردن خیالپردازیها و تبدیل نقشه ها به عمل می باشد. اگر فرو رفتگی زیاد و نمایان نباشد، ناراحتی کمتری در کار است که تکانشگری [impulsivité] را مهار و تعمق را آسان می کند.

اگر شیار وسط پیشانی خیلی نمایان باشد، مشکل امروزی کردن به بی‌عزمی و دودلی و نشخوار فکری و خیالپردازی بی‌پایان می‌انجامد. در مورد خط مرزی یا شیار وسط پیشانی؛ بخش پایینی پیشانی شروع یک پیشانی گریزان (شیب دار) است و برجستگی صورت را که نشانه تحرّک است نشان می‌دهد. هنگامی که انگیزش خوشایند باشد، رفتار فرد همانند یک مرد عمل است؛ و اگر انگیزش بی‌اثر یا ناخوشایند باشد. رفتار فرد مانند یک انسان فکور، یا دودل می‌باشد. بنابراین تسلّط به نفس نامنظم است: گاهی تکانشگر و گاهی بی‌اراده، حاضر جوابی بسیار سریع است و یا پاسخ با تأخیر زیاد داده می‌شود، وجود یک شیار وسط پیشانی در یک فرد با گرایشهای متضادّ یا نامتعادل کننده، نشانه یک ناراحتی در یکپارچه کردن شخصیت می‌باشد. این یگانگی به وجود نمی‌آید مگر به واسطه درک آگاهانه از خویشتن، به علاوه وجود یک شیار در پیشانی هم‌تراز هوشمندی بسیار نیست.



Fig. 27



Fig. 28

ما قبلاً خاطر نشان کرده ایم که ناهمواری پیشانی (پس رفتگی نما) نشانه یک تلاش فکری است. اگر این پس رفتگی هماهنگ باشد (تصویر ۲۹)، تلاش فکری به آسانی، و اگر موج دار و مغشوش باشد با زحمت انجام می گیرد؛ هرچه نما ناهماهنگ تر باشد تلاش فکری مشکل تر خواهد بود. هماهنگی «سَبَک» [Style] بخشهای مختلف پیشانی و تناسب بین آنها به عملکردهای فکری تعادل می بخشد. این هماهنگی شکل پیشانی در نمای منظمی که بتوان بدون برخورد به مانع از بخشی به بخش دیگر گذر کرد، مشهود و قابل ارزیابی است.



Fig. 29



Fig. 30

افراستگی (راست شدن) بخش بالایی پیشانی همراه با گشادگی است؛ با بیان دیگر همراه با گسترش ضمن مدور شدن است (تصویر ۳۰) و در افراد شایق به زندگی روشنفکرانه، گمانه زدن و خیالپردازی و ژرف اندیشی دیده می شود.

به طور کلی، بر حسب درجه پس رفتگی نما و افراستگی پیشانی به بهبود کیفیتهای اندیشه و سازماندهی، داوری و تفکر و محاسبه (ارزشیابی «موافق» یا «مخالف») پی می بریم. این پس رفتگی در

بالاترین میزان خود برابر است با طولانی شدن تفکر که باعث کندی کار و زیان رساندن به رفتار عملی در زندگی می‌شود.

به نظر می‌رسد که ظرافت اشکوب بالایی با نارسایی رشد زندگی فکری ارتباط داشته باشد. هوشمندی، محدود به نقش امکانات در خدمت زندگی حیوانی گردیده است (هیجان‌پذیری، یا غریزه‌ها) در افرادی که پیشانی خیلی کوچک دارند تصوّر وجود ندارد. هیچ گاه ذهن در آرامش رؤیا قرار نمی‌گیرد. فعالیت ذهنی به درک واقعیتهای محسوس که توسط اندیشه پشتیبانی و در مقاصد آنی جایگزین می‌گردد و برداشتی از تخیل ندارد، خلاصه می‌شود: هوشمندی عملی محدود است، اما از چند دستاوردی که در اختیار دارد بیشترین اجراء را به دست می‌آورد؛ برای گمانه‌زنی نامناسب؛ اما با یک زندگی عملی کاملاً تطابق یافته است (اگر صورت به اندازه کافی رشد کرده باشد).

ظرافتی که با پس‌رفتگی پیشانی همراه باشد: پیشانی کوچک و پایین و تنگ و افراشته با فرو رفتگی شدید بخش میانی (شیار وسط پیشانی یا خط مرزی) می‌تواند حاصل زندگی در محیطی باشد که در آن هوشمندی نتوانسته شکوفا شود در نتیجه صغر پیدا کرده است، بخصوص اگر این شرایط بر زندگی چند نسل تحمیل شده باشد. برخلاف عقیدهٔ دکتر کورمان نظر ما بر این است که ظرافت پیشانی نباید همانند نتیجهٔ پس‌رفتن پیشانی ارزیابی گردد؛ در اینجا دو مطلب باید مورد توجه قرار گیرد:

الف) کوچکی اشکوب بالایی (ظرافت)، نمایانگر نارسایی

رشد عملکردهای ذهنی است؛

ب) افراستگی در نتیجهٔ پس رفتن پیشانی در بخش دهلیزی و نمای پس رفتهٔ پیشانی که نمایانگر اشکال در سازش پذیری (به سبب کافی نبودن وسایل در این مورد) است.

آن گونه که در بالا گفته شد، شیار افقی پیشانی (خط مرزی) بیش از هر چیز نمایانگر دشوار بودن اعمال ذهنی است، که در یک موقعیت معین اجازهٔ تصوّر سریع همهٔ راههای ممکن، و انتخاب مناسبترین راه را نمی دهد (تصوّر و داوری)؛ و هنگامی که تصمیم باید سنجیده باشد، دودلی و نشخوار ذهنی و بی تصمیمی را به همراه دارد.

نارضا بودن امکانات درک (که دشواریهایی برای فهمیدن انسانهای دیگر را به همراه دارد)، پس رفتگی پیشانی در بخش دهلیزی (که مربوط به کاهش توانایی تماس گرفتن و داد و ستد با دیگران است)، دشواریهایی برای سازش یافتن با هموعان و جامعه‌ای که تشکیل می دهند ایجاد می کنند. درونگرایی، در خود فرو رفتن و دشواری داد و ستد با دیگران وجود دارد. از این نظر، اشکوب بالایی همانند بخش روابط اجتماعی ارزیابی می شود. این جا، اشکوب تسهیل روابط انسانی توسط هوشمندی است؛ اشکوب میانی بخش روابط توسط احساس است.

در مواردی که باریکی شدید اشکوب بالایی و نمای مسطح چهره همراه باشند، معمولاً پس رفتگی پیشانی نمایانتر می شود (پیشانی آشفته و افراشته)، و با در نظر گرفتن حسّاسیت فرد به

تماسهای اجتماعی و عدم مهارت در حل مسایلی که در یک محیط اجتماعی به وجود می‌آیند، دشواری تطابق در پی نارسایی رشد اعمال ذهنی افزایش یافته است. اضافه بر این اگر شخصیت قوی باشد دشواری سازش‌پذیری زیادتر می‌شود: بزرگ بودن اشکوب پایینی و میانی صورت.

پیشانی باریک و خیلی پس رفته، نشانه‌ای از توشه نسبتاً محدودی از پندارهاست که اگر با چشمهای فرو رفته همراه باشد می‌توان به یک روحیه اصولی، سخت و ایراد گیر فکر کرد.

شلی و بی‌حالتی اشکوب بالایی - پیشانی صاف و گنبدی شکل، ابروان کمانی و بالا جای گرفته، چشمان گشاده با جلوه‌گری مبهم و پلکهای افتاده (خمار) (تصویر ۱۸) نشانه سازش نیافتن با زندگی عملی و سودآور، و غیرفعال بودن در ادراک و دریافت (نگاه بی‌حالت) و بی‌نظمی در پندارها و مقصودهاست؛ تخیل در ابر غلیظی گم می‌شود و تماس خود را با واقعیتها از دست می‌دهد.

گرایش به رؤیا: دو نوع پیشانی نمایانگر گرایش به رؤیا ارزیابی می‌شوند: پیشانی گنبدی و پیشانی که بزرگترین ابعاد آن در بخش بالایی پیشانی باشد. این هر دو نشانه فرمانروایی خیالپردازی‌اند؛ لیکن تخیل در پیشانی گنبدی، غیرفعال، خیالپردازی سترون؛ و در پیشانی ذوزنقه‌بی شکل (بعد بزرگتر در بالا) فعال و سازنده است.

با در نظر گرفتن فضای چاپی که در اختیار داشتیم تا این جا تفسیرهای اساسی هریک از گرایشهای ریخت‌شناسی را بر حسب اشکوبهایی که این گرایشها در آن آشکارتر بودند، به اختصار بیان

کردیم. با در دست داشتن چنین آگاهی‌هایی ما می‌توانیم یک چهره را از نظر ریخت‌شناختی و روان‌شناختی تشریح کنیم. بدین ترتیب شماری عوامل بالقوه به دست خواهیم آورد که باید با کمک آنها یک شخصیت زنده را بنا کنیم. اینجاست که هنر و استعداد های فردی در ساخت این شخصیت و در ارزش و دقت آن دخالت دارند.

فصل پنجم

فراوردن ریخت روان شناختی

برای بازسازی موفقیت آمیز یک منش یا شخصیت از روی شکل چهره، یا با بیان دیگر برای ریخت روان شناسی باید «برای شناختن و برگزیدن شکلها تمرین کرد»، همچنین باید «شناختهای روان شناسی محسوسی به دست آورد و بر روی اصطلاحها تفاهم داشت». ما برای نشان دادن برخی گرایشهای ریخت شناختی اصطلاحهای (برجستگی صورت، ظرافت و یا باریکی و...) را به کار برده ایم که با آنچه دکتر کورمان به کار برده است تفاوت دارند. استفاده از چنین اصطلاحهایی برای این نبود که تعاریف مخصوص به خود داشته باشیم. حقیقت در واقعیتهاست نه در کلمات؛ و اگر ما چند تعریف تازه ریخت شناختی به کار برده ایم، بدین سبب بوده است که فکر می کنیم آنها بیشتر از تعاریف قبلی و با احتمال خطای کمتر، بازشناسی واقعیتهایی را که ابراز می دارند، امکانپذیر می کنند.

در یک بررسی ریخت روان شناختی، آزمایش باید از یک سو روی چهارچوب استخوانی و دالانه ها (دهلیزها)؛ گشادگی، برجستگی، پس رفتگی پیشانی، ظرافت یا باریکی؛ و از سوی دیگر روی ریخت شناسی پوشش زیر جلدی: نمای گرد، مسطح، پست و بلند، موج دار، سفت (ماهیچه ها) شل (بافت چربی) انجام گیرد.

سنخ‌شناسی «طبقه‌بندی انسانها در تعدادی سنخ (تیپ) و مقایسه فرد مورد آزمایش با این سنخها» اشکال بزرگی در بر دارد: زیرا جای دادن یک فرد در چهارچوب این سنخهای نمونه کم و بیش آرمانی، مشکل است. سنخها با یکدیگر ترکیب می‌شوند، در نتیجه برای یافتن هریک از سنخها باید ویژگیهای ریخت‌شناختی را بیشتر تجزیه کرد. بنابراین بهتر است که به عناصر سازنده شکل استناد کرد (گشادگی، پس‌رفتگی و...) و سازه‌های روان‌شناختی که در این یا آن چهره به همراه دارند جست و جو نمود.

درهم آمیختن این سازه‌ها یک قاعده کلی است. ارزش یک آمیزه بستگی دارد به: ارزش ابتدایی توان نیروزایی و آستانه تحریک‌پذیری ساختار زیست‌شناختی مادرزایی و شرایط پیرامون در سالهای اولیه زندگی و هنگام نوجوانی، که در جریان آنها نخستین مجموعه بازتابهای شرطی شکل گرفته‌اند؛ همچنین شرایط زندگی که هنگام شکوفایی ساختار و نمو جسمی شخص را همراهی کرده‌اند.

در شرایط زندگی مناسب و در یک محیط اجتماعی یا خانوادگی آرام، طفل از ابتدا دارای ساختار زیست‌شناختی هماهنگ و تعادل بی‌نقص است و اگر در طفلی ساختار ابتدایی کمی ناهماهنگ باشد، این نقیصه ممکن است بهبود یابد. برعکس، در یک محیط نامناسب (شرایط زندگی یا بهداشت تغذیه ناقص، محیط خانوادگی بهم‌شوریده و نامتعادل) طفل نامتعادل می‌شود.

تعادل توانمندی اعمال، از نظر سرشت‌شناختی و روان‌شناختی یک سازه اصلی برای سازش‌پذیری است و می‌توان گفت که حاصل

ساختار زیست شناختی آغازین و شرایط زندگی جسمی (بهداشت عمومی و غذایی) و شرایط زندگی اخلاقی (محیط خانواده و اجتماعی و آموزشی) است.

در یک مجموعه ریخت شناختی، ضروری است آنچه را که حاصل برهم کنش شرایط زندگی و ساختار فرد است و سبب ساخته و پرداخته شدن شخصیت می شود، از آنچه شخصیت به عمل آورده تشخیص دهیم؛ خواه نتیجه بدکاری عضوی اتّفاقی کم و بیش طولانی باشد و خواه ضرب و جرح باعث تغییرات کم و بیش گذرای شکل شده باشد، که در هر حال به دگرگونیهای شخصیت ارتباطی ندارند، برای نمونه: خیز (ورم) و آماس، ویژگیهای روان شناختی نمای گرد چهره را ایجاد نمی کنند و شکستگی بینی نشانه برجستگی نمای صورت یا پس رفتگی پیشانی نیست.

برای واریسی یک چهره باید از کلّ شروع و سپس به اجزاء پرداخت؛ و نباید با توصیف بینی، پیشانی، دهان یا چانه، حکم کنیم که چنین شکل از این عناصر خاصّ نشانه چنان صفت از ویژگیهایی فردی است. نخست باید کادر و سپس دهلیزها را مورد بررسی قرار داد. چهار چوب با گستردگی اش؛ ذخیره نیروها و امکان بالقوه کارها (فعالیّت خود بخود)؛ و بانما: آستانه واکنش نشان دادن؛ و با استواری بافت زیرجلدی؛ امکانات کنونی مصرف ذخایر نیرو را که با گنج نشان داده شده است؛ نشان می دهد. دهلیزها آنچه از نیروی آماده که در زمان حاضر درگیر کادر شده اند نمایان می کنند: باز بودن یا بسته بودن دالانه ها با تکانشگری یا خویشتن

داری ارتباط دارند؛ نمای گرد یا مسطح، نشانه خونسردی یا تحریک پذیری است؛ گنج بیانگر اهمیت جلوه‌گریها (خودنمایی) و تبدلات بین فرد و محیط است.

تفاوت‌های «سبک ریخت‌شناختی» چهره در هر اشکوب را باید به دقت مورد بررسی قرار داد: نسبت گشادگی و باریکی؛ برجستگی و پس‌رفتگی، گردی، مسطح بودن و برآمدگیهای چهره، همچنین باید «سبک» دهلیزها و چهارچوب صورت را مقایسه کرد و دید که بایکدیگر تناسب و مطابقت دارند یا مغایر یکدیگرند. آیا تناسبی بین:

الف) گشادگی، نمای گرد، باز بودن دالانه‌ها و شلی بافت زیرجلدی؛

ب) برجستگی صورت، نمای مسطح و استواری بافت زیرجلدی؛

پ) پس‌رفتگی پیشانی، نمای پست و بلند، پناهِیدگی و بسته بودن دهلیزها؛ وجود دارد.

بالاخره باید هماهنگی مجموعه: داشتن تقارن و تناسب اجزاء را مورد توجه قرار داد.

«توصیف عناصر ویژگی، که به طور کلی با کمی اختلاف در گونه انسان مشترک هستند. چندان اهمیت ندارد؛ مهم نشان دادن

مجموعه شخصیت «مسأله روش علمی و همچنین «معیار آرمانی»^(۱) عامل مشخص کردن یک فرد خاص می شوند.

اشکوب اصلی نشان دهنده تعیین کنندگان رفتار است و با:

(۱) توانمندی جلوه گری

(۲) درجه دخالت حالت عاطفی، و نظارت جهت دهنده ای که بر کردار اعمال می کند

(۳) میزان دخالت شعور و نظارت سازمانده ای که بر رفتار اعمال می کند، مشخص می شود.

عناصر دآوری درباره هریک از این سه سازه به ترتیب در اشکوب پایینی، میانی و بالایی جای دارند.

اشکوب بالایی اطلاعاتی که به ما می دهد درباره امکانات نظارت سازمان دهنده شعور است.

اشکوب میانی ما را از مسیری که حالت عاطفی برای رفتار تعیین کرده است و میزان اهمیت دخالت آن در جهت یافتن رفتار آگاه می کند.

۱- در پرتو گرایشهای پرشمار و سهولت در امکان همانند شدن با شمار بسیاری از هممنوعان؛ برای به وجود آوردن یک ریخت روان شناسی خوب و حتی یک روان شناسی به طور کلی، پاره ای ادراک ضروری است. دانش ما هنوز برای تجزیه و تحلیل روان شناختی کافی نیست، زیرا ما هنوز وسایل و معیارهای لازم برای اندازه گرفتن ویژگیها را در اختیار نداریم؛ اما دانش ما بهره گرفتن از ادراک را با کمترین اشتباه در اختیار می گذارد. در آن به دانشمند یاری می رساند و سبب سرگشتگی نادان می شود.

ریخت روان شناس باید دارای ذهنی سازنده، فراگیر و پویا باشد:

فراگیری برای دریافت تمام داده های مسأله و پویایی برای بررسی سریع همه این دستاوردها و برقرار کردن ارتباط بین آنها.

اشکوب پایینی ما را از توانمندی جلوه‌گری که شعور و هیجان پذیری برای خودنمایی در اختیار دارند مطلع می‌کند. کارایی کردار، در تناسب هماهنگ کنش و فرزانگی است؛ فرزانگی به تنهایی سترون است و کنش بدون فرزانگی، جز پراکندگی تلاش و تلاطم بدون کارایی و یک مصرف نیرو که برای رسیدن به هدف، خوب جهت‌گیری نشده نیست.

ما ارتباط تضادی که لودویگ کلاز [Ludwig Klages]، میان «زندگی» و «ذهن» برقرار کرده است، بین صورت (اشکوب میانی و پایینی) و سر (اشکوب بالایی) می‌یابیم. زندگی، توانمندی جلوه‌گری است که توسط حالت عاطفی جهت یافته است؛ و ذهن نیروی هوشمندی است: برای سنجیدن امکانات کنش باید صورت را بررسی کرد و برای شناخت درجه کارایی این کنش باید کیفیت هوشمندی را در اشکوب بالایی ارزیابی نمود. گشادگی به طور کلی نشانه توانمندی است؛ توانمندی غیرفعال (مقاومت منفی) با نمای گرد و توانمندی فعال با نمای پس رفته نشان داده می‌شوند. خیزش زیستی (توانمندی جلوه‌گری + حالت عاطفی) در رابطه با برجستگی صورت است؛ و پس رفتگی پیشانی با شرایطی که کنترل نیروی عقلانی را یاری می‌رسانند ارتباط دارد. تعادل بین سر و صورت به پیوست گشادگی کافی و یک نمای پس رفته مربوط به حداکثر کارایی در کنش می‌باشد.

با پیشانی مساوی هرچه اشکوبهای صورت گشاده‌تر باشند وابستگی فعالیت ذهنی به طبیعت بیشتر است: فعالیت ذهنی مثبت و

محسوس است؛ علاوه بر این پندارهای هوشمندانه برای تحقق یافتن و تبدیل شدن به واقعیت‌های زنده امکانات بیشتری پیدا می‌کنند.

تفاوت «آرایش» دالانه‌های بالایی، میانی و پایینی هریک به دالانه پیشین خود بستگی دارد: روشی که انسان توسط فرزاندگی یا احساسها با پیرامون خود تماس می‌گیرد؛ به حس کردن جشنود است، و یا میل به فهمیدن دارد؛ و به پنداشت یا شیء، به گذشته یا آینده، به عمل یا ژرف‌اندیشی پیوسته است. برای فردی که اشکوب پایینی ظریف و اشکوب بالایی گشاده دارد، پندار بیش از شیء و ژرف‌اندیشی [Méditation] بیش از کنش جاذبه دارد، و برای فردی که صورت برجسته دارد؛ آینده بیش از گذشته و عمل بیش از ژرف‌اندیشی ارزش دارد، و در آن کس که پیشانی پس رفته دارد، برتری با گذشته است.

در صفحات قبل گفتیم که صورت فقط از دیدگاه دفاع یا ارضای غریزه‌ها و یا استعدادهایی که زاده‌ی خواص زیست‌شناختی هستند، با زندگی حیوانی در ارتباط است، ارتباط با اشیاء و موجودات. روابط ساختار دو اشکوب صورت تفاوت‌های ناچیزی در مفاهیم خاص شکل هر اشکوب ایجاد می‌کند.

هنگامی که دو اشکوب (میانی و پایینی) صورت گشاده و نما گرد است، فرد مرد عمل است؛ زیرا با محیط به خوبی سازش یافته و خارج از خویشتن زندگی می‌کند. به طرف زندگی عملی جهت یافته است (برونگرایی) لیکن چون زیاد حساس نیست و فقط به تحریک‌های شدید پاسخ می‌دهد آرام و خونسرد می‌ماند.

همراه بودن برجستگی صورت و نمای مسطح و باز بودن دهلیزها سبب میل به واکنش نشان دادن می‌شود، برجستگی صورت نشانهٔ تکانش و انگیزختگی برای کار است؛ نمای مسطح آستانهٔ تحریک‌پذیری پایین را نشان می‌دهد که مستعد برای فراهم ساختن انگیزشهای بسیار برای کار است؛ باز بودن دهلیزها نشان می‌دهد که کنش و واکنش؛ آزادانه تجلّی می‌کنند و تبادلات فرد - محیط محدود نیستند. اگر دالانه‌ها فراخ و گنجا باشند میل به رازدل‌گویی و خودنمایی را نیز خواهیم داشت، و مجموع اینها خیزش فراهم خواهد کرد. کارایی دیگر تنها در خدمت نیازها نیست: کارایی خود نیز یک نیاز است.

اگر پس‌رفتگی پیشانی در دو اشکوب آشکار باشد نمایانگر فردی است که میل زیادی به بیان احساسات خویش ندارد؛ دارای غریزه‌های توانمند اما مهار شده و هوسهای نیرومند، لیکن در بند می‌باشد، هوسها بیشتر تند و تیزند تا نوازشگر و در پی لذات جنسی. دوستان بسیار ندارد و در شناخت وی دو سنخ بیشتر وجود ندارند: گروهی یگانه‌اند و گروه دیگر بیگانه؛ هر که دوست او نیست به آسانی دشمن شناخته می‌شود، چنین فردی غالباً مجذوب مخالف خویش است.

پناهیده بودن دهلیزها در دو اشکوب نمایانگر نفوذپذیری کمتر است؛ انسان از محیط خود جدا می‌شود، فعالیت او انفرادی می‌گردد، وی را بسیار خویشتن‌دار و مسلط بر غریزه‌ها، نکته سنج و خوددار می‌کند؛ فرد درونگرا و به خود مشغول می‌شود؛ پناهیده

بودن دهلیزها نمایانگر رویارویی فرد با پیرامون وی نیز می شود؛ یک مبارزه بین انسان و محیطی که دشمن ارزیابی شده است؛ روابط با هموعان سخت و تظاهرات نیک منشی فرد کم می شود.

هنگامی که فقط پس رفتگی بدون باریک شدن در کار باشد، زیستآوری نیرومند می ماند، لیکن به سبب برخی بد کاریهای عضوی که بی شک در پی مناسب نبودن آستانه تحریک پذیری، در دستگاه هاضمه و قلب و ریه و رساندن غذا به بدن به وجود آمده، نیروی کارهای بدنی کاهش یافته است.

باریک بودن مجموع صورت متعلق به فردی است که حتی برای کارهای آسان و خود بخودی نیز تحرک ندارد؛ هرگز مردی که نخست به کاری اقدام کند نیست.

باریک بودن فک همراه با ظریف شدن بخشهای دیگر صورت (باریکی خفیف و نمای موج دار) سبب حساسیت شدید، اما درون گراییده و تا حدی خشکی عاطفه و خودخواهی می گردد. فرد از تماسهای طبیعی بیزار است و در نتیجه به زندگی مصنوعی نیازمند می شود؛ از مردم فراری است و تماس او با اشخاص خشونت آمیز است. چنین فردی در اطراف خویش نیاز به قدرتهای برگزیده دارد. استعدادهایش میل به والایش دارند.

به نظر می رسد که باز بودن دهلیزها، همراه با نمای موج دار صورت، و اجتماعی بودن بسیار، در یک ردیف قرار دارند: سهولت در بخششهای ناگهانی و محبت؛ جور شدن بده بستانهای آسان فرد و محیط و پایین آمدن آستانه تحریک پذیری عشق نویی فراهم

می‌کند.

با مقایسه ریخت‌شناسی صورت و اشکوب بالایی (سر)، ارزشمندترین اطلاعات از شخصیت فرد به دست می‌آید.

کودکان در حالی که اشکوبهای دیگر صورتشان گشاده است، با شکل پیشانی متمایز می‌شوند. پس رفتگی در این اشکوب می‌تواند از بدو تولد آشکار باشد با تجزیه و تحلیل پیشانی از نخستین سالهای تولد می‌شود پیش‌بینی کرد که بیشترین بخش ویژگیهای فردی طفل در کدام جهت رشد خواهد کرد.

در مقایسه سر و صورت به طور کلی می‌شود سه حالت را مورد ارزیابی قرار داد:

۱- برتری صورت

۲- برتری سر

۳- توازن بین سر و صورت.

۱- برتری صورت. - صورت بسیار گسترده، همراه با نمایی استوار و گوشه‌دار و پیشانی باریک (تصویر ۱۳) نمایانگر شخصیتی نیرومند در زمینه کار و زندگی حیوانی است؛ استعدادهایش قوی و نیازها مشکل پسندند. چنین فردی دارای شخصیتی است که نسبت به دشواری درک محیط، در برابر آن می‌ایستد، کار برای وی خیلی آسانتر از اندیشیدن است؛ کار را ترجیح می‌دهد و آن را فاقد هرگونه همراهی فکر و دقت می‌کند؛ کارهای خودبخودی و عادی را که نیاز به تعمق ندارند برتر می‌داند.

تفریحات عاطفی او زیاد اما خشن اند؛ او موجودی غریزی عاطفی است نه کسی که می اندیشد: صفت ممیزه‌وی توانایی در جلوه‌گری و نظارت جهت دهنده حالت عاطفی روی کنترل عقل است.

اگر باریکی پیشانی زیاد آشکار نباشد (تصویر ۳۱)؛ صورت برتر، دهلیزها بسته و پناهیده، نما استوار و گوشه‌دار باشند، نظارت عقل آشکارتر و حسن تأثیر در کار خیلی زیاد می شود. اندیشه دخالت می کند، خویشتن داری آسان و خوب و آهستگی ریتم نسبتاً آشکار است (دهلیزها بسته و پناهیده اشکوب میانی و پایینی ستر هستند)، توان جلوگیری به شکل خشن و شدید فراوان است، معمولاً تودار (با ظرفیت) و کنترل شده است، اما هنگامی که تمنای غرایز و عواطف از یک حدی تجاوز کند، منفجر می شود، در چنین حالتی فرد تندی و خشونت شدیدی ابراز می کند.

کارایی معمولاً در راستای مبارزه است و راه را برای تلاش شدید همیشگی باز می کند و به سوی مشاغلی که باید با طبیعت یا ماده «مبارزه» کرد جهت یافته است.

هرچه نما گرددتر باشد نرمش افزایش پیدا می کند و نیاز به عاطفه و مهر و محبت بیشتر خواهد شد. کردار کیفیت نیرومند و مقاوم خویش را از دست می دهد. لیکن انعطاف پذیری بیشتر می شود؛ با این همه در چنین مواردی به ندرت پیشانی خیلی کوچک است. بدین ترتیب افرادی که چهره بسیار گسترده و نمایی گرد داشته باشند، اما پیشانی آنها خیلی باریک باشد کمیابند. نارسایی امکانات عقلی، اشکال سازش پذیری را به همراه دارد که باعث

واکنش می‌شود. تنها چند مورد بیماران روانی می‌توانند از این نارسایی خوشنود «آسوده خاطر» باشند.



Fig. 31



Fig. 32

۲- برتری سر - در برابر پیشانی رشد یافته و صورت باریک (تصویر ۳)؛ به طور کلی می‌توان گفت که: دیگر ویژگیهای ریخت‌شناختی هرچه باشند، بین‌اندیشه و کارایی و ظرفیت اجرای کارها یک عدم تناسب وجود دارد. اندیشه کاملاً مستقل از کنش رشد پیدا می‌کند: گمانه‌زدن، مشغله‌های فکری ناب و بی‌نیاز.

جلوه‌گریهای بسیار شدید همیشه در سطحی که مربوط به اشکوب رشد یافته‌تر است خودنمایی می‌کنند: اگر در فردی برتری با سر باشد، جلوه‌گری در زمینه پندارها خواهد بود، در نتیجه اگر فرد شور و شوقی داشته باشد، این شور برای پندارهاست. اگر اشکوب میانی رشد بیشتری می‌داشت، جلوه‌گری در زمینه احساسات و ارتباط با هم‌نوعان بود (اشتیاق به موجودات)، برتری اشکوب پایینی سبب میل به اشیاء و برآنچه سود مادی است می‌شود.

باریکی فراگیری که سر در آن نسبت به صورت برتر باشد نتیجه برهم کنش دو سازه است:

(الف) آستانه تحریک پذیری که نسبت به توان نیروزایی بسیار پایین است، مزاحم عملکرد دستگاه هاضمه و قفسه صدری است.

(ب) شرایط نامساعد زندگی در سالهای اول طفولیت (بهداشت و تغذیه) با شرایط عضوی که آستانه تحریک پذیری بسیار پایین ایجاد کرده به خوبی تطابق نیافته است؛ و یا ساختار ناقص مادرزایی اندامها نتیجه رشد جنین در شرایط بد (بهداشت و تغذیه بد مادر به هنگام بارداری) است.

اگر بهداشت در سالهای بعد بهتر شود این ساختار زیست شناختی نیز ممکن است بهبود یابد، اگر باریکی کمتر آشکار باشد و گشادگی نسبی به وجود آید، با این همه فرد در بند آستانه تحریک پذیری بسیار پایین خود باقی می ماند، که مانع دستیابی به گشادی نما می باشد، مصرف انرژی بیش از آن مقداری است که امکان ذخیره شدن و تجمع مواد ساختمانی داشته باشد، در نتیجه استخوان بندی ظریف است. بدین گونه اهمیت شایان توجه شرایط زندگی مادر به هنگام بارداری، و طفل در ماهها و سالهای نخستین پس از تولد، آشکار می شود.

برتری سر همراه با برتری عملی دستگاه مغز و پی است و در نتیجه به انگیزشها نیاز دارد. زندگی شهرنشینان زندگی دنیوی و زندگی فکری و علمی بیش از همه نیاز به انگیزشها را تدارک می کنند. این نیاز به انگیزشها به سرعت یکنواختی را غیر قابل تحمل

می‌کند و تنوع در مشاغل را ضروری می‌سازد. گشادگی بسیار اشکوب بالایی هم چنین نمایانگر توان فرد در توجه همزمان به چیزهای بسیار است که بر حسب هماهنگی یا ناهماهنگی پیشانی مؤثر و یا بی‌تأثیر است.

باریک بودن صورت نسبت به سر معمولاً با گرایشهای ریخت شناختی پیچیده در یک ردیف قرار می‌گیرد.

ترکیب باریکی چهارچوب (بویژه فک) با باز بودن دهلیزها؛ چشمهای برجسته و درخشان (اگزوفتالی)، نمای مسطح و لطافت دهان و بینی در اشخاصی دیده می‌شوند که خود را فرسوده می‌کنند (تصویر ۳۲)، افرادی که از دست دادن انرژی بسیار در آنها به نابودی ذخایر می‌انجامد و یک دوره بازیابی انرژی ضروری می‌گردد: حمله افسردگی یا بیماری، اینها افرادی «عصبی» هستند، پیکری کوچک با استخوان بندی باریک و پوستی لطیف دارند؛ واکنشهای دفاعی عصبی و نامنظم آنان، بیماریهای عصبی غالباً عجیب اما بدون وخامت حقیقی را به وجود می‌آورند.

باز بودن دالانه‌ها همراه با رشد پیشانی نمایانگر قابلیت پذیرشهای عقلی فراوان است. اگر چهارچوب به اندازه کافی عریض باشد، زندگی روشنفکرانه تحقق پیدا می‌کند و اگر چهارچوب پایینی باریک باشد دنیای کلمات و کتابها و گفتگوهاست. حقیقت به نقشهای تصویری یا توصیف شده تغییر شکل پیدا کرده است (ذوق ادبی). اگر هیچ پس رفتگی در پیشانی مشاهده نشود. هوشمندی خود انگیخته است: درک سطحی مفهومیهای کتابی بدون تفکر و

تأمل، برای رشته‌هایی که نیاز به شناخت عمیق داشته باشند هیچ استعدادی وجود ندارد، بی‌مبالا است. اگر نما مسطح باشد (آستانه تحریک پذیری پایین): کنج‌کاوی روشن‌فکرانه، عشق به تنوع (به زیان دقت)، و تحرک فکری فراوان.

همراه بودن پس رفتگی کلی پیشانی با برجستگی صورت و نمای مسطح و باریکی اشکوب پایین، منش کج خلق و ترشروی، با خرده‌گیری‌هایی که بیشتر مخرب‌اند تا سازنده و بیشتر سوداگر است تا مردکار، ایجاد می‌کند.

اگر نمای پست و بلند آشکارتر باشد (تصویر ۱۴)؛ آزمندی که با پیشانی درهم فشرده و برجستگی صورت نمایان گرد دیده است، در پی نارسایی فعالیت خود بخودی که باریکی صورت و بخصوص فک نمایانگر آنند، و به سبب نارسایی نیازهای غریزی؛ تظاهر جسمی ندارد، و نمی‌تواند در زمین مادی نمود داشته باشد. بنابراین آزمندی در زمینه فکری و اجتماعی تظاهر می‌کند که با اشکوبی که بیشتری گشادگی را داراست مطابقت دارد و با کبر و جاه‌طلبی نمایان می‌شود. از طرف دیگر، غیبت، راز دل‌گویی عاطفی (باریکی صورت) و پایداری برداشتهای ناخوشایند (درهم فشردگی پیشانی و نمای ناهموار) کینه را در یک فرد سرد مزاج به همراه دارد. کینه‌ای که به سهولت تبدیل به نفرت می‌شود.

اگر شلی، ناهماهنگی و عدم تقارن هم اضافه شوند، فرد برای سازش یافتن با شرایط نامناسب محیط نقصی در ساختار زیست‌شناختی دارد و از شدت مبارزه، امکانات تدافعی خویش را به پایان

رسانده است. رفتار کنونی وی دیگر رفتار تدافعی منفی هم نیست و افراد مغلوبی را می‌ماند که شکست را پذیرفته باشند. فردی بدبین است و گذشته را در خاطر دارد؛ آرزومند دگرگون کردن شرایط خود است، اما هیچ نیرویی برای تحقق آرزوی خویش ندارد. دمدمی مزاج، مردّد و حیران است، بی‌آنکه بتواند تصمیمی اتخاذ کند، قربانی «نشخوار ذهنی» عقایدش می‌باشد؛ هرچه منش او ضعیف‌تر باشد، خودسری و بی‌نظمی او بیشتر است: بی‌اراده اما لجوج است و مقاومت منفی می‌کند. در برابر دیگران بسیار سخت‌گیرتر از برای خویش است. فردی حسود و ریاکار و در دل بستن ناتوان است. کسی است که زبده هر چیز را برای خود می‌خواهد، دارای روحیه‌ای خرده‌گیر و منظم است، و زندگی داخلی‌اش با ترک کار چیزی بجز بازگشت به خویشتن نیست؛ او یک فراری از زندگی است که خود را مخفی می‌کند. دکتر کورمان، در برابر درهم فشردۀ با اثر مطلوب که او درهم فشردۀ غنی می‌گوید، وی را درهم فشردۀ مستمند نام نهاده است (تصویر ۳۳)



Fig. 33

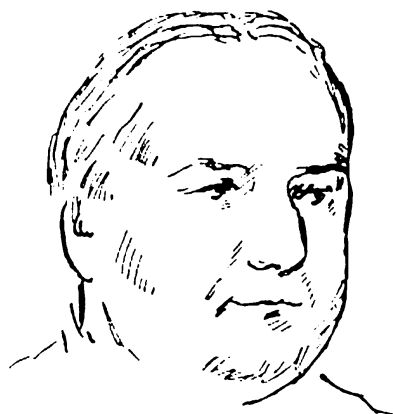


Fig. 34

درهم فشردگی - پیشانی یا نمای پست و بلند - یک ساز و کار کلی دفاع پیکره علیه نفوذ نامناسب پیرامون را مشهود می سازد . ساختار زیست شناختی و توان نیروزایی از یک طرف و شرایط زندگی از طرف دیگر ، در باریکی مفراط ، چنان بوده اند که فرد نتوانسته است رشد بهنجار داشته باشد ؛ ذخایری فراهم کند و موفق به برقراری مصالحه ای برای سازش با محیطی که در آن زندگی کرده است شود .

چنانچه ساختار زیست شناختی و توان نیروزایی معیوب باشند : فرد به زودی خواهد مرد ، اما اگر شرایط زندگی ، یا ساختار زیست شناختی بد باشند ، لیکن توان نیروزایی به اندازه کافی ارزشمند باشد فرد باقی می ماند ، اما به شکل درهم فشردۀ مستمند در می آید ، و هرچه شرایط زندگی در نخستین سالهای پس از تولد بدتر باشد این ویژگی آشکارتر می شود .

نمای گرد و استوار و نمای پست و بلند ترجمان دو نمایش متفاوت زندگی هستند : در نمای گرد و استوار فرد به سبب احساس قدرت برای « تحقق بخشیدن » به خواسته هایش آرام است ؛ اما احساس (حسّ کلی بدن) یک پیکری که برای تحقق یافتن شخصیتش به خوبی تطابق نیافته است ، در فردی که نمای پست و بلند دارد ایجاد تشویش می کند اگر بتوانیم این دو را با اتومبیل مقایسه کنیم . اولی رانندۀ اتومبیلی است که از هر لحاظ خوب کار می کند و مسیر زندگی را با اطمینان می پیماید ، در حالی که دیگری احساس می کند که ماشین وی خوب کار نمی کند ، شیب گردنه ها

بسیار تند هستند، فرها خوب نیستند و راه‌ناهموار است، جهت حرکت او متغیر است و از پیچ و خم راه بیم دارد، ناگزیر باید بیشتر دقت کند؛ نگرانی از توقف ناگهانی وی را مشوش کرده است.

تصویر ۱۴ که نمونه‌یی از مشارکت ظرافت و شلی، با درهم فشردگی و ناهمواریست، فردی اندوهگین، ناراحت، خجول، بی‌دست و پا و بدگمان، با روابط اجتماعی مشکل‌رانشان می‌دهد که آزمندی‌اش در خود محوری محدود و ستمگرانه رشد یافته است، فردی که خویشتن را به حال دفاع خود بخودی در آورده است و بیشترین حساسیت (آستانه تحریک پذیری پایین) در او با خود انگیزختگی بسیار ضعیف (فعالیت خودبخودی) که حالت‌های مهار هیجانی را تسهیل می‌کند به هم پیوسته‌اند، زندگی فعال را دوست ندارد؛ میل به یکجانشینی دارد و نمی‌تواند خود را همتای افراد فعال و پرهیاهو کند؛ به همین سبب در جست و جوی محیطی مصنوعی و مناسب با خلق و خوی خویش است؛ جامعه متمدن و مادی، جامعه دانشمندان یا هنرمندان؛ همیشه در محیط برگزیده‌اش خودنماتر است و چون نمی‌تواند به کار دلبستگی داشته باشد، بیشتر به تبادل افکار علاقمند است، هرچند نیروی کافی و شخصیت لازم برای ابراز یک عقیده کاملاً شخصی را ندارد. فردی دیرباور است. سودمندی و کششی برای غیر «خود» - برای هموعانش - ندارد، رنجور از تمام نارسایی‌هایش، آنچه را به راستی نمی‌تواند انجام دهد در خیال عملی می‌کند؛ و غالباً تا سرحد وسواس به آن می‌اندیشد، تفکر گمانه‌زن وی فاقد نیروی شهوانی است. بیشتر در

تصاویر ذهنی زندگی می کند تا در احساسها؛ دریافته ها را از محتویات شهوانی شان بی بهره می کند؛ و از تصویر ذهنی به جز آذین آن «نشانه» برداشتی ندارد. نمایش مادی مستلزم تماس نزدیک با حقیقت است در حالی که نمایش با نشانه ها و نماد، از این الزام آزاد است. آنچه در عمل نمی تواند تحقق یابد، می تواند با نمادها و نشانه ها عملی گردد؛ ما بعد الطبیعه تکلم، ریاضیات، گرایش به «تفکر ناب» و خیالپردازی، کمتر توسط کار برانگیخته می شود، فرد می تواند به ژرف اندیشی پردازد؛ و چون نیازها مشکل پسند نیستند می تواند خود را از ماده جدا سازد. چون کار بدنی نمی کند پویایی، کیفیت هوشمندانه به خود می گیرد؛ کار بر روی تصاویر ذهنی که توسط حافظه ثبت شده اند، در نتیجه تخیل رشد پیدا می کند، وی تقلید و تفسیر طبیعت را به خود طبیعت ترجیح می دهد؛ شرح و توصیف یک واقعه، یک حادثه و یک ماجرا را به خود واقعه و حادثه و ماجرا ترجیح می دهد: «سخن گرایی». «نشانه» جایگزین شیء معنی دار می شود و بجای سود بردن از چیزی، به آن فکر می کند؛ ذوق تصنع؛ این هوشمندی خیلی گمانه زن و ناوارد به درک زندگی است، اما به کار بردن تصورات مجازی را نیز می داند.

تعیین شغل برای افرادی که نمای پس رفته - برآمده (ناهموار) دارند مشکل است. اگر پیشانی و چهره ناهماهنگ باشند؛ چنین افرادی در هیچ کاری موفق نخواهند بود؛ و اگر پس رفتگی همراه با هماهنگی شکل باشد فرد به تنهایی شغل مورد علاقه اش را پیدا می کند: شغل فکری و بی تحرک.

با توشه‌یی از برجستگی صورت می‌شود گفت که این افراد قادر به نوآوری هستند؛ نوآوریهای بزرگ در افراد برتر (هماهنگی شکلها) و ابتکارات ناشیانه در افراد ناهماهنگ (شمار بسیاری از این گروه) زیرا اینها ضرورت‌های واقعی را در نظر نمی‌گیرند.

هنگامی که اشکوب بالایی با وجود برتر بودن با چهره‌ای که به اندازه کافی گشاده باشد (فک محکم) همراه شود نیازها برای تدارک نیروی محرکه کار کافی هستند، اما این نیازها به عناصر تخیلی آلوده‌اند: والایش، غریزه فکر را نیرو می‌بخشد. مبارزه جویی به خیزش اندیشه، میل به لذات جسمانی و عشق به شکلها تبدیل می‌شود؛ جنبه روحانی دادن به حالت عاطفی سبب می‌شود که فقط افراد ارزشمند را دوست بدارد. یک عنصر عقلی در عاطفه وجود دارد: دوست داشتن «بیشتر از روی عقل است تا خواست دل»؛ و سرانجام به آنجا می‌رسد که برای توجه به پنداشتها و اصول کلی، نسبت به موجودات خاصی بی تفاوت باشد. به مصیبت خاصی توجه نمی‌شود، لیکن دفع مصیبت - به طور کلی - را به عهده می‌گیرد. عقل بر زندگی تسلط دارد.

صورتی گشاده با نمایی استوار و تفاوت‌هایی مبهم با دهلیزهایی کاملاً پناهیده و یک پیشانی بند و گشاده و نمایی موج دار: متعلق به افرادی است که دستاوردهای احساسی و عینی آنها دانستن را آذین می‌نهند، انتخاب حسی، شیء را از تکیه گاهش جدا نمی‌کند. در این افراد همیشه پندار کلی خود را به عینیت می‌پیوندد، پندار خیالی ناب و درک اساساً تخیلی وجود ندارد. تخیل تصویرهای بینشی،

صداها، بساوا بیها، تجارب دوران زندگی، خاطرات عینی از مکانها و زمانها (تصویر ۱۲)

۳- تعادل بین سر و صورت.. هر گونه ترکیب بین گشادگی، باریکی، برجستگی صورت و پس رفتن پیشانی و نماهای گوناگونی که جداگانه می توانند اشکوبهای گوناگون چهره را مشخص کنند، امکانپذیر است.

حساسیت، با سنگینی و ستبری شکل و یا ظرافت هماهنگ (لطافت) و تحرک آن، ارزیابی می شود؛ شکنهای لطیف و پرتحرک متعلق به افرادی است که تحریک پذیرند و در نتیجه حساس ترند؛ ظرافت یک شکل بستگی به باریک بودن، همراه با نمایی گرد یا موج دار و استوار و هماهنگی با زمانده چهره یا باقیمانده ریخت شناختی فرد دارد.

شکلهای ستبر و گوشه دارتر و سنگین تر و درشت تر، از آن تیپهای مردانه اند، و شکلهای ظریفتر و سبکتر که حدود آنها بهتر رسم شده و لطیف ترند به تیپهای زنانه تعلق دارند.

به طور کلی در زنها باید برتری با نشانه های گشادگی و نمای گرد باشد و گرنه امکان عدم تعادل وجود خواهد داشت. شایسته است که بر روی این متن گشاده، نشانه های برجستگی صورت و پس رفتگی پیشانی را که ممکن است وجود داشته باشند جای دهیم.

بی آنکه خواسته باشیم به قیاسهای لفظی ادامه دهیم می توان چنین ارزیابی کرد: شکل چهره ترجمان رفتار فرد در رابطه با محیط اوست. نمایش آرامش را با گشادگی؛ و گسترش آفندی را با

برجستگی صورت؛ و هزیمت پدافندی را با پس رفتن پیشانی می‌توان دریافت. این قیاسها این گونه توضیح داده می‌شوند که بخش عمده شکل توسط شکلکها (ارادی یا غیرارادی) مشخص می‌شود، از این قرار می‌توان شکل را یک شکلک پایدار شده ارزیابی کرد.

در تفسیر دگرگونیهای شکل، نباید آنچه نتیجه تکامل دودمانی است و به کندی از پی نسلها انجام گرفته، با آنچه به دوره رشد و تکامل فرد در دوران زندگی بستگی دارد (تکامل خود فرد)، اشتباه کرد. یک موجود انسانی از بدو تولد، وارث ساختار زیست‌شناختی است که به سادگی وی را کم و بیش با محیطش سازش پذیر می‌کند و بر حسب شرایط زندگی که به فرد هدیه خواهد شد. شکل وی در راستای گشادگی یا باریکی، برجستگی صورت و یا پس رفتن پیشانی، نمای گرد یا نمای مسطح و... تغییر پیدا می‌کند. اما درباره ساختار مادرزایی فرد: شرایطی که در پی نسلها بر نیاکان او تحمیل شده‌اند، باعث رشد شایستگیهای عضوی جهت پایداری در محیط، و سازش پذیری پیروزمندانه، و یا نابودی این شایستگیها می‌شوند.

چهره‌عریض ممکن است در افرادی مشاهده شود که نه دهلیزهای باز دارند و نه نمای گرد، برعکس باز بودن دهلیزها به طور شایع همراه با نمای گرد دیده می‌شود.

برتر بودن برجستگی صورت با درهم فشردن نما که از نیمرخ آشکارتر است، همراه می‌شود: ناحیه گیجگاهی، یا گونه‌ها پخت و یا فرو رفته می‌شوند. دکتر کورمان این برتری برجستگی صورت را درهم فشردگی جنبی می‌نامد. چنین فردی، مرد مبارزه،

تحرک و عمل، و در معرض تکانشهای پر جنب و جوش است؛ و بر حسب این که برجستگی صورت با این و یا آن عنصر شکل جور باشد، استعدادهای کنش وی کم یا بیش ثمربخش خواهند بود.

توأم بودن برجستگی صورت با گشادگی چهارچوب و استواری نما و کمی پس رفتگی پیشانی (برای نمونه، پناهیده بودن دالانه‌ها) با بازدهی خوب توافق دارد، (تصویر ۴). چهارچوبی که به طور کلی گشاده باشد، و با یک نمای استوار یا موج دار و دهلیزهایی که کمی پناهیده باشند همراه است؛ نمایانگر فردی نیرومند است که چون اندیشه‌اش از کردار جدا نمی‌شود و تماس با حقیقت حفظ شده، فردی مجری و به خوبی سازش یافته است؛ او مرد کار سنجیده، مستعد واقع بینی و اندیشیدن و باریک بینی، تجرید و ترکیب است که از مفاهیم کلی برخاسته‌اند، لیکن اینها را با چیزهایی که نگاهدار آنها هستند ربط می‌دهد: استعدادهای تجربی پیوند یافته با مفاهیم کلی: به خوبی ذوق کار کردن دارد و می‌داند که چگونه زندگی خویش را سامان بخشد (تصویر ۱۲).

در فردی که نیم‌رخ صورتش برجسته است، اگر در اشکوب پایینی چهارچوب صورت باریک و دهلیزها باز باشند و درهم فشردگی پیشانی وجود نداشته باشد نشانه بی‌قراری، خویشتن‌داری متوسط و ابتکارهای مخوشی که باید زیر نظر داشت، و عشق به نو و خلق و خوی متغیر و در پی تحریکات غیرعادی بودن و بوالهوسی است (تصویر ۲۳)

آمیزه متعادل برجستگی صورت و پس رفتگی پیشانی، در

چهار چوبی از همه جهت به خوبی گشاده، با نمایی استوار، نمایانگر افرادی با شخصیت قوی و کاملاً مسلح برای مبارزه زندگی، و متوجه به سوی آینده، خوش بین و انقلابی (از نظر میل به ایجاد دنیایی که مطابق با شایستگیهای وی باشد) در ویژگیهای فردی و عقاید خویش مستقل و در ضمن قادر به ایجاد نظم است؛ چنین اشخاصی خودرأی، عمیق و مصمم، در برابر خودی و بیگانه محکم، و مغرور، با روحیه خرده گیر و منظم و بسیار خویشتن دار و حتی مرموزند، زندگی داخلی کار را تغذیه می کند، به سادگی دلبستگی پیدا نمی کنند، لیکن دلبستگی آنها استوار است، این آمیزه، آنچه را دکتر کورمان «پس رفتگی غنی» می نامد به وجود می آورد. «تصویر ۳۴».

در فردی که با پس رفتگی شدید پیشانی مشخص شده باشد، (بنا به تعریف) سازش یافتن با محیط مشکل است. انطباق با محیط، به کندی با خو گرفتن و مقاوم شدن انجام می گیرد؛ در نتیجه شخصیت و کمال دیرتر پایدار می شوند. اما شخصیت سرشار از تجارب سختی است که بایستی وی را برای «فرا گرفتن راه و رسم زندگی» آزرده باشند.

پس رفتگی پیشانی می تواند درجات مختلف داشته باشد. پس رفتگی خفیف نمایانگر آن است که تطابق فرد با محیط مشکلی ندارد، لیکن برخوردهای جزئی با محیط به وجود آمده اند که فرد را به احتیاط بیشتری وادار، و با بازداشتن کنش، تفکر را امکانپذیر می کنند. هرچه پس رفتگی پیشانی بیشتر باشد مبارزه بین فرد و محیط افزایش می یابد؛ گنج چهار چوب صورت و استواری نمای آن

ما را از نتیجه این مبارزه آگاه می کنند و اجازه می دهند تا دریابیم که در این مبارزه فرد غالب بوده است یا مغلوب.

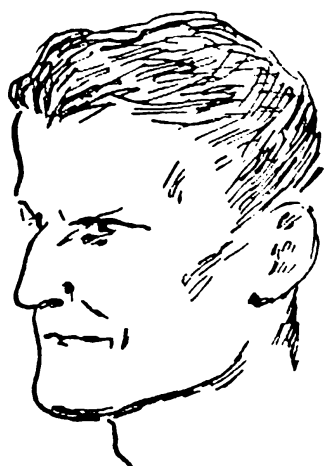


Fig. 35



Fig. 36

نمایی که آشکارا پست و بلند و با پهنای کافی چهارچوب صورت و استواری نسوج نرم همراه باشد، نمایانگر شخصیت توانا و در نبرد دایمی با محیط، آگاهی بسیار روشن از شخصیت و یک منش سرکش است. از نظر سلامتی و اکنشهای دفاعی نیرومند هستند، لیکن سازش یافتن پیکره در جوانی دشوار بوده است: و فور آشفته گیهای کوچک در سلامتی. تعادل زیست شناختی به تدریج شکل گرفته است و اکنون سلامتی نیرومند است.

درهم فشردگی پیشانی که در تمام اشکوبها به خوبی آشکار باشد (تصویر ۳۵) نمایانگر یک فرد گوشه نشین است که از هموعانش کناره گیری می کند و در پرتو توان پنهانکاری (از نظر: خویشتن داری در جلوه گری) خود را در اختیار دیگران قرار نمی دهد. این ویژگیها از آن فردی غیراجتماعی، مغرور و بی طاقت

است که خود را در موقعیت دیگران قرار نمی‌دهد؛ عاطفه‌اش بر توقع و ستمگرانه است. در صورت داشتن اولاد این افراد در پیکار دایمی با فرزندان خود هستند. جلوه‌گریهای آنها تنها بخش سطحی صفات آنان را نمایان می‌کنند؛ زندگی داخلی آنها از اهمیت بیشتری برخوردار است، و بر حسب رشد فکری شان ثروتمند می‌باشند. هوشمندی، خود را از حقیقت جدا می‌کند؛ و جز با نشانه‌ها قابل درک نیست، در برابر نفوذ خارجی استوار است، در نتیجه می‌تواند بیندیشد. اما باعث جلوگیری از سازش یافتن با حقایق جهان نیز می‌شود: سرسختی در عقاید، کمبود درک کارآمد یا فرزاندگی، تعصب در قضاوت. تفسیر وقایع از روی یک فرمول شخصی انجام می‌گیرد. چنین فردی در فعالیت روزانه و شغلی فاقد نرمش است، اما شایستگی آن را دارد که به مهارت و دقت فوق‌العاده‌ای دست یابد، چون در سازش یافتن کند است، نباید شغلش را تغییر داد؛ باید از او یک متخصص ساخت، و چون زیاد اجتماعی نیست نباید او را در تماس با انبوه مردم قرار داد؛ بهتر است تنها کار کند. هرچه فرد از محیطش بیشتر جدا شود، کار او بیشتر ابتکاری خواهد بود. لیکن ممکن است خود را ناسازگار و سازش نیافته با حوادث نشان دهد.

در فردی که چهارچوب صورتش گشاده است، درهم فشردگی جزئی پیشانی نمایانگر حالتی دوگانه می‌باشد: راز دل‌گویی در محیط خانوادگی شناخته شده و همدرد؛ خویشن داری در محیط تازه، بیزار یا خصمانه.

هنگامی که فرد آمیزه‌ای از گرایشهای ریخت‌شناختی متضاد،

هماهنگ باشد، سازش یافتن مناسب با شرایط بسیار متفاوت زندگی امکانپذیر می شود.

جور بودن گشادگی، استواری و برجستگی صورت با پس رفتن پیشانی نمایانگر انسانی با اراده قوی است: میل به کار و تسلط به نفس (اراده باز داشتن).

یکی از شرایط برتری عظیم، و شخصیت قوی نفوذپذیری پایدار در برابر آثار محیط است که توسط یک دلواپسی دایمی برای تنظیم همه چیز نسبت به خویشتن کنترل شده باشد: نمای موج دار و دالانه های نیمه پناهیده با آمیزه ای از برجستگی و پس رفتگی، در چهار چوبی به قدر کفایت گشاده و استوار (تصویر ۳۶)؛ درباره فردی گفته می شود که دارای شخصیتی قوی است، که صاحب نفوذ نیرومندی روی اطرافیان باشد، و این نفوذ با کیفیتی کاملاً شخصی نمایان و توانایی درک او بسیار باشد؛ میل دارد همه چیز را مطابق آیین سازماندهی خود بازسازی کند. این تواناییهای اجرایی پر شمار علی رغم ناهمگونی به پاره ای تعادل در بخشهای مختلف چهره و گذر هماهنگ از بخشی به بخش دیگر نیاز دارند. برتری و توانایی شخصیت بدون پاره ای یگانگی و یژگی فردی نمی توانند در کار باشند. یگانگی و یژگی فردی ممکن است نتیجه یکسانی گرایشها باشد: یگانگی آسان در نتیجه بی پیرایگی، یا هماهنگ ساختن گرایشهای متضاد توسط یک گرایش نیرومندتر که آنها را سنجیده و هدایت کند: ایجاد چنین یگانگی مشکلتر است، یگانگی و یژگی فردی با:

۱- هماهنگی بین آرایش ریخت‌شناختی بخشهای مختلف چهره، چهارچوب، دالانه‌ها، اشکوبهای مختلف و بخش راست و چپ صورت.

۲- شکلک آرام و عدم تناقض بین بخشهای چهره؛ ارزیابی می‌شود.

باید توجه داشت که خستگی و بیماری این یگانگی را آشفته می‌کنند. در برابر چهره‌ای غیرقرینه، باید موارد زیر را در نظر داشت:

۱- عدم تقارن در نتیجه شکلک که به سبب انقباض همیشگی بعضی ماهیچه‌های پوست صورت ایجاد می‌شود.

۲- عدم تقارن ساختاری که نتیجه تغییر شکل چهارچوب استخوانی به سبب ضربه تصادفات (زخمها و...) و یا آشفته‌گیهای تغذیه بافتها است، که باعث اختلال در رشد بعضی از بخشهای چهره شده است [Hypo یا Hyper Plasie]. عدم تقارن شدید در این مورد نشانه اختلالی عمیق در تنظیم عصبی عملکردهای پیکره است که بیشتر با عدم تعادل فکر و منش همراه است.

پیر آبراهام [M. Pierre Abraham]، برای تفسیر عدم تقارنها نظریه هوشمندانه‌ی عرضه کرده است: وی شکلک طرف چپ چهره را به جلوه‌گری «خویشتن اجتماعی» و شکلک طرف راست را به جلوه‌گری «خویشتن درونی» نسبت داده است. همان‌طور که به هنگام صحبت کردن بیشتر دست راست خود را حرکت می‌دهیم ممکن است در جلوه‌گری شکلک نیز به‌طور ترجیحی یک طرف چهره را به کار گیریم. اگر طرف چپ چهره به کار گرفته شود

شکلی که در این طرف پایدار می ماند، همان است که ما در روابط اجتماعی خود به کار می بریم، طرف راست مشاهده جلوه گری چهره را در موارد دیگر امکانپذیر می کند. به نظر می رسد شکلی غیر قرینه بیشتر «احساسی» باشد تا «جلوه گری» و بیشتر نوعی رفتار است تا روش زندگی.

گاهی نبودن علامت ممیزه ریخت شناختی در سیکلوتیسی (تناوب دوره های فعالیت و افسردگی) برای اثبات ارزش روان ریخت شناسی پیش کشیده می شود؛ سیکلوتیمیکها را می توان خارج از شکل سیکلوتیم که توسط کرشمر توضیح داده شده مشاهده کرد. به عقیده ما مطلب را می شود این گونه توضیح داد که در همه افراد یک آستانه مادرزایی تحریک پذیری و یک ساختار پیکره یی وجود دارد که اجازه سازش یافتن کم و بیش آن به انواع نسبتاً زیاد آثار زیان بخش یا بی ضرر را می دهند، جور بودن این دو سازه بیانگر دگرگونیهای نما تحت تأثیر محیط است. به علاوه مقداری توان نیروزایی مادرزاد وجود دارد که مقدار انرژی آماده را مشخص می کند. اگر فردی در مرز این آمادگی قرار داشته باشد، نما توسط سازه های پیشین (آستانه تحریک پذیری، ساختار پیکره) مشخص می گردد؛ اما اگر مصرف انرژی بیش از آنچه آماده بوده است باشد، نما فرسایش ذخایر را با درهم فشردگی آشکار می کند (تصویر ۳۷ و ۳۸). بنابراین دگرگونیهای ریخت شناختی سیکلوتیمها را می توان در دگرگونیهای نما جست و جو کرد. اگر آن گونه که ما فکر می کنیم دوره های افسردگی به سبب مصرف انرژی بیش از آنچه به هنگام

فعّالیت در اختیار است برانگیخته می‌شوند، افسردگی نتیجه نابود شدن ذخایر، و یک دوره کم و بیش طولانی بازیابی است. هرچه نوسانهای فعّالیت - افسردگی کوتاه‌تر و یا گسترده‌گی آن کمتر باشد، دگرگونیهای نما نیز کمتر خواهد بود که خود بیانگر اِشکال کشف آن برای چشمهای غیر ورزیده است.



Fig. 37

منظره چهره پیش از بیماری



Fig. 38

منظره چهره در اوج دوره اعتراض منفی بافی

عدم امکان توصیف یک شکل سیکلوتیم، برهان ارزشمندی علیه تیپ‌شناسی و نه علیه ریخت روان‌شناسی است که شکل را ترجمان حالت فرد در برابر محیط ارزیابی می‌کند. اگر این حالت مدّت نسبتاً طولانی دگرگون شود، شکل تغییر می‌کند و ریخت روان‌شناسی نمی‌تواند این تغییر را منظور دارد؛ و تنها تمایز بین یک فرد به هیجان آمده را از فرد افسرده امکانپذیر می‌کند، همچنین اجازه می‌دهد تا دریابیم که فردی بیش از آنچه در اختیار داشته، انرژی مصرف می‌کند، در نتیجه می‌توان با گمان نزدیک به یقین فرا رسیدن

یک دوره ناتوانی را در مدّتی نسبتاً کم پیش بینی کرد: بیماری یا حمله افسردگی.

اساساً با در نظر گرفتن این که هیچ نشانه‌ای به تنهایی تعیین کننده نیست، می‌توان قواعد روشی که کریو-ژامن - J. Crepieux | Jaminl برای نوشتار شناسی^(۱) نهاده است، در زمینه ریخت روان‌شناختی نیز به کار برد: باید بتوان هر نشانه‌ای را به یک گرایش (یا سبک یا گونه) ریخت‌شناختی ربط داد؛ همچنین هر گرایش ریخت‌شناختی باید بنابر تغییرات مجموع (نشانه‌ها) و محیطی که در آن خودنمایی می‌کند تفسیر شود. تنها در این شرایط است که می‌توان ادّعای یک روش علمی برای هنر ریخت‌روان‌شناختی داشت.

فصل ششم

کاربردهای ریخت روان‌شناختی

باروری تعاریفی که توسط ریخت روان‌شناسی تدارک شده آن را یک روش طراز اول در تمام زمینه‌های کاربرد روان‌شناسی کرده است. ریخت روان‌شناسی راهنمای ارزشمندی برای هدایت پرورش کودکان و جهت دادن به آموزش و اشتغال است. همچنین در حل مسائل انسانی که سازماندهی کار مطرح می‌کند، بسیار مؤثر است. در سالهای نخست زندگی تنها ریخت روان‌شناسی می‌تواند دنبال کردن رشد کودک را امکانپذیر کند، و اجازه دهد دریابیم که تکامل او به طور عادی پیش می‌رود یا نه. نوزاد برای ساختن پیکر خویش به ذخیره سازی و حمایت و جای داشتن در میان مراقبتهای دستچین شده نیازمند است. هنگامی که این حمایتها و مراقبتها مؤثر باشند، طفل به طور هماهنگ گشاده می‌شود، نمای چهره گرد و چهار چوب صورت پهن و استوار می‌شود. بهداشت تغذیه و بهداشت عمومی در این سن بیش از هر چیزی اهمیت دارند؛ هنگامی که اصول سلامتی مورد توجه قرار گرفته باشند، انباشته شدن نیروهای حیاتی که برای رشد و سازش یافتن تدریجی طفل با محیط ضروری هستند در ریخت‌شناسی مشهود می‌شوند.

در پرورش کودک بایستی تواناییهای او را برای اجازه رشد دادن به چیزی و مهار چیزهای دیگر مورد توجه قرار داد و برای شکوفایی هماهنگ به شخصیت فرصت داده شود؛ و این بدون انتخاب آنچه بر

طفل اثر می‌گذارد امکان پذیر نیست. تکامل کودک را دو دسته نیرو تعیین می‌کند: «نیروهای ویژه پیکره و نیروهای محیط». ما اثری بر گروه نخست نداریم، اما می‌توانیم با اندازه‌گیری شایسته‌آثاری که باعث گشادگی، یا درهم فشردگی می‌شوند بر گروه دوم تأثیر داشته باشیم. این عوامل باید با احتیاط نه خیلی زود و نه خیلی دیر به کار برده شوند. دست به کار شدن خیلی زود، مانع رشد می‌شود؛ و خیلی دیر، سبب می‌شود که طفل به حمایت شدن عادت کند و به آسانی با زندگی که آسایش کمتر داشته باشد تطابق پیدا نکند. این مبارزه‌ای بین فرد و محیط است؛ و ترجمان ریخت‌شناختی آن درهم فشردگی است که در فصل پیشین آن را مشاهده کردیم. این مبارزه باید هنگامی آغاز شود که طفل نیروی کافی برای پیروز شدن ذخیره کرده باشد، باید گذاشت طفل با امکاناتی که اندک اندک در دوره نمو افزایش پیدا کرده‌اند، رشد کند. مشاهده ریخت‌شناسی طفل، به سنجیدن مشکلاتی که می‌شود بر طفل تحمیل کرد خدمت بسیار بزرگی می‌کند.

ما در این جا فضای کافی برای گسترش این جستار نداریم و از خواننده می‌خواهیم به اثر بسیار ارزشمند دکتر کورمان درباره پرورش در اعتماد مراجعه کند.

در آموزشگاه و بعد در پایان کلاسهای ابتدایی بایستی درباره جهت دادن به رشته آموزشی و شغلی، که طفل باید انتخاب کند تصمیم گرفت. ریخت‌شناسی در این جا نیز بهترین عناصر دآوری را به همراه دارد.

کودک کاملاً گشاده (تصویر ۳۹) در کلاس دانش آموز خوبی است، رام است و در صورتی که آموزش قابل درک باشد و مفید بودن آن را حس کند، آنچه به او آموخته می شود به آسانی فرا می گیرد. او سرشار از حسن نیت است. اما تلاش را دوست ندارد و از پندار ناب و بی اساس نفرت دارد. شغلی باید برای وی انتخاب شود که به اندازه کافی آرام باشد و به او امکان زیستن در دایره عاداتش را بدهد؛ شغلی که نیازمند کیفیتهای کارورز باشد نه کیفیتهای نظریه پرداز. طبیعت اجتماعی و استعداد کاری اش معمولاً وی را در تجارت یا بهتر، در مغازه داری و همچنین در شغل پیشکاری به خوبی موفق خواهند کرد.

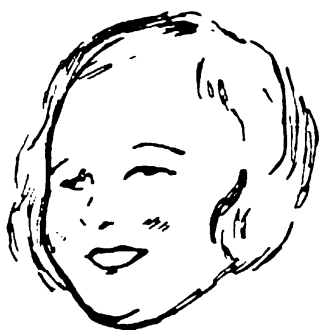


Fig. 39



Fig. 40

کودکی که برجستگی صورتش آشکار باشد (تصویر ۴۰) از بیحرکتی طولانی که در کلاس به او تحمیل شده، رنج می برد و به

همین علت ممکن است از مدرسه طفره رفته به ولگردی روی آورد. در کارهایش نیاز به تنوع و حرکت دارد و جز آنچه فرا گرفتنش آسان باشد چیزی یاد نمی‌گیرد. وی نمی‌تواند مدت زیادی روی یک عنوان توقف کند و آنچه را بی‌درنگ نفهمیده‌رها می‌کند. آموزش باید برای او یک بازیچه باشد. مسلماً روشهای «فعال» برای این بچه‌ها ضروری است. نباید آنها را به سوی مشاغل بی‌حرکت و کارهایی که مستلزم دقت زیاد است هدایت کرد. مسافرتها، حرکت و تغییر و تبدیل برای آنان فریبنده است؛ و اگر ندانست یا نتوانست شغلی را که بی‌درنگ تمام این خواسته‌ها را برآورده کند، به دست آورد، شغلش را تغییر خواهد داد، تا این که بالا رفتن سن سبب کاهش «بی‌قراری» وی شود و سرانجام پس از چهل سالگی استقرار یابد.

درهم فشردگی نسبتاً آشکار پیشانی (تصویر ۴۱) به طفل هوشمندی پیش‌رس می‌دهد، جدی‌بودنی که در خور سن او نیست و اگر از سایر لحاظ ریخت‌شناسی متعادل باشد، یکی از بهترین شاگردان کلاس خواهد بود: آرام، پرکار و پشتکاردار، که با تلاش دایم جزیی کمبود فراگیری خود را جبران می‌کند، حتی بهتر است تنهایی و وابستگی‌اش را به کار مهار کرد و عوامل «گشادگی» و سرگرمیهای مطابق ذوقش را در اختیار او گذاشت. به طور کلی او می‌داند که در زندگی چه می‌خواهد بکند و به هدفی که برای خود برگزیده است خواهد رسید.



Fig. 41



Fig. 42

اگر چهرهٔ کودک باریک و سر او برتر باشد، کاهش علل درهم فشردگی در محیط کودک ضرورت بیشتری خواهد داشت (تصویر ۴۲) (دکتر کورمان به این قیافه درهم فشردگی قاعده نام نهاده است). چنین کودکی در پس انداز کردن نیروها به کمک نیاز دارد. استعداد تلاش ندارد. ژرف اندیشی و گمانه زدن و پنداشت ناب را دوست دارد؛ و اگر نتوانست با بهداشت زندگی که درست درک شده باشد نیروی بدنی خویش را به اندازهٔ کافی بازیابد، باید برای او شغلی آرام و بیحرکت جست و جو کرد که نارسایی مهارت وی مانع بزرگی نباشد و ذوق او را برای پنداشتها و نظریه و گمانه زنی، خشنود سازد. بررسی ریخت روان شناختی به ما اجازه خواهد داد که از کودک بیش از آنچه می تواند بکند، انتظار نداشته باشیم و چیزی که در توان او نیست از او نخواهیم؛ و از راندن افراد پویا و مادی (گشادگی و برجستگی) به سوی بررسیهایی که درک آن مشکل است (معنوی) و نیاز به تفکر طولانی و تعمق دارد، خودداری کنیم، و از آنان که

استعداد علمی و نظری دارند (باریکی و ظرافت چهره و رشد سر) نخواهیم که مرد عمل و کارهای دستی باشند.

در سنجش عوامل شکل دهنده دقیق باشیم و تا پایان رشد از داوریه‌های قاطع خودداری کنیم، زیرا شخصیت تا پایان رشد مستعد دگرگونی است. بنابراین هدایت طفل کاری بس دقیق است که شگفتیها و ناکامیهای بسیار در آستین دارد.

تنها بین سالهای چهارده و هفده سالگی است، که نوجوان از بحران بسیار سخت تشکل که با چند آزمون (تست)، و دقت کوتاه مدت بر امکانات حقیقی کودک می‌توان آن را تمیز داد، می‌گذرد. برای این که بتوان پیش آگهی دگرگونیهای آینده او را با شانس موفقیت بیشتری تعیین کنیم، باید به تمام تغییراتی که جهت آن با تکامل ریخت شناختی وی آشکار شده است توجه کرد، با اینهمه باید باز هم خیلی محتاط بود.



چقدر سازش یافتن فرد بالغ با یک شغل، یا یک هدف آسانتر خواهد بود، - سازشی که با بهبود طرز به کاربردن ابزار و روشها و اصول تشکیلات کار پدید آمده است.

در بالغ شخصیت شکل گرفته و تکامل به نوعی پایان یافته است و یا به کندی ادامه می‌یابد و تنها چند مورد را شامل می‌شود.

سازش یافتن بالغ برای هماهنگ کردن رفتارهای عادی با رفتار مناسب با انجام کار یا رسیدن به یک هدف است. شباهت این دو رفتار با یکدیگر چیزی را پدید می‌آورد که بر حسب عادت استعداد

می‌نامیم. هنگامی که گفته شود فردی مستعدّ برای انجام شغل یا رسیدن به یک هدف یا مقام کاری، است؛ فقط بیانگر آن است که وی برای سازش یافتن رفتار عادی‌اش با رفتاری که برای هدف یا شغل و یا مقام کار او ضروری است هیچ ناراحتی احساس نخواهد کرد.

تجزیه و تحلیل رفتار شغلی با ضوابط زیر انجام می‌گیرد:

روابط با مردم، با ارباب رجوع (ظاهر آراسته و اجتماعی بودن عملی)، ریتم کار، دستی چالاک داشتن، سازش‌پذیری مورد نیاز، درجه تحمل یکجا نشینی، یکنواختی و موشکافی در کارها؛ و پیچیدگی که با عملیات آمیخته است و فعالیت ذهنی که ایجاد می‌کند، همچنین سهم ابتکارها و مسئولیتهایی که به همراه دارند:

ظاهر آراسته (رؤیت)

اجتماعی بودن

ریتم کار

فرزی و چالاک

سازش‌پذیری

یکجا نشینی و یکنواختی

موشکافی

به هم ربط دادن عملیات

فعالیت ذهنی

ابتکارها و مسئولیتهای

ده اصل کافی و ضروری برای توصیف نیاز در بیشتر مقامها و مشاغل هستند. ما درباره فعالیت‌های زیباشناسی و خلاق که فقط در

تعداد کمی از حرفه‌های هنری دیده می‌شوند سهل‌انگاری کرده‌ایم. این گونه فعالیتها غالباً نوعی تطابق با ذوق روز است. به وجود آمدن آثار هنری هنرمندان نابغه نیز یک جریان دایمی نیست؛ چند اثر هنری و گاه یک اثر به تنهایی برای جاودانه کردن ارزش آنان کفایت می‌کند. بنابراین به طور اعمّ پیشه یا خلاقیتی وجود ندارد که در رفتار عادی سهمی داشته باشد؛ خلاقیت و اختراع تصادفی هستند؛ و بنا بر این توصیف، نمی‌توانند موجب یک فعالیت عادی شوند؛ پس دخالت دادن این تصوّر، در تجزیه و تحلیل یک رفتار شغلی عادی بی‌نتیجه است.

آنها که چهره‌ی لطیف و هماهنگ دارند افرادی هستند که می‌دانند چگونه از وضع و ظاهر خویش بهتر مراقبت کنند.

آنها که چهره‌ی گشاده و استوار دارند (گشادگی و نمای موج‌دار) از همه اجتماعی‌تر و سازش‌پذیر ترند.

آمیزش گشادگی با برجستگی صورت نمایانگر فعالیت فراوان است. نمای مسطح با یک ریتم سریع و نیاز نسبتاً مشکل‌پسندی به تنوع در کارها جور است؛ در حالی که نمای کاملاً گرد نمایانگر یک ریتم کند است که خود را با یکنواختی سازش می‌دهد. برجستگی صورت یا یکجا نشینی که افراد چهره باریک و شل آن را به خوبی تحمل می‌کنند مغایرت دارد.

چهارچوبی که در مجموع گشاده باشد، با اشکوب بالایی برتر و نمایی گرد، با فعالیت خوب بدنی که در خدمت هوشمندی است ارتباط دارد. کمی پس رفتگی پیشانی، امکان نظارت بر مهارت، در

کارهای دستی را که به آنها بها می بخشد، اضافه می کند؛ در حالی که برجستگی صورت که با پس رفتگی پیشانی جبران نشده باشد، و دهلیزهای بسیار باز، یا پس رفتگی خیلی آشکار پیشانی همراه با باریکی صورت با نمای خیلی مسطح، بواسطهٔ تکانشگری یا سازش نیافتن، متضمن نوعی بی دست و پایی در حرکات است.

قاعدهٔ کلی این است که گشادگی و استواری صورت متضمن فعالیت بسیار و توانمندی و پایداری است؛ و برجستگی صورت: جذبهٔ شدید و انگیزش برای کار؛ و ظرافت: نرمش؛ توأم شدن برجستگی صورت و نمای مسطح و ظرافت دهلیزها: سرعت تحرک؛ و پس رفتگی پیشانی: کنترل تکانش و دقت ارادی را در بردارند. گشاده بودن اشکوب بالایی با ذوق پنداشتهای کلی جور است، اما برعکس با موشکافی که پس رفتگی پیشانی در این اشکوب مساعد می کند سازش ندارد.

توانمندی هماهنگ آمیزه‌ای از (گشادگی و استواری)، و جذبهٔ شدید (برجستگی)، و خویشتن داری (پس رفتگی پیشانی)، و حساسیت ملایم (تعادل سر و صورت)؛ مشخصهٔ انسانی است که دارای توانایی رهبری و مسئولیتهای مهم است، یعنی رئیس.

بدین ترتیب ریخت روان شناسی با اطلاعات دقیق و مهمی که در اختیار می گذارد می تواند در گزینش نیز مانند تشکل نخبگان نقش مؤثری داشته باشد.

ریخت روان شناسی برای ارزیابی ویژگیهای فردی وسیلهٔ سریعی در اختیار تکنسینهای روان شناسی شغلی می گذارد که

همانند آن در هیچ آزمونی یافته نمی‌شود.

برای دآوری دربارهٔ رفتار یک فرد از راه آزمون، در جریان آزمایشهای متنوع، تکنسین روان‌شناسی باید به یک مشاهدهٔ طولانی‌تن در دهد. گران تمام شدن آزمایش برای استخدام، یک مانع جدی در کاربرد عملی پسیکو تکنیک است؛ این قیمت‌های سرسام‌آور، باعث رد کردن افراد بسیاری می‌شود که ممکن است به کار گرفته شوند. نتایج مشاهده کوتاه مدت رفتار، در صورتی ارزشمند است که فرد رفتارش ثابت باشد و به هنگام آزمایش در شرایطی قرار گیرد که با حالت عادی او مطابقت داشته باشد.

در صورتی که اگر ریخت روان‌شناسی توسط یک فرد خبره انجام گیرد، گزینش و جهت دادن نیروی کار خیلی سریع‌تر می‌شود، و سودمندی روان‌شناسی کار به طور جدی افزایش پیدا می‌کند.

شناخت سریع هم‌نوعان در زندگی روزانه نیز برتری ارزشمندی است که مانع بسیاری از تلخکامی‌ها می‌شود. فقط باید روش نگاه کردن به شکلها و درک آنها را یاد گرفت.

